

News24March

صفحه اسرای گمنام Fan photos from

[Rahman Javanmardi](#)

[صفحه اسرای گمنام](#)



اسرای گمنام را نام دار کنیم

...به این گروه بپیوندید و آنرا برای دوستانتان بفرستید. زندانها در ایران پر انسانهاییست که نامشان هم در پشت میله های زندان است هر جا زندانی هست، مطمئن باشید که حقی هم ذایل میشود. جرم سیاسی را جمهوری اسلامی مرتکب می شود! با توجه به فشاری که جمهوری اسلامی بر فعالان حقوق بشر اعمال می کند، اخبار شهرستانها کمتر ثبت و آرشیو بندی شده و مرکز معتبری هم برای آن وجود ندارد. به همین دلیل خبر رسانی در این وادی بسیار ضعیف و یا مختل است. این وضعیت طبیعتن زندانیانناشناس و از خانواده های ناشناخته و یا گاهن غیر سیاسی تهرانی و شهرهایبزرگ را نیز شامل میشود چون امکانات برای خبر رسانی را نمیشناسند، بیشتر اوقات خاطره اشان در آسیاب فراموشی خرد میشود. تا زمانی که اطلاع رسانی هست زندانیانان هم کمی خودشان را جمع می کنند. زندانیان فراوانی در ایران در بیخبری کامل مورد شدیدترین نوع بی عدالتی قرار گرفته اند. نمونهها بی شمار است. در جای جای ایران زندانیانی هستند که نه امکان دسترسی بهوکیل دارند، نه دسترسی به رسانه. خانواده ها اکثرن یا راه پر پیچ و خم رسانه ها را گم می کنند یا اصولن رسانه ها آزاد در دسترستان نیستند پاره ای از آنها نیز قربانی تمهیدات حاکمان و یا مرعوب تهدیدها اداره اطلاعات و دیگر مراکز امنیتی شده، به امید وفا به وعده های دروغینشان از ارتباط و خبر رسانی خودداری می کنند. رسانه های سنتی (کم هزینه) و در دسترس اقشار فرودست جامعه از روستاها و شهرهای کوچکتر نیز بکلی در اختیار حکومت است

مثالها

احتیاج به استدلال فراوان نیست، مردم بی امکان، زندانیانش نیز بی امکانشند. من خود اهل یک شهر دور افتاده ام. از شهر من مردمان بسیاری در زندانند، جوانانی که مانند مردان و زنان جوان تهرانی و صاحب نام، پدر و مادرهایی دارند و خانواده هایشان بشدت نگران، بسان همه

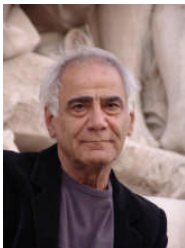
هموعان و همه انسانهای دیگر در جهان برای نجات جان فرزندان خویش لحظه شماری می کنند. دختران و پسرانشان که گاهی تنها از عشق نوشتن فلاکتهای جامعه به راه خبرنگاری آنلاین و بزگو کردن رنجهای همسایه و همکلاسیها و همبازیان کودکی خود، به کار حرفه ای و مستمر حقوق بشر و حقوق انسانی کشیده شده اند و تا پای طناب رفته و برایش تاوان سنگینی داده اند. یا آن خوزستانی که بعد از ۲ سال که از زمان اعدامش طی میشود هنوز در لیست اعدامیهای در سایتهای اینترنتی دست به دست می گردد. این نشان از فلاکت انسانی در یک کشور دارد.... یعنی کم اثری و نقص فعالیتهای انساندوستانه در میان ایرانیان. سراسر ایران پر زندان است، از بلوچستان، سمنان، اهواز و مشکین شهر، سنندج و کرمان، ایزه و آمل، تا نا کجا آباد این سرزمین .. بطور قطع و یقین هر جا که زندان است یک حقی نا حق میشود، حتی در جهان قانون مدار اروپا و امریکا. در مناطق دور افتاده از مرکز، احمدینژادها کسی جلودارشان نیست، لجام گسیخته بر گرده هر انسانی نشسته اند، در شهرهای کوچک و روستاها، امنیت در نهایت معنی خود برای دیکتاتورهای کوتوله ایران مهیاست

قدردانی

من بسیار خوشحالم که هر روز این جنبش به ما یاد میدهد که چگونه از انسانهای معترض در داخل حمایت کنیم. انسانهای مهربانی که با کمال سخاوت جان و مال و آینده خود را به قمار گذاشته اند تا همه ایران نفسی در خور انسانیت بکشد. در هر شرایطی حمایت مدنی را نباید از این انسانهای اسیر دریغ کنیم. نوشتن و اعتراض حداقل کاری است که یک فعال مدنی در این مورد میتواند بکند.

یاران ما بی شمارند. و زندانیان ما نیز بی شمار باید در این بهار سبز برای اتحاد ایران، برای سبزتر شدن همه ایران تلاش کنیم. همدلی ما محتوم و همسرنوشتی ما نیز اجبار است. در اردبیل و سمنان همفکر من را بسیخ میکشند که ساکت باشد. در همدان و بوشهر و زنجان همنظر شما را به شلاق میکشند، در بانه و ارومیه و قوچان، برای همشهری و همکلاسی تو پرونده سازی میشود، و در تهران زندانیان زیادی هستند که حتی یکبار هم اسمشان در جایی نیامده است.

News25March



59 Pages

Befor News :

Wibi Soerjadi: Réminiscences de Don Giovanni - 1

<http://www.youtube.com/watch?v=pbxYKIFZL24&feature=related>

David Oistrakh plays Tchaikovsky Concerto (1st Mov.) Part 1

<http://www.youtube.com/watch?v=fNCeYKfAOZI&feature=related>

Beethoven Violin Concerto (movt. 3) David Oistrakh

<http://www.youtube.com/watch?v=k0RgirBu5uE&feature=related>

Beethoven violin concerto - 1st movement - 2nd part

<http://www.youtube.com/watch?v=LTYI1BRMfZQ&feature=related>

Zigeunerweisen played by Anne-Sophie Mutter

<http://www.youtube.com/watch?v=3I3R1H6qujE&feature=related>

Twitter To Day

00h00

Mousavi campaigner in Orumieh, Mansour Mirikalaniki missing since arrest 8 months ago/father also arrested <http://bit.ly/azigbn>

01h00

WashPost/Iranian developers defy huge odds to create acclaimed computer game <http://bit.ly/9BQCUH>

[AnsarNews/Elham's "unpublished" interview \(Fa\) http://bit.ly/cVqPG4](http://bit.ly/cVqPG4) (blasts Raf) - That "unpublished" interview is also on FarsNews front page! <http://bit.ly/aA0B3L>

LeMonde/Les Européens veulent limiter les moyens de censure du régime iranien <http://bit.ly/93Vn9W>

Free Jamal! A report of the meeting with Japanese Council in Toronto <http://bit.ly/cBr9u5>

Human Rights Activists in Iran in Press Conference Washington DC 2010 VOA

<http://www.youtube.com/watch?v=WVTUjMpc1PU>

Mehdi Kalari Released - RAHANA <http://bit.ly/cJfoiT>

Two Baha'i Citizens Released - RAHANA <http://bit.ly/bELbVI>

Arash Mousavi and Masoud Inaanlou Suspended from University - RAHANA <http://bit.ly/anGtHR>

Grosse polémique: 2e article dénonçant le voyage du fiancé de Neda en Israël (farsi) <http://bit.ly/cGulg8> - Le fiancé de Neda parle au nom du mouvt vert d'opposition, or le faire en Israël est la pire des maladresses - cela donne au régime un argument de taille pour accuser Neda et tout le mouvement d'opposition d'être sioniste - le site d'opposition des verts Rahesabz consacre 2 articles pour dénoncer un acte irresponsable

05h00

Iran in the World Press 24 Mar 2010 <http://post.ly/V1Fd>

Rafs listed in Top 10 World Leaders to Watch - Emirates 24-7 <http://post.ly/V1ID>

A call for demonstration in Hamburg : <http://bit.ly/9xXsmh>

A year busy for Evin and the interrogators by @iranbaan

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article////107/-b1332ad0d2.html>

06h00

Free Kurdish Human Rights defender Sadiq Kaboudvand - <http://bit.ly/8EUad2> -

08h00

Iran Is A 'Suicide Nation' <http://bit.ly/asscVW>

10h00

Pls read & support/subscribe bimonthly Tchesm Andaz-e Iran mag <http://bit.ly/c9eIRT> + Gholamreza TAKHTI special

12h00

Report - writer & women's rights activist Laleh Hasanpour detained | EA <http://bit.ly/coRcgL>

Norouz Message from IRI's Longest Held Political Prisoner | <http://bit.ly/cEWjL0>

13h00

Iran Paralyzes Political Parties by Arresting Leaders <http://bit.ly/bWqWOI>

Smugglers turn to saffron for quick profits <http://bit.ly/b7oxfq>

Iranian Bodies, Banality or Showing the current Repression <http://bit.ly/b1uTqI>

Ahmad Salamatian & Delphine Minoui on France Culture (Fr) 5Jan2010 <http://bit.ly/a1LSCv>

14h00

Bazm-o-Razm' : The Double Lives of Tehran's Middle Class (MIANEH) <http://icio.us/lxq3f2>

15h00

Isa (Issa) Saharkhiz: Request 4 his release from Iran's Evin Prison - <http://bit.ly/6qLwDS>

Child prostitution in #Iran (در کشور امام زمان فحشا) <http://bit.ly/dwOCBB> <http://bit.ly/cdm2RU>

IRAN: OPPOSITION OUTSIDE SUPPORT GROWS <http://wp.me/pLNKa-LQ>

16h00

Coverage of DC Saberi protest in front of Japan Embassy in Rowzane (FA) <http://tinyurl.com/y8pzxw7>

letter of Saeed Malekpour f/m Evin 350: Most of time they administered group torture <http://bit.ly/aG7Ocs>

Censure: A défaut de pouvoir les éradiquer, les médias officiels banalisent les noms des antiques fêtes mazdéistes - La fête de SizdehBedar (13e jour de l'année passée hors des maisons) est renommée "jour de la nature" - Et la fête de "TchaharShanbeh Souri" (fête du feu au dernier Mercredi de l'année) est renommée "Dernier Mercredi de l'année" -

17h00

بسیجیان آینده ایران پرورش <http://j.mp/aRyZuQ> Photo: élevage de futurs basidjis

"Travailler double" pour les fêtes religieuses? 1/5ème de l'année prochaine en Iran sera férié (fa) <http://j.mp/aKiGeE>

18h00

Green movement supporters Protest in London <http://bit.ly/dqkoJy>

Iranian activists call for release of Omid Montazeri | <http://bit.ly/a6Yurr>

19h00

IRAN: Out of prison, journalist Ms Parisa Kakaee writes letter to her INTERROGATORS <http://bit.ly/b2AtLO>

20h00

Neda's mother's answer to Makan + Alinejad http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/03/100324_makan_neda_israel.shtml

Health problems from polluted water in Gohardasht prison continue, but prison clinic closed for Eid! (Fa) <http://bit.ly/arvs3g>

21h00

900 Iranian citizens call for release of student | <http://bit.ly/dbftSx>

Milaud Asadi & Bahareh Hedayat tfd 2 Sn 350 & Womens Ward, Evin <http://bit.ly/9nbAWP>

Sense and Nonsense on Iran Sanctions <http://bit.ly/a0n6ML>

Enduring America - The Latest from Iran (24 March): Regime Confidence, Regime Fear? <http://bit.ly/b9QmR4>

Mitra Aali, Distinguished Sharif Graduate Student Held Incommunicado <http://is.gd/aXdM3>

22h00

The Dead are a very Lucrative Business <http://bit.ly/bHgORJ>

Lukoil Abandons Iran Project Under Pressure of U.S. Sanctions; BusinessWeek <http://ow.ly/1qw1b> WSJ <http://ow.ly/1qw1N>

23h00

La mère de [#Neda](#) dénonce le voyage de Caspian Makan en Israel <http://bit.ly/czJqkL> (BBC fa) - La mère de [#Neda](#) dit avoir tenté de dissuadé Caspian Makan d'aller en Israel - سلطان: کاسپین ماکان نماینده ما نیست خانواده ندا آقا

Open Letter to the Japanese People Regarding Jamal Saberi <http://wp.me/PKzXK-9F>

An Internet Strategy to Support the Green Movement? <http://bit.ly/90Zjuy>

Political prisoners diseased in Evin Prison (Parsi) <http://is.gd/aWAN4>

Rapport annuel de RHAIRAN sur droits de l'homme au Kurdistan iranien (fa) <http://bit.ly/9aZow5> - 19 tués & 29 blessés par balles des forces de police, 10 exécutés, 8 condamnés à mort (fa)

Iran: Coordinated Attack on [#HumanRights](#) Groups: <http://bit.ly/bCd08M>

Sources :

[bluekaruna](#) - [democraticiran](#) - [dominiquerdr](#) - [EANewsFeed](#) - [elecgirl](#) - [fahimm](#) - [gloriahere](#) - [GreenQuran](#) - [hrw](#) - [Iran_IP](#) - [IsaVodj](#) - [lissnup](#) - [lotfan](#) - [MrZand](#) - [oli2be](#) - [persianyouth](#) - [RHAIRAN](#) - [sbelg](#) - [shary1972](#) - [UliBeudgen](#) - [XTRABallots](#) -

SIC Newsletter - Wednesday March 24th - English Translation Follows

SIC congratulates the Iranian New Year and wishes a very happy and prosperous new year for Iranians and all our friends across the world.

Important Update: Starting March 24, 2010, the English translation of SIC newsletters will be released as a Weekly Digest every Monday. The Persian newsletter and related attachments will be sent as before three days a week.

Notice: Our German and French speaking friends can now find the translations of this newsletter in the following blogs:

Tägliche Übersetzungen der Neuigkeiten in Deutsch werden auf folgendem weblog erhältlich sein: <http://seaofgreengermany.wordpress.com>

Dès maintenant, nos ami(e)s francophones peuvent accéder la version française du bulletin de Centre d'information des étudiants en cliquant sur le lien suivant:

<http://iranlibredemocratique.blogspot.com/2010/01/publications-du-student-information.html>

با سلام
می‌توانید خبرنامه‌ی امروز مرکز اطلاع‌رسانی دانشجویی (ماد) را در پیوست این پست الکترونیکی پیدا کنید. مرکز اطلاع‌رسانی دانشجویی متشکل از گروهی از دانشجویان مقیم خارج از ایران است. این گروه تلاش دارد که برای مبارزه با اعمال سانسور شدید در ایران در این مقطع حساس زمانی، در دستیابی به گزارش‌ها و اخبار روز به ایرانیان مقیم کشور یاری دهد. با توجه به اینکه اکثر سایت‌های خبری و رسانه‌های ارتباطی (مانند فیسبوک) در ایران فیلتر شده‌اند، در حال حاضر پست الکترونیکی از موثرترین ابزارهای اطلاع‌رسانی است. به همین علت از شما دوست عزیز درخواست می‌شود که نسخه‌ای از این پست الکترونیکی را که حامل خبرنامه‌ی مرکز اطلاع‌رسانی دانشجویی است، به تمامی دوستان و آشنایان خود بفرستید یا تا حد امکان به داخل ایران راه یابید. پ

www.IranSIC.com

اگر این نامه را مستقیماً از مرکز اطلاع‌رسانی دریافت نکرده‌اید می‌توانید با مراجعه به وبسایت ماد یا با عضو شدن در گروه زیر هر روز مستقیماً و بدون تاخیر آن را دریافت کنید: پ

center-group/student-information/http://groups.google.com

در صورتی که ای‌دی گوگل ندارید می‌توانید با فرستادن یک پست الکترونیکی با عنوان «ثبت نام» به آدرس زیر در گروه عضو شوید. لطفاً سپس دوستان خود را نیز به گروه دعوت کنید. پ

center.student.information@gmail.com

پست الکترونیک شما که تنها اطلاعات موجود در گروه است تحت هیچ شرایطی در اختیار دیگران قرار نخواهد گرفت. پ
از همکاری شما دوست عزیز نهایت تشکر را داریم،

مرکز اطلاع‌رسانی دانشجویی

SIC

پ.ن. فایل‌های فارسی در دو فرمت آر تی اف و پی دی اف برای سهولت خوانندگان اضافه شده‌اند. پ
برای اطلاع از به روز شدن خبرنامه و دسترسی به آخرین اخبار می‌توانید مشترک فید وبلاگ‌های فارسی و انگلیسی ماد شوید:
com/feeds/posts/default.http://iransic-en.blogspot.com و com/feeds/posts/default.http://iransic-fa.blogspot.com
ترجمه آلمانی متن خبرنامه نیز از محل این بلاگ قابل دسترسی است. پ wordpress.com.http://seaofgreengermany
ترجمه فرانسوی متن خبرنامه نیز از محل این بلاگ قابل دسترسی است. پ
information.html-publications-du-student/blogspot.com/2010/01.http://iranlibredemocratique

Dear Friends,

Today's newsletter by the Student Information Center (SIC) is attached. SIC has been created by a group of Iranian students to help Iranians that are currently living inside Iran break through the censorship and have access to the more important information and news of the day. Since most social networking websites such as facebook are now filtered, email is the most effective way of communicating. For that please forward this email to your friends and help make this information available to more people in Iran.

In order to sign up for the mailing list and receive the PDF version of the Newsletter join the following group in Google:

<http://groups.google.com/group/student-information-center?hl=en>

If you don't have a Google account, you can send an email titled "subscribe" to

student.information.center@gmail.com to have your email address added to the list.

Your email address which is the only information that the group maintains will remain strictly confidential and under no circumstance will be shared with others.


The contents of this newsletter are also available on SIC's website: <http://www.iransic.com/>

You can also subscribe to the feeds of our Persian and English weblogs to receive latest updates: <http://iransic-fa.blogspot.com/feeds/posts/default> and <http://iransic-en.blogspot.com/feeds/posts/default>

Sincerely,

Student Information Center (SIC)

All across the world

<p>مرکز اطلاع رسانی دانشجویی (ماد)</p> <p>خبرنامه شماره ۱۸۷ - چهارشنبه چهارم فروردین ماه ۱۳۸۹</p>	
---	---

ماد فرا رسیدن عید نوروز را به تمام ایرانیان تبریک میگوید و آرزوی سالی سرشار از شادی، موفقیت و بهروزی به خصوص برای کشور عزیزمان دارد.

برنامه های آینده

سر دادن "الله اکبر" شبانه
تلاش برای گسترش مبارزات مدنی بی خشونت در جامعه
شعار نویسی روی اسکناس و دیوارها
حضور در خیابانها در غروب پنجشنبهها
برگزاری مراسم سیزده به در با همراه داشتن سبزه، بادکنک سبز و موسیقی

خلاصه ی خبرها

بی بی سی: مهدی کروبی در یک پیام ویدیویی به مناسبت نوروز که روز 29 اسفند منتشر شد گفت که نظام جمهوری اسلامی، به معنای "سلیقه، فرد و دسته خاصی" نیست و اگر قرار باشد نظام مانند "قایقی کوچک" برای جمعی محدود باشد، او مخالف چنین نظامی خواهد بود. سایت "اسحام نیوز" این بخش از پیام آقای کروبی را به منزله "انتقاد" از آیت الله علی خامنه ای دانسته است. آقای کروبی در سخنان خود خطاب به مردم ایران، نظام را به معنای "ارزشها، ۷۵ میلیون جمعیت، قانون اساسی و جمهوری اسلامی" دانسته و گفته است: "ما مطمئناً فدایی نظام هستیم و برای منافع ملی و کشور و اسلام و جمهوری اسلامی جانمان را هم حاضریم بدهیم." وی با این حال تأکید کرده که مخالف تعریفی از نظام است که روحانیان آن کسانی چون "جنتی، یزدی، مصباح، حسنی، شجونی، طائب، رسایی، حسینیان و سید احمد خاتمی" باشند و مسئولان غیر روحانیت از افرادی چون "قاضی مرتضوی، محمود احمدی نژاد، الهام، نقدی، مرندی و جلال الدین افغانی" اشاره به جلال الدین فارسی [1] تشکیل شوند.

راديو فردا: اکبر هاشمی رفسنجانی، رییس مجلس خبرگان رهبری یک بار دیگر خواستار «همدلی و رافت اسلامی» با آسیب دیدگان رویدادهای پس از انتخابات و «دلجویی» از آنان شده و ابراز امیدواری کرده است، جامعه هر چه زودتر به آرامش برسد.

جرس: مهندس میرحسین موسوی به همراه همسرش دکتر زهرا رهنورد با حضور در منزل محمد نوریزاد کارگردان و روزنامه نگار دربند با خانواده وی دیدار کردند. در این دیدار مهندس موسوی با تبریک حلول سال نو به خانواده نوریزاد از استقامت وی در طول بیش از سه ماه بازداشت که همچنان ادامه دارد تقدیر کرد. وی خاطر نشان کرد: در ماههای پیش رو همه افراد باید هریک در حد وسع و توانشان برای پیشبرد مطالبات مردم تلاش کنند و در این راه صبر و ایستادگی پیشه کنند تا در راه تحقق خواستههای ملت توفیق یابیم.

بی بی سی: بیش از چهار سینماگر و نویسنده ایرانی در نامه ای سرگشاده خواهان آزادی بی قید و شرط جعفر پناهی و محمد نوری زاده، دو سینماگر زندانی، شدند. امضاکنندگان این نامه "ضمن تأیید حق فیلمسازی برای هرکس که در حال و آینده بر این امکان دست یابد و تأیید حق آزادی بیان و خلافت شغلی برای همه و حق اعتراض به نقض حقوق اجتماعی و صنفی و شهروندی در حال و آینده برای همگان" خواهان آزادی نامشروط این دو سینماگر زندانی شده اند. بهرام بیضایی، کیومرث پور احمد، بابک احمدی، فاطمه معتمد آریا، مسعود کیمیایی، کامران شیردل، خشایار دیهیمی، ناصر تقوایی و شهلا لاهیجی از امضا کنندگان این نامه هستند.

بی بی سی: خانواده ندا آقا سلطان، دختری که در جریان اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران کشته شد، از سفر کاسپین ماکان، نامزد ندا آقا سلطان به اسرائیل به شدت انتقاد و تأکید کردند که آقای ماکان نماینده ندا، خانواده آقا سلطان و یا مردم ایران نیست. هاجر رستمی مطلق، مادر ندا گفت که نامزد ندا بودن این حق را برای کاسپین ماکان ایجاد نمی کند که به اسرائیل سفر و با شیمون پرز دیدار کند و با سوء استفاده از نام ندا، خود را نماینده مردم ایران بخواند. خانم رستمی مطلق گفت: "من به کاسپین گفتم که اگر ندا شهید نمی شد او را نه به اسرائیل و نه هیچ جای دیگری دعوت نمی کردند و بهتر است بیش از این وجهه خود را خراب نکنند. او از دید خودش کار درستی انجام داده است، اما من به او گفتم که اسرائیل جایگاهی بین مردم ایران ندارد و تو با این کار خودت را منقور و وجهه ات را خراب کردی."

رهانا: وبسایت رهانا در یک گزارش تفصیلی و آماری به نقض حقوق روزنامه نگاران و مطبوعات در سال 1388 پرداخته است. متن کامل این گزارش به پیوست خبرنامه ارسال می شود. همچنین این خبرگزاری اسامی 2676 بازداشتی سال 1388 را به همراه اطلاعات کامل آنها منتشر کرده است که از آدرس <http://www.rhayan.info/archives/7759> قابل دسترسی است.

دویچه وله: وبسایت های خبری کردی در ایران، گزارشی از 181 مورد نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر در مناطق کردنشین منتشر کرده اند. مرگ مشکوک زندانیان کرد در بازداشتگاهها، مرگ "کولبر"ها، احکام اعدام و حبس های سنگین از آن جمله اند. بر اساس این گزارش، در زمستان سال ۸۸، حدود ۱۱۰ تن از دانشجویان کرد دانشگاه های کشور به حراست و کمیته های انضباطی احضار شده و ۲۲ نفرشان با مجازات محرومیت از تحصیل به مدت چند ترم با اخراج روبرو شده اند. اتهام های سیاسی و امنیتی، ۲۷ فعال دانشجویی کرد را نیز روانه زندان ها کرده است. ۱۷ زندانی کرد، حکم اعدام دریافت کرده اند و سه مورد مرگ مشکوک در زندان ها روی داده است.

ماد: متن کامل پیام نوروزی یار اک اوپاما به زبان فارسی به پیوست خبرنامه آمده است.

بی بی سی: بیوید میلیبند، وزیر امور خارجه بریتانیا نروز را به مردم ایران و تمام کسانی که این مناسبت را جشن می گیرند تبریک گفت و سالی بهتر از سال قبل را برای ایرانیان آرزو کرد. پ

راديو فردا: وزارت امور خارجه آمریکا در بیانیه ای به شهروندان این کشور هشدار داده است خطرات سفر به ایران را به دقت بررسی کنند. این بیانیه همچنین یاد آور می شود ایرانیان دارای تابعیت دوگانه ممکن است هنگام خروج از ایران با مشکل روبه رو شوند. وزارت امور خارجه آمریکا اضافه می کند: «جمهوری اسلامی به سرکوب اقلیت های مذهبی و قومی، از جمله بهایی ها، اعراب، کردها و دیگران، ادامه می دهند. در نتیجه، برخی از مناطق در داخل کشور، که این اقلیت ها در آنها زندگی می کنند، همچنان نا امن هستند.» پ

راديو فردا: وزیران امور خارجه اتحادیه اروپا، روز دوشنبه، ضمن هشدار دیگری به جمهوری اسلامی در مورد ارسال پارازیت بر روی شبکه های ماهواره ای، اعلام کردند که برای اقدام در برابر ایران به توافق رسیده اند. در این بیانیه آمده است: «اتحادیه اروپا نگرانی جدی خود را از اقدامات مقامات ایران برای جلوگیری از دسترسی شهروندان خود به ارتباط آزاد اعلام می کند.» به گزارش خبرگزاری رویترز، هنوز دقیقاً مشخص نیست که اتحادیه اروپا به چه اقدام عملی در این زمینه دست خواهد زد، اما «دیپلمات های غربی» اشاره کرده اند که «احتمالاً» از صادرات تجهیزات لازم به ایران برای کنترل ایمیل ها و مکالمات تلفنی افراد، جلوگیری خواهد شد. روزنامه فیگارو چاپ پاریس هم می گوید، به عنوان یک اقدام عملی دیگر ممکن است «پخش برنامه های ماهواره ای ایران در اروپا محدود شود.» پ

دویچه وله: بیک شبکه ی پولشویی در کشورهای عرب منطقه که گفته می شود برای سپاه پاسداران ایران کار می کرد، از سوی کشورهای بحرین و کویت کشف و افشا شده است. خبرگزاری آلمان در گزارشی از بحرین و کویت نوشته است متهمان این شبکه ی فساد، سپاه پاسداران ایران، یک وزیر دولت بحرین، یک زن تاجر از کویت و شمار زیادی از دستیاران آنها در کشورهای چون کویت، مصر و سودان هستند. وزیر دولت بحرین هم اکنون از زندان آزاد شده، اما زن تاجر کویتی هنوز در بازداشت موقت و بازجویی به سر می برد. پ

بی بی سی: همزمان با افزایش فشار آمریکا برای تشدید تحریم های بین المللی علیه ایران، بیمه لوییز این کشور را به فهرست مناطق پر مخاطره جهان افزوده است. نیل رابرتس، دبیر کمیته بیمه دریایی انجمن بازر لوییز، در مصاحبه ای با خبرگزاری رویترز گفته است که با اعلام ایران به عنوان منطقه پر مخاطره، کشتی هایی که قصد دارند از مسیرهایی به فاصله دوازده میل دریایی از سواحل ایران عبور کنند باید بیمه گران خود را از این تصمیم آگاه سازند. پ

اخبار زندانیان

کلمه: محمد نوری زاد، کارگردان و روزنامه نگار دربند، صبح دوشنبه دوم فروردین ۱۳۸۹ بعد از نود و سه روز با خانواده ی خود تماس تلفنی داشت. به گزارش تحول سبز، وی در این تماس، از سلامتی و ایستادگی خود خبر داده است. پ

راديو فردا: عباس جعفری دولت آبادی، دادستان تهران روز سه شنبه اعلام کرد، حسن لاهوتی، پسر فائزه هاشمی با پرداخت وثیقه ۷۳ میلیون تومانی و «با ابراز ندامت از اعمال ارتكابی» آزاد شده است. نوه اکبر هاشمی رفسنجانی، رییس مجلس خبرگان رهبری، بامداد روز دوشنبه هنگام ورود به ایران در فرودگاه تهران بازداشت شده بود. وی در لندن مشغول به تحصیل است و چند روز پس از انتخابات ریاست جمهوری از ایران خارج شده بود. سایت جرس به نقل از «منابع آگاه» اتهام پسر ۲۳ ساله فائزه هاشمی را «انتقاد از رهبر جمهوری اسلامی» اعلام کرده است. پ

کمیته گزارش شگران حقوق بشر: مادر کوهیار گودرزی، عضو کمیته گزارش شگران حقوق بشر، پس از آخرین ملاقات با فرزندش در 28 اسفند از تمدید قرار بازداشت وی به مدت دوم ماه خبر داد. کوهیار گودرزی، روزنامه نگار و فعال حقوق بشر در ۲۹ آذر ماه به همراه شیوا نظر آهاری و سعید حائری بازداشت شد. وی در آبان ماه با فشار نیروهای امنیتی از دانشگاه صنعتی شریف اخراج شده بود. پ

کمیته گزارش شگران حقوق بشر: با گذشت ۴۰ روز از بازداشت علی اکبر عجمی، از فعالان دانشجویی طیف چپ، خانواده و دوستان وی در بی خبری مطلق از وضعیت وی به سر می برند. این دانشجوی رشته حقوق دانشگاه تهران روز ۲۱ بهمن ماه در سبزوار بازداشت شد و پس از چند روز به زندان اوین منتقل گشت. پ

ادوار نیوز: علی انجم روز، روزنامه نگار و عضو شعبه گیلان سازمان دانش آموختگان ایران، که بامداد روز 8 اسفند بازداشت شده بود، پنج شنبه هفته گذشته با قرار وثیقه از زندان آزاد شد. پ

جرس: وضعیت جسمانی مریم ضیاء، فعال مدنی زندانی، در ششمین روز از اعتصاب غذا، رو به وخامت گذاشته و دچار ضعف شدید و عوارض ناشی از اعتصاب غذا شده است. این فعال حقوق کودک که چند روز بعد از حوادث خونین عاشورای تهران بازداشت و در بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری می شد، چندی پیش به بند عمومی زندان اوین و میان مجرمین خطرناک منتقل شد که به همین علت و نیز در اعتراض به ادامه بازداشت غیرقانونی خود، از هفته گذشته دست به اعتصاب غذا زده است. پ

توصیه و هشدار

محسن سازگارا در گفتار روز سه شنبه ی خود به موارد زیر پرداخت:

دستگیری حسن لاهوتی نوه آقای هاشمی رفسنجانی در فرودگاه برای فشار بیشتر به خانواده ایشان و نشان دهنده ضعف آقای خامنه ای است. پ

تصویب پیش نویس مبارزه با پارازیت های ایران در اتحادیه اروپا. پ
تجمع سینماگران مشهور ایران جلوی زندان اوین برای آزادی جعفر پناهی و نامه سینماگران معروف دنیا به رئیس قوه قضاییه در همین رابطه و اصرار جعفر پناهی بر مقاومت مانند بقیه زندانیان سیاسی. پ

افزایش هزینه ارسال کالا به ایران از طرف بیمه لویدز احتمالاً قیمت واردات کالا را افزایش خواهد داد. همچنین، چین 37 درصد واردات نفت خام از ایران را کاهش داده و روسیه، آنگولا و عربستان سعودی را جایگزین کرده است. به نظر میرسد این دو مورد مربوط به آماده شدن کشورهای دنیا برای اعمال فشارهای اقتصادی بر ایران باشد. پ.
تماس محمد نوری زاد پس از 93 روز انفرادی و تاکید بر ایستادگی پ.
گزارش از عدم حضور مردم در سخنرانی نوری آقای خامنه‌ای در مشهد. این یک نمونه موفق از آکسیون عدم اقبال و مبارزه منفی از جانب مردم است. پ.

ادامه کشمکش احمدی نژاد و مجلس بر سر هدمند کردن پارانه‌ها و تاکید رئیس مجلس و آقای خامنه‌ای بر اجرای این لایحه از طرف دولت. پ.
معرفی کتاب "از دیکتاتوری به دموکراسی" جین شارپ که به بیوست این خبرنامه ارسال میشود. پ.
فعالیتها در خارج از کشور: جلب افکار عمومی از طریق تظاهرات و تجمعات، ارتباط با روزنامه نگاران و مطبوعات برای اطلاع رسانی، ارتباط با موسسات دولتی و غیر دولتی برای ایجاد فشار روی حکومت، پشتیبانی از جنبش داخل کشور به شکل فنی، مالی و انتقال تجربه اقدام خیرنگاران بدون مرز برای جذب کمک به روزنامه نگاران ایرانی یکی از نمونه های کمکهای مالی است. پ.
در ارتباط با سازمانها و مطبوعات در خارج از کشور میتوان این موارد را درخواست کرد: تغییر حکومت در ایران منحصر وظیفه مردم است و هیچ کس حق دخالت در امور داخلی ایران یا حمله نظامی را ندارد ولی دنیا میتواند با افزایش فشار بر سپاه پاسداران به عنوان یک موسسه مالی که در دستگیری و کشتن مردم دخالت دارد به تغییر رفتار حکومت کمک کند. ارسال کمکهای فنی برای اطلاع رسانی مانند اینترنت ماهواره ای، و کمکهای انسان دوستانه به ایرانیان پناهنده یا در تبعید. پ.

محسن سازگارا در گفتار روز چهارشنبه ی خود به نکات زیر اشاره کرد:

پولشویی در بحرین و کویت توسط سپاه پاسداران از طریق قاچاق مواد مخدر -وزیر بحرینی قرار بوده چک 6 میلیون یورویی را نقد کرده و سیصد هزار یورو دستمزد بگیرد. پ.
نامه 45 کارگردان ایرانی برای آزادی آقای پناهی و نوری زاد. پ.
گزارش روزنامه های گاردین و ساندی تایمز از آموزش بخشی از اعضای طالبان در ایران و گزارش سی ان ان از اقدامات تروریستی سپاه در ایران. پ.
تجمع 700 نفر مقابل فرمانداری کیش برای روشن شدن وضعیت اجازه کار. پ.
آزادی حسن لاهوتی نوه آقای هاشمی رفسنجانی با وثیقه 73 میلیون تومان به اتهام به توهین به رهبری نشان دهنده کشمکش درون حکومت است. پ.
شروع تحقیق و تفحص مجلس از آقای علی آبادی معاون احمدی نژاد برای انتقال پول فدراسیونها به بانک تات که وابسته به سپاه پاسداران و بیت رهبری است. دولت احمدی نژاد فاسدترین دولت از زمان مشروطه است. پ.
وضعیت وخیم خانم زهرا اسدیپور گرجی زندانی 51 ساله و نیاز او به جراحی قلب؛ فشار بر نوید خانجانی فعال حقوق بشر برای اعتراف؛ اعتصاب غذای خانم مریم ضیاء زندانی 40 ساله. پ.
برگزاری مراسم سبزه به در با همراه داشتن سبزه، بادکنک سبز و موسیقی. پ.
معرفی کتاب "نیرویی قوی تر". یک فصل از این کتاب درباره لهستان به بیوست خبرنامه ارسال می شود. پ.

پست الکترونیک student.information.center@gmail.com :

تلفن تماس: ۰۰۱,۲۵۳,۲۳۴,۴۷۲۶ :

وبسایت www.IranSIC.com :

عضویت در لیست پست الکترونیکی <http://groups.google.com/group/student-information-center> :

توییتر <http://twitter.com/iransic> :

یاری رسانی دولت اسرائیل به دولت احمدی نژاد برای تخریب نماد جنبش آزادیخواهی

Korosh Erfani:

دولت صهیونیستی اسرائیل که ظهور پدیده ی احمدی نژاد (سبورجیان) را نعمتی الهی قلمداد می کرد از زمان بروز جنبش اعتراضی خرداد 88 به شدت نگران است تا مبدا این غلام حلقه به گوش خویش در ساختار حکومتی ایران را از دست بدهد. کابوس اسرائیل از میان رفتن رژیم ضد ایرانی کنونی و جایگزینی آن با یک حکومت دمکراتیک مردمی است. به همین دلیل نیز تلاش دارد تا از هر طریق ممکن به پاسداران هوادار خویش که قدرت را در ایران قبضه کرده اند یاری رساند .



آخرین دسته گل تل آویو در این زمینه دعوت از فردی به نام کاسپین ماکان، که خود را نامزد ندا آقا سلطان معرفی کرده است، به اسرائیل می باشد. هدف اسرائیل از این حرکت خدمت به سپاه و کیهان و ولی فقیه است، به منظور تخریب نماد جنبش آزادیخواهی ایران . به عنوان کسی که بارها در مورد همدستی آشکار و پنهان رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نوشته ام از این خبر متعجب نشدم. اما این فرصتی است که همه ی ایرانیان آزادیخواه ببینند که این فقط رژیم جمهوری اسلامی نیست که دشمن استقرار دموکراسی در ایران است، تل آویو نیز به همان اندازه با این موضوع خصومت دارد. به یاد آوریم چگونه همین چند ماه پیش رادیو اسرائیل در بخش فارسی خود برنامه ای را گذاشته بود تا فکر «ضرورت تجزیه ی ایران به چند کشور کوچک» را جا بیاندازد. خیر و رفاه و آزادی مردم ایران آخرین آرزویی است که رژیم صهیونیستی خواهد داشت. هشیار باشیم و با چشم باز موضوعات را دنبال کنیم و همسویی های تهران و تل آویو را خوب زیر نظر داشته باشیم. سرنوشت ایران را باید ایرانیان تعیین کند و بس .

برای این که خوب به تلاش اسرائیل برای مطرح کردن این موضوع پی ببرید به این لینک از وزارت امور خارجه ی اسرائیل مراجعه کنید. جالب این که این مطلب با توضیح این نکته آغاز می شود که «کاسپین از جانب دولت اسرائیل و یا سازمان های رسمی این کشور به اورشلیم دعوت نشده، بلکه تلویزیون کانال دو اسرائیل که یک شبکه خصوصی است و همیشه به ابتکارهای شگفت دست زده عامل این دعوت می باشد.» حال سوال این است که چطور شد وی سر از دفتر رییس جمهور اسرائیل در آورد .

<http://www.hamdami.com/MFAFA/Reports2009/200310-Neda.htm>

برای مشاهده ی واکنش مادر ندا آقا سلطان، خانم هاجر رستمی مطلق، در محکومیت این خیانت به ندا و آن چه شهادت او نمایندگی می کند نگاه کنید به این لینک :

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/03/100324_makan_neda_israel.shtml

و در پایان برای مشاهده چگونگی بهره برداری خبرگزاری سپاه از همیاری دولت اسرائیل این لینک را ببینید

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8901040112>

بحث بیهوده

کاسپین ماکان نامزد ندا بود، کاسپین ماکان نامزد ندا نبود

Shahla Farid

کاسپین ماکان نامزد ندا بود، کاسپین ماکان نامزد ندا نبود، این بحث بیهوده چند روزی است در فیس بوک راه افتاده، اولاً به دیگران چه ربطی دارد او نامزدش بود با دوست پسرش بود و با تا کی بود، البته اگر به جای مسافرت به اسرائیل مثلاً با میرحسین موسوی ملاقات می کرد هیچکدام از این "شبهات" پیش نمی آمد، به نظر کسانی که این بحث را پیش کشیدند، اصلاً اگر کاسپین ماکان شوهر ندا بود با او مشکلی نداشتند؟ متأسفانه باید گفت که این بحث یک "غیبت و وراجی" مدرن است

و اگر می خواهید با سفر او مخالفت کنید صورت مسئله را درست بیان کنید. اگر اصل را بر این بگذاریم که عده ای با این موضوع مخالفت دارند که او گفته که سفیر صلح است باید به این سوال پاسخ دهند، در حال صلح بودن با یک کشور به معنای آن است که از همه سیاست های آن کشور حمایت می شود. با مانند احمدی نژاد باید با همه دشمنی کرد. آیا مردم ایران از دشمنی با اسرائیل بیشتر سود می برند یا یک رابطه متعادل با اسرائیل مانند رابطه را دیگر کشورها. این که کاسپین ماکان خود را نماینده مردم ایران بدانند، قطعاً حرفی است که در هر مورد مشابه دیگر دارای واقعیت نیست ولی ایا این واقعیت نیست که کاسپین ماکان می تواند سفیر صلح بخشی از مردم کشور ما باشد که از ابراز دشمنی و کینه نسبت به مردم دنیا خسته شده اند

ایا کسانی می خواهند در غالب های جدید م سیاست بین المللی احمدی نژادی را تبلیغ کنند و عده ای هم همین جوری دنبالش راه می افتند

آرش حسینی پژوه

.... من به شخصه کاری ندارم او نامزد ندا بوده یا شوهر ندا یا خود ندا حق نداشته خودش رو نماینده ایران بدونه

Shahla Farid

آقای ارش حسینی پژوه شما یک گروهی در فیس بوک درست کردید به نام ماکان نماینده مردم ایران نیست ولی در تمام آن صفحه بحث سر آن است که او چه کاره ندا بوده است. حتی خودنات در صفحه مشخصات صفحه روی این که او نامزد ندا نیست تاکید کردید. خوب است سری به این صفحه خودتان بزنید و آن را تصحیح کنید

Shokoofeh Montazeri

ba in jmle be shedat movafegham: na makan va na HICH KAS e digari nemitune khdeshe namayandeye kol e mardom e iran bedoone.

آرش حسینی پژوه

...من گروه رو درست کردم درسته ولی من حق ندارم پست های اعضا گروه رو سانسور کنم

Shahla Farid

ببینید آقای ارش شما در مشخصات صفحه این موضوع را عمده کردید. منظور من پست دیگران نیست

Shahla Farid

این که ماکان نماینده مردم ایران نیست، همانطور که نوشته‌ام مانند موارد مشابه دیگر درست است. تاکید می‌کنم مانند همه موارد مشابه دیگر او نماینده همه مردم ایران نیست

Sirus Malakooty

طی روزهای اخیر بحث ماکان کاسپین موضوع بسیاری از خبرنگاران و وبلاگ نویسان گردیده است. چرا تا بدین حد ماکان کاسپین برای دیگران مهم تلقی می‌گردد؟ علت اختلاف با این جوان تشنه نام چیست؟ اینکه خود را نماینده مردم دانست؟ خب پیشتر از او کسان دیگری نیز نه تنها ادعای نمایندگی در پارلمان اروپا را نمودند حتی ادعای رهبری هم داشتند. چرا انزمان سکوت و پذیرش میزبانان و عده‌ها بود؟ ندا یک نماد است ندا جدا از زندگی و اندیشه اش نماد نیست از نسل فریاد از نسل امید و نسلی که در خیابان فریاد بیرحمانه قربانی میشوند این نماد میراث خوار شخصی و مدعی خصوصی برای جنبش ندارد

تلاش آقای ماکان و اتانی که او را مطرح می‌سازند عملاً به بیانی بی نقش کردن چنین نماد نیست ماکان در هیچ یک از یاد و حافظه جنبش و دادخواهی ما جایی نداشته و ندارد. اگر در جستجوی جایبست بهتر است از وجود خویش هزینه ...نمایید

نه آنکه به عنوان نامزد و یا معشوق معروفترین نماد آزادی سال سری در این انبوه ترافیک شهرت طلبان و قدرت جویان بر افرازد تمسخرآمیز است که برخی از هواداران جنبش سبز سفر این جوان را به اسرائیل و دیدارش با شیمون پرز ضربه ای جبران ناپذیر برای جنبش بر می‌شمارند

جنبشی که اینگونه ضربه پذیر باشد باید در احوالش شک و تردید جدی داشت
به اندازه کافی جنبش دادخواهانه مردم ایران به بیراهه کشانیده شده است، به جای روایت ماکان باید در نقد آن اندیشه و کارکردی نشست که جنبش شکوهمند مردم ایران را با رهبری و دخالت ماماشاتگرایانه خود به سرازیری خاموشی کشانید

داستان دنباله دار سفر کاسپین ماکان نامزد ندا به اسرائیل و مقاله نویسی مسیح علی نژاد و دوستان اصلاح طلب

Sepehr Sabz

گاهی یک دیوانه سنگی را به چاهی می اندازد که هزار عاقل هم نمی توانند آن سنگ را از چاه بیرون بیاورند و جالب اینجاست که در اینجا عده ای عاقل نیز برای دیوانه دست می زنند و تشویق میکنند که چه قدرتی این دیوانه دارد، بدون آنکه عاقلان به عواقب آن بیاندیشند

خانم مسیح علی نژاد با تمام احترامی که برایش قائم و او را روزنامه نگاری ماهر و جنجالی میدانم، نیز با آن مقاله انتقادی اش در مورد سفر کاسپین ماکان به اسرائیل کار همان دیوانه را کرد و عده ای اصلاح طلب عاقل به او به به و چه چه گفتند و برایش صد آفرین فرستادند

ولی آیا سفر یک فرد به یک کشور دیگر به کسی مربوط است؟ و آیا مگر ما همه صاحب ندا هستیم که به دفاع از او برمیخیزیم. ندا و کاسپین با هم دوست و نامزد بودند و این قابل انکار نیست. و چون کاسپین ماکان به قتل ندا اعتراض کرد او را هم به اوین بردند، شکنجه اش کردند و حتی قرار بود اعدامش کنند. حال که او توانسته است از این قضیه جان سالم بدر کند و از چنگ دژخیمان رژیم بگریزد حق دارد به هر جای دنیا سفر کند و با هر کسی مصاحبه کند

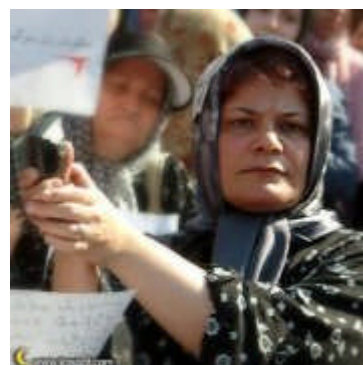
ما نه با اسرائیل و نه با کشور دیگری پدر کشتگی داریم. عده زیادی از مردم ایران کار ماکان را درست می دانند و وی حداقل نماینده آن عده کثیری از مردم است که فکر می کنند کاسپین ماکان درست عمل کرده است. پله او نماینده من هم است، زیرا عمل او درست بود. او هیچوقت در مصاحبه هایش ادعا نکرده بود که نماینده مردم ایران است و یا نماینده جنبش سبز است. او یک ایرانی است مثل تمام ایرانیان دیگر که در حقش ظلم شده است

او ندا را دوست داشت و عاشق ندا بود. لاف‌های عکسهای موجود در اینترنت اینرا می گویند. حال چرا مادر ندا و یا دیگران چیز دیگری می گویند، شاید بدین دلیل باشد که هنوز جامعه ایران برای پذیرش بعضی حقایق در ملع عام آمادگی ندارند، زیرا ما در یک جامعه ای زندگی می کنیم که گاهی اعتقادات پوچ مذهبی سرنوشت انسانها را تعیین می کنند

بنظر من سفر ماکان به اسرائیل و مصاحبه او با تلویزیون اسرائیل ضربه بزرگی به ج.ا. است زیرا این برنامه را اکثر فلسطینی ها و لبنانی های که طرفدار ج.ا. هستند دیدند و به احتمال به رژیم ج.ا. بیشتر شک می کنند. به هر حال ماکان از خط قرمز بزرگی عبور کرد که رژیم را خیلی عصبانی کرده است. ماکان کاسپین همان کاری را کرد که اکثر مردم ایران می کنند یعنی ضدیت با جمهوری اسلامی. وقتی خامنه ای فتوایی می دهد که مثلاً چهارشنبه سوری را جشن نگیرید، مردم برعکس آنرا انجام میدهند و این مناسبت را هر چه باشکوه تر برگزار می کنند

کاسپین ماکان نیز از خط قرمزی عبور کرد که در راس خط قرمز های رژیم قرار دارد و آن نیز سفر به اسرائیل است. لابد سفر به اسرائیل حسین درخشان را بیاد دارید که با وجود هواداری علنی وی از خامنه ای و احمدی نژاد بیش از پانصد روز است که در اوین آب خنک می خورد

بازتعریف تجربه ای زنانه از زندان، سکس و اعتراف/ محبوبه عباسقلیزاده



Farshin Kazeminiya

دستگیری من غافلگیرانه بود، سحرگاه يك روز کسالت بار در ماه رمضان که همراه با یورش گروهی از مردان اداره امکان شد. مرد سیه چرده ای که کفش های چرمی سیاهش را لای در گذاشته بود تا در را به رویشان نیندم کاغذی را نشانم داد که آرم ترازو داشت*. بسختی توانستم حکم بازداشت از دادرسی فرودگاه را به امضای قاضی ظفرقندی تشخیص دهم، او از آدم های قاضی مرتضوی بود. فقط در ذهنم چرخید که این ماموران همان نیرویی هایی هستند که گروهی از وبلاگ نویسندگان را تحت طرحی به نام خانه عنکبوت** بازداشت کرده اند

شوکی که از حمله ماموران به من دست داده بود در طول مدتی که خانه ام را زیر رو می کردند و از سی دی و دستگاه ماهواره و کامپیوتر گرفته تا مدارک و دست نوشته هایم را ضبط می کردند، تبدیل به آرامشی غیر معمول شد. بعد ها فهمیدم همه آدم ها در شرایط خطر همینطور می شوند.

انتقال من به بازداشتگاه توسط چند مرد خشن و يك زن مامور انجام شد. نمی دانم چرا هر چقدر با خشم به مردها می نگریدم به چهره متعجب زن با دلسوزی نگاه می کردم. آنها مرا سوار يك هلیکوپتر کردند. يك دختر با چادر زندان و چشم بند در صندلی پشتی نشسته بود و مرتب گریه می کرد. در حالی که داشتم داخل هلیکوپتر را برانداز می کردم، بسرعت تبدیل به يك زندانی شدم. چشم بندی به چشم بسته شد، چادری بویناک بر سرم انداختند و مردی که کنار راننده نشسته بود به زن مامور گفت "نزار بیرون را ببینی"، زن مثل يك رباط بی اختیار با تمام قوا سرم را به کف صندلی فشار داد، حالت تهوع مانم را بریده بود.

مدتی بعد هلیکوپتر توقف کرد و من مثل نابینایی که سعی می کرد زمین نخورد به داخل بازداشتگاه که بعدها فهمیدم در میدان جوانان (اطراف میرداماد) قرار دارد، هدایت شدم. از اینکه حس معلول را به من داده بودند سخت آشفته شده بودم، سر مردی که می خواست مرا هل دهد به طرف بند زنان فریاد زدم: "چه خبره مگه فکر می کنی منو از کنار خیابون آوردید. درست با من رفتار کن!" و من نمی دانستم که قانون سکوت آنجا را شکسته ام و يك راهرو آن طرفتر در بخش مردان، هم پرونده ای هایم به حیرت افتاده اند. بلافاصله پارچه ای را در دستم حس کردم که از طرف دیگر کشیده می شد و مرا جلو می برد. بعد صدای دو ضربه در و باز شدنش و بلافاصله صدایی زنانه که گفت: "چشم بندتو در بیار!" در آوردم و اولین واکنش من به عادت همیشگی لبخند بود و سلامی آرام. زن زندانبان بی حجاب بود و همین راحتی او به منی که تمام روز در اداره امکان بازجویی می شدم، حس کم رنگی از فراغت را می داد. فوری گفت: "من فکر کردم با اون دادی که زدی، دهن روزه باید با چه بازداشتی ناسازگاری طرف بشوم". بی اختیار جواب دادم: "آخه می دونی من زنها را دوست دارم. برعکس از مردای قلدر بدم می یاد." و همه خشم خود را سرریز کردم به سمت همان مرد قلدر موبوری که مرا هل داده بود داخل. ریش خشم را می شناختم شبیه خشمی بود که به بسیجی های زنجیر به دستی داشتم که بارها جلوی چشمان من دخترها را در کوچه و خیابان زده بودند.

زن گفت "باید تفتیش بدنی بشی" و سرش را پایین انداخت تا وقتی لباس هایم را کاملن بکنم. برایم خیلی سخت بود. گفت: "مقرارت زندان است". گفتم: "اینقدر که برای من سخت است برای تو هم تفتیش من سخت هست؟" سری تکان داد و گفت: "چاره ای نیست مقررات است. ولی حالا نمی خواد اون زیری را دیگه در بیاری". نگاهش می گفت که او هم کلافه است و من در دلم می گفتم شاید دفعه بعد که تکنولوژی پیشرفت کرده بازداشتگاه تفتیش کنند. در حالی که لباسم را می پوشیدم به خودم دلداري دادم که شاید اگر سر او هم داد می زدم، او هم می شد یکی از همان زندانبان هایی که مثل سگ وحشی پارس می کنند. مغزم به کار افتاد که پس می شود خشونت زنان زندانبان را با برخورد از نوعی دیگر کنترل کرد، فقط کافی است که تن به دنیای سیاه و سفیدشان ندهی.

بعد ها يك ماه وقت داشتم که با او و با زنهای تسبیح به دست دیگری که خودشان را مسئول تیمارداری از اسرای اسلام می دانستند دوست شوم. شش نفر بودند مقیم جنوب شهر از خانواده هایی تنگ دست، با سواد اندک که در بسیج خواهران عضو شده بودند و بعد با واسطه دوست و آشنا در پایین ترین رده های حفاظت اطلاعات سپاه استخدامشان کرده بودند. مغزشان آنقدر شستو شده بود که روزنامه نخوانند و نفهمند که جریان پرونده وبلاگ نویسها چیست. به من چون سیاسی بودم در مقایسه با زنان قاچاقچی و معتادی که به آنجا می آوردند احترام می

گذاشتند. در عین حال مثل يك زن نظامي مطيع كه بايد براي اثبات خود از مردان همكارشان بيشتري خوش خدمتي كنند به ظرافت زير نظرم داشتند. آنها را مي توانستم بفهمم و بدون آنكه به رویشان بياورم اجازه مي دادم سلولم را هر بار كه آن را براي بازجويي يا حمام گرفتن ترك مي كنم، تفتيش كنند. حتي به روي خودم نمي آوردم كه چگونه شب ها و روزها از دريچه كوچك سلول مرا زير نظر دارند و يا تغيير حالت هاي من و حتي گفتگوهاي ما را با خودشان به بازجويم گزارش مي دهند. فهم تضادهاي اين زنان زندانبان تحمل سلول هاي انفرادي يك در دو منتر را برايما راحتتر مي كرد.

براي جلوگیری از حرف و حدیث دستور آمده بود که بازجو نمی تواند با زن نامحرم در اتاق در بسته باشد. برای همین لازم بود یکی از زنان زندانبان در طول بازجویی در گوشه اتاق بنشیند و همراه با شرم من سرخ شود و همراه با خشمم بلرزد. این "هم حسی" باعث می شد خود را در برابر بازجو تنها ببینم. در راه که برمی گشتیم زن معمولان در گوشم نجوا می کرد: "تو رو خدا خودتو اینقدر عذاب نده هر چی هست بگو خودتو راحت کن!" و من در صدای او صمیمیتی سرکوبگر از جنس مادرم، زن دایمی ام، خاله ام، هم بازی های دوره کودکی ام و حتی معلم را می دیدم که همیشه می خواستند تسلیم باشم و مهر من بر آنان مانع از آن می شد که به آنها چشم غره بروم. همین یادآوری وابستگی بود که باعث می شد زبوندهای بازجو را با زندانبانم نادیده بگیرم و بگذارم که خیال کند آرام شده ام، همان شکرگدی که با زنان رام شده زندگیم به کار می بستم.

اما هر چقدر که زنان زندانبان درکی از زنانگی سرکوب شده را برایم تداعی می کردند، بازجو با آن هیبت پشم آلود و چشم های ترسناکش، تداعی فراگیری بود از تعصب خشک پدرم، تحکم همسر سابقم، دو دوی چشم های لمپن های پناه گرفته در کوهپایه های خلوت "گلابدره" و کابوس عرب های آواره نخلستان های دوران کودکی که در قصه های مادرم عادت داشتند با چوب به دختران تجاوز کنند. تمام مردان مسلط و متجاوز زندگیم يك جا در تصویر بازجو جمع شده بود و عصیان را که من اندك اندك در طول زندگي ام تجربه کرده بودم يك جا به خود فرا مي خواند.

بازجویی های او از روابط شخصی ام برایم ناآشنا نبود؛ همان هایی بود که بارها و بارها وقتی دختر جوانی بودم در بازجویی های خانگی پس داده بودم. بی حرمتی و تحقیر هایش هم غریب نبود، عمیق تر از این زخم ها را از عزیزانم خورده بودم. همین باعث می شد که در روزهای نخست خودم را از دنیای سیاه و سفیدش به بیرون پرتاب کنم و وارد بازی او نشوم.

روزهای اول بازداشت دو گزینه در پیش روی من بود: یا اعتراف در مورد اینکه مزدور خارجی هستم و از بعضی از رهبران اصلاح طلب دستور می گیرم، یا بگویم که بی حجابم، شرب خمر می کنم و روابطی با این و آن دارم و برایش جزییات آن را باز کنم. پرسش من این بود که فرض همه اینها باشد که چه؟! و او هاج و واج می ماند که با من چه کند.

سؤالش در مورد روابط جنسی از يك طرف برایم خنده دار بود و از طرفی توهین آمیز اما روزهای اول که هنوز رمقی داشتم جنبه های خنده آورش بیشتر بود. خنده دار چون نمی فهمیدم این دستگاہ عریض و طویلی که بازجو را حمایت می کرد این قصه ها را می خواهد چه کند؟! يك بار با تمسخر و خشم به بازجو نوشتم: "واقعا می خواهی جزییات يك رابطه را بدانی؟ می خواهی برایت آنچنان تصویری بنویسم که لذت کامل شود." عجب چیزی نوشته بودم! وقتی از شدت عصبانیت کاغذ بازجویی را مچاله کرد و درحالی که بخودش می پیچید، چند بار دستش را به علامت کتک زدن بالا برد، فهمیدم که بدجوری به هدف زده ام. مدتی بعد فهمیدم که بناست با این سؤال ها شکسته شوم. بناست احساس کوچکی و حقارت کنم و خودم را ببازم و چموشی نکنم. اما اذعان می کنم که آگاهی من از عورت انگاری مردانه ای که در ذهنم با بوی گلاب و جوراب گنبدیده و ریش به هم آمیخته بود بیشتر عاصی ام می کرد تا تسلیم.

گزینه دیگر سؤال های سیاسی و عقیدتی، سوابق کار و فعالیت و لیست های دوستان و آشنایم بود. معیارهای درست و غلط ما فاصله های جدی با هم داشت. ارزش هایی که او از آن حرف می زد نمی فهمیدم و او هم زبان تحلیلی مرا در جواب سؤال های کوچکی بازاری اش متوجه نمی شد. ولی از آنجا که عاشق حجم بود با اشتیاق ورقه ها را قاپ زده و بروی هم دسته می کرد. روزی هزار بار يك سؤال را تکرار می کرد و من سر حوصله از نو می نوشتم و می نوشتم. یاد گرفته بودم که مثل سؤال های امتحانی که جوابش را نمی دانستم و باید ممتحن را فریب می دادم، برای پرکردن ورقه های بازجویی، پاسخ های خود را بنویسم. قصه های تخیلی و آدمهایی که وجود خارجی نداشتند و با بازنویسی تاریخ پیدایش آن جی اوها، گروه بندی آنها که در هر کتابی پیدا می شد و خاطراتی که از گذشته داشتم؛ باید این جلسات به نحوی می گذشت. بعدها یکی از هم پرونده ای هایم گفت یکی از ورقه های بازجویی ام را نشان داده اند. می گفت: "تعجب کردم که چرا اینقدر ریز نوشته بودی، درشت می نوشتی تا ورقه زودتر تمام شود." او هم فهمیده بود که بازجو عاشق حجم است.

چند روز بعد بازجو فشار خود را بیشتر کرد، باید در مورد اصلاح طلب ها می نوشتم. تکلیف من در مورد رهبران اصلاح طلبی که به عمرم با آنها حرف زده بودم مشخص بود. حتی زبانی که من استفاده می کردم زبان پرتی بود از دایره سیاست روز. گفتم: "من اصلن نمی دانم اینها چکاره اند و چه می کنند." مرتب تکرار می کرد: "ببین همه این هم پرونده ای هایت این حرفها را اعتراف کرده اند. تو هم بگو تا همه اتان را باهم آزاد کنم. وگرنه به خاطر تو بقیه هم اینجا گیر می افتند. بیا ببین! ببین این دست خط را که می شناسی؟ ببین چی نوشته؟! بیا همین و بزار جلوت و عین همین بنویس." و من واقعا نه این دست خط ها را می شناختم و نه سنخیتی با هم پرونده ای هایم داشتم. جوانان وبلاگ نویس و اروزنامه نگار چه ربطی به من می توانستند داشته باشند؟

اما این سیکل پایان ناپذیر اصرار و انکار داشت بتدریج به کابوس های شبانه من تبدیل می شد. تمام آرزویم این بود که ماهها در انفرادی بمانم اما يك ساعت بازجویی پس ندهم. در آنجا فهمیدم برای من پرسش از دیگران بشدت زجر آور است، زجری که در مورد سؤال های جنسی احساس نکرده بودم. از حس خیانت متنفر بودم و نوشتن از دیگران بشدت قادر بود احساس دوگانگی و حقارتی را که در سؤال های شخصی پس زده بودم در من ایجاد کند. سعی می کردم کلی نویسی کنم و تمام هوشم را متمرکز کنم روی جواب های روشنی که همه از آن اطلاع داشتند. در مورد یکی از خویشانم که ماهی آزار مرتضوی بود فقط حقی که به گردنم داشت را نوشتم و این شد بهانه ای برای اینکه از او خط می گیرم و از همکار دیگرم این که چقدر به خاطر مذهبی بودنش ملال آور است.

پایان این سیکل مرگ آور روزی بود که از من خواست تک نویسی کنم: "برو داخل سلول! خوب فکر کن و در مورد این اسمها بنویس. درست!"

درست نوشتن یعنی با زبان و ادبیات روزنامه کیهانی نوشتن. می باید هر چه اتهام هست بر سر اسامی خالی می کردم. باید از واژه سیاه نمایی، رسانه های بیگانه، ایادی، آلت دست و غیره استفاده می کردم. این را وقتی بارها و بارها ورقه بازجویی ام را برمی گرداند تا روایت های روشن را از وقایع اصلاح کنم فهمیدم. اما تک نویسی از دیگران آخر خط من بود. دستخط بازجو که در ورقه های کف سلول پخش بود، مرا در برابر کابوس بازجویی های مکرر و حس دو گانه خیانت و آزادی قرار می داد. تمام روز را در سلول دومتری قدم رو زدم و به بهانه های مختلف به در و دیوار کوبیدم. سرانجام رفتارم آنچنان غیر قابل کنترل و هیستریک شد که برای تنبیه به انفرادی زیر زمین منتقل کردند. جایی که هر چه با صدای گرفته ام فریاد می زدم که نمی خواهم به دوستانم خیانت کنم، هیچکس حتی زندانبان هم نمی شنید. من به اندازه کافی نشکسته بودم.

روز بعد بازجو آخرین برگ برنده اش را برای شکستن دیوانگی های من رو می کند، مواجهه با جوان له شده ای که پس از روزها مقاومت باید در برابر همه می گفت با من رابطه داشته است، همه یعنی بازجو، زن زندانبان، زندانی دیگری از همان جوانان که نفهمیدم بودند در آنجا برای شکنجه او بود یا نه و دوربین. بعدها فهمیدم بازجو بارها با آن جوان له شده بازی کرده بود، بارها او را به پشت در اطاق بازجویی "من آورده بود، شکنجه اش داده بود و به او گفته بود: "باید این زن را بشکنی، فهمیدی باید این زن ج... را بشکنی، خرد کنی

هرگز گمان نمی کردم برای منی که تلاش کرده بودم "زنا"، " اقرار به رابطه"، و.. را به سخره بگیرم این مواجهه مسخره تا این حد گران باشد. رفتار غریزی ام آنچنان از عقلانیتی که در این چند هفته مرا در برابر شکستن حفظ می کرد سبقت گرفته بود که خود نفهمیدم چه می کنم. خشمی که نمی دانم از کجا سر باز کرده بود، به فریادهای هیستریک مکرر تبدیل شده بود و در تمام زندان می پیچید. نیرویی چند برابر پیدا کرده بودم که از دستام، گلویم و چشمانم از حدقه در آمده ام بیرون می پاشید. این همه وحشی شدن را در خود سراغ نداشتیم وقتی خطاب به آن جوان فریاد می زدم که "قسم می خورم تو را خواهم کشت. تو را در هر جا که باشی پیدا می کنم و می کشم." و این را بارها و بارها فریاد زدم. و در میان این فریاد نمی شنیدم که بازجو هم دارد جواب های مرا به آن مرد تلقین می کند. من فقط فریاد می زدم "کاغذ را ببورید تا من بنویسم هر کجا که این مرد را پیدا کنم خواهم کشت. مردم بدانید قاتل این مرد منم" و جوان بر خود می لرزید و می پیچید و زن زندانبان که حالا نحیفتر به نظر می رسید با چهره مضطرب و دستان لرزانش جلوی حمله مرا به مرد گرفته بود و بازجو دست و پایش را گم کرده بود: صحنه ای توان فرسا و خشونت غیر قابل کنترل. بعدها به خودم گفتم که خوب شد مرا به جان او نینداختند چون مطمئنا قادر بودم این مرد را مثل همان بچه هایی که در اواخر حبس در بند عمومی نسوان هم خرج بودند و به جرم شوهرکشی حبس ابد داشتند، از حیات ساقط کنم. نقیصی بعد مرد له شده و دوستش را با عجله از اطاق خارج کردند، من نیمه جان روی صندلی افتادم، بازجو از اطاق بیرون رفت و از زن زندانبان خواست که مرا آرام کند. یقینا در آن اطاق همه ما شکنجه شده بودیم.

برای ساعتی همچنان وحشی بودم، موجودی مهار نشدنی که حتی بعد از خارج کردن عجلانه آن مرد، به دنبال متجاوز می گشت. اما يك باره آنچنان رختی مرا در خود گرفت که گویا بین مرگ و حیات در حال قدم زدن. من نشکسته بودم بلکه از درون مرده بودم: اطاق، دوربین، زن زندانبان و نور سفید بالایی سرم و حتی خودم را، از بالایی سرم، جایی در آسمان نگاه می کردم

بازجو برگشت، شبیه پدرم شده بود وقتی که می خواست مرا با وعده وعید و با صدایی آرام به چیزی متقاعد کند. گفت که لازم نیست این همه عذاب بکشم، گفت که فکر می کنی می توانی تحمل کنی اما من دارم به تو رحم می کنم. گفت که در اینجا خیلی ها را شکسته است. آدم های مهم و بزرگ مثل عبدي. گفت: "نمی خواهد به خودت زحمت بدهی فقط از روی همین کاغذ بنویس و جمله هایش را يك طوری جا بجا کن که "مال خودت باشد

قشاری که بر من آمده بود خارج از پیش بینی او بود، من قصد نداشتیم هیچ تلاشی برای بقا کنم. به کاغذ نگاه کردم، سؤال اول: شرح رابطه ام با مرد له شده. سؤال دوم: اظهار ندامت و طلب بخشش از فریبی که از سیاسیون اصلاح طلب خورده ام. شنیدم که می گویم اولی دروغ است. از اینکه نمی خواهم جلوی دوربین بروم حرفهایی زدم و از اینکه دیگر هیچ چیز برایم مهم نیست نه آزادی و نه هیچ. کاغذ را دستم داد و مهربانتر از قبل گفت نمی تواند امشب دست خالی برود. او پدر شده بود و انتظار داشت من تهي شده، کودکی ام را بر او تکیه بزنم. او نمی دانست که کودکی من لجباز است و نمی دانست که من همانقدر که به مادرم تکیه زده ام از پدرم دور بوده ام. گفتم ندامت نامه را می نویسم. مثل وصیت نامه بود اما برای من. یادم هست که به خودم اقرار کردم، اینکه فعال مدنی هستم و زنها را به برابری خوانده ام و اگر این کار خلاف اراده نظام است بر من باکی نبوده چون نیت خیر داشتم و امید که خداوند از سر تقصیراتم بگذرد، همین. با چنین ندامت نامه پرت و پلائی او را از خودم نا امید کرده بودم. باید دوباره بازجویی می شدم و از آزادی خبری نبود. گفت کار خودت را سخت می کنی و من در دل "گفتم" نیاز داشتم که به خودم یاد آوری کنم کیستم

اما این حس خلاء تا مدتها مرا در خود گرفته بود. به یاد دارم که صلیب وار در سلول تابوت ماندم دراز می کشیدم و حس می کردم در آرامگاهی برزخی بین مرگ و زندگی غوطه می خورم. تنها وقتی به خود می آمدم که بازجو با سماجتي شورانه از من می خواست دست نوشته های او را با خط خودم بازنویسی کنم. اما نوشتن درباره دیگران تعهدی انسانی را به من یاد آوری می کرد که نقطه وصل من با زندگی بود.

بتدریج فهمیدم که ارزش اعتراف ناموسی و سیاسی برای بازجو به يك میزان است. چالش دو طرفه ما روزها طول کشید. در این مدت يك بار مرا به زندان اوین برده و بعد از عکاسی و درست کردن کارتکس، به همان بازداشتگاه نامعلوم بازگردانند. هم پرونده ای هابم همه در اوین ماندند و حالا من که مدارک نشان می داد در زندان اوین هستم در مکان نامعلومی حبس شده بودم. هیچکس نمی فهمید در اینجا چه بلایی بر سرم خواهد آمد. این بازی را باید تمام می کردم

ناگاه کشف کردم به میزانی که اثبات ناپاک بودنم برای بازجو مهم است، غنیف بودن برای من جنبه حیاتی پیدا کرده است. آن مواجهه لعنتی تمام آموزه های تاریخی ام را بر انگیخته بود. سایه هایی که سال ها بود از سیطره شان می گریختم اکنون تمام ذهنم را تصرف کرده بود. در

دام عورت انگاری بیماری افتاده بودم که زن هایش در طیفی از عفاف و هرزگی سرگردان بودند. در همان دمی که برای برانث از هرزگی باید خود را عقیف تر نشان دهم. او داشت ارزش های مرا تصرف می کرد، همان ارزش هایی که روزهای نخست به سخره گرفته بودم و مرا از سلطه او خارج نگه می داشت اکنون بتدریج بر من غالب می شد. حتی کلماتم و ادبیات نوشتاری ام از آن او شده بود. به دست نوشته هایم نگاه می کردم: همان گزارش های روز اول بود که شبیه مقاله های روزنامه کیهان شده بود. در بطن خود هیچ اطلاعات مهمی نداشت اما بیانش طور دیگر بود. دنیای خارج فرسنگ ها دور بود، مثل خوابی بود از زندگی قبلی ام. می باید برای بقای خودم، از چشم بازجو به جهان نگاه می کردم. او قادر بود به من آزادی را هدیه بدهد، بگذارد که به خانواده تلفن بزنم و به زن زندانبان امر کند که شب ها یک نخ سیگار به من بدهند. او تنها منجی من بود.

مدت ها در دنیای کودکی غوطه ور بودم. کودکی که به دنبال مادرش می گشت تا به او تکیه زند. از خشم پدر به او شکایت کند و از او بخواهد که همچون طفلی شیر خوار احاطه اش کند. آموزه های مذهبی ام، کتاب قرآن و آیه هایی که از یوسف کنعان و مریم مطهر می خواندم جای مادرم را گرفته بود. به معنویت تکیه زده بودم تا "ایگو" یا "رنجور و زخمی را ترمیم کنم. ماه رمضان بود و صبح و شام تنها صدای موجود، اذان به من یاد آوری می کرد که هنوز زندگی در جریان است: صدای اذان از راهروهای خاکستری اداره های دولتی و پایگاه های بسیج با طنینی سرکوبگر می گذشت و بعد تبدیل می شد به نواهی روحانی دلچسبی در متن مهمانی های افطار، غروب های زیبای امامزاده صالح، هیاهوی آمد و شد مردم در میدان تجریش و.. برای یافتن حیات، نواهی مذهب را از هزار توی آزادی های به صلیب کشیده شده به چشمه های معنویت هدایت می کردم و چنین تنازعی مرا در جریان سیال ذهنی آرام بخشی غرق می کرد که مهم ترین تاثیرش آگاهی به وجود حیات در پشت دیوار های زندان بود. به دوره تهذیب های طولانی دوره جوانی ام بازگشته بودم. مهارت هایی که در زبان عربی داشتم و دانشم از آیه هایی که امیدبخش بود و بر صبر و استقامت دلالت می کرد باعث می شد تا بتدریج از سلطه روانی بازجو فاصله بگیرم.

به موازات دور شدنم از دنیایی که زندان بر من القا می کرد، دنیای گذشته خودم را نیز با بی رحمی ناباورانه ای به نقد می کشیدم. یک روز ناگهان دریافتم که همه تلاش های من در جامعه مدنی دروغی بیش نبوده است. این وقتی بود که برای چندمین بار مجبور شده بودم تاریخ پیدایش سازمان های غیردولتی را بنویسم. هر چه بیشتر می نوشتم، به نظرم بیهوده تر می آمد. تنها نقطه روشن این تلاش ها وقتی بود که دردی از زنان دوا شده بود. این پوچ انگاری به تلاش های گذشته به یک باره گسترده تر شده و نوع نگاهم را به دینداری، سیاست و قدرت و به مسئله زنان دستخوش بحران کرد. وقتی که بازجو از نقشه های آینده اشان برای تکیه زدن به قدرت و تحقق حکومت واقعی اسلامی می گفت و با نفرت از فساد دوره هاشمی رفسنجانی و خاتمی حرف می زد، دانشم که فاصله من از اسلام گرایی سیاسی و سرنوشت محتومی که آن مرد برای ما رقم می زند تا چه حد دور است. به همین جهت وقتی که با تحقیر به من گفت: "شماها سکولارهای بی دین و ایمانید" من بی هیچ مقاومتی اذعان کردم که "بله من سکولار هستم" و وقتی گفت: "تو یک فمینیست منحرفی" من دریافتم که فمینیسم تنها تعریفی است که به من معنا می دهد. از او بعدها در دل ممنون شدم که تا این حد بی پرده و بی رحمانه درون من را باز کرد.

بتدریج یاد گرفتم که برای زنده ماندن باید فانتزی قوی داشته باشم. باید بتوانم گرمایی که از آغوش کشیدن دخترکانم حس می کردم بازآفرینی کنم، هوای تازه کوهستان های جنگلی را نفس بکشم و با دوستانم گپ بزنم و قهوه بخورم. باید جایی در خودم عشق را پیدا می کردم و قطعات رمانتیکی را که سال هاست به آنها مراجعه نکرده ام با خودکاری که برای پرکردن سئوالات تمام نشدنی بازجو در اختیارم گذاشته شده، روی در فلزی سبز سلول حک کنم. افزون بر همه اینها معنویت دلچسبی بود که از ته نشین شدن مذهب تبخیر شده روده بودم. همه اینها به من کمک می کرد تا بسرعت بتوانم "من" زخمی ام را درمان کنم و کودکی ام به بلوغی رها شده از قیدهای گذشته تبدیل شود: من با شکستن همه باورها و ارزش های چند هفته پیشم از دام عورت انگاری بازجو رها شده بودم.

صبح گاه یکی از آخرین روزهای بازداشت وقتی که بازجو دو گزینه اقرار به رابطه و اعتراف به فریب سیاسی را در برابرم گذاشت، انتخاب خودم را کردم: حیثیت دیگران مهمتر بود. شعف حفظ دیگران آنچنان رضایت خاطری در من ایجاد کرده بود که صدای شکستن نازک غروم را ناشنیده گرفتم. از لابلای اقرار نامه ای که از زیر دستم کشیده می شد بازجو را می دیدم که غبغیش مثل خروس خواب آلوده ای باد می کند و چشمانش از خشم به سمت رضایت دو می زند. داستان بازاری عاشقانه ای را که هم آغوشی لطیفی به دنبال داشته است را با ظرافت از روی پاورقی های مجلات زرد کبکی برداری کرده بودم تا غنیمتی را که دستگاه عریض و طویل دادستانی در انتظار بود به آنها تقدیم کنم. شخصیت های داستان من بودم و آن جوان له شده، "من" ی که در توافقی عقلانی با خودم می بایست نجات بخش تعهدات انسانی ام می شد. بعدها یک کارشناس شکنجه سفید به من گفت که در تجربه او "معمولا زنها در این موقعیت ترجیح می دهند در مورد دیگران اعتراف کنند تا سکس". و من در دلم گفتم "چون هنوز از روابط قدرت مردانه در سکسوالیته رها نشده اند". عورت انگاری در رابطه مرد و زن، بخشی از روش های کنترل، ارباب، تحقیر و شکستن زندانبان سیاسی بود و من باید این ارزش را پس می زدم. بازجو نفهمید که رهایی از کنترل سکس به روش بینادگرایها، غنیمتی بود که من از دست او روده بودم، غنیمت دیگر راحتی وجدانم بود.

این آخرین بازجویی جدی من بود. بعد از آن چند روزی به بندعمومی نسوان اوین منتقل شدم و بعد موقتا آزاد شدم. اتهام تشویش اذهان عمومی و اخلال در امنیت ملی بود، اتهام هایی که بعدها بی مورد تشخیص داده شد.

<http://masihalinejad.com/?p=1441>

http://www.bbc.co.uk/persian/science/2010/03/100322_u01-google-china.shtml

be in khabar deghat konid ,ke chegona ba hokomathaye fashisti mosh w gorbah bazi mikonand.hamin mosh wa gorbah bazi ra 30 sal ast ke ba fashist dar iran edameh midahand

man az hamameye jenayat karan jahan dawat mikonam ke ash ra anghadr shor nakonand .

dar hal hazer jek moredi ke dar kaleh man bisawad ja nemikirad in ast ke fashisthaye iran parasit be shabakehaye farsi mifrestad wa jahn modern nemitawanad kari anjam dahad

شاملو /// مرگ نازلی



Javad Zarafat

.. نازلی! بهار خنده زد و ارغوان شکفت
در خانه، زیر پنجره گل داد یاس پیر
دست از گمان بدار
ایا مرگِ نحس پنجه میفکن
«... بودن به از نبودش، خاصه در بهار

نازلی سخن نگفت
سرافراز
... دندانِ خشم بر جگر خسته بست و رفت

□

!.. نازلی! سخن بگو
مرغ سکوت، جوجهی مرگی فجیع را
« ادر آشیان به بیضه نشست هست

نازلی سخن نگفت؛
چو خورشید
... از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت

□

نازلی سخن نگفت
نازلی ستاره بود
... یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت

نازلی سخن نگفت
نازلی بنفشه بود
گل داد و
« امزده داد: » زمستان شکست

و

رفت...



هاشمی اعتراف کرد که قانون اساسی با عجله نوشته شده، پس میتواند عوض شود

Share

Today at 6:23pm

آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی به مناسبت ۳۱ امین سالگرد استقرار جمهوری اسلامی در ایران مصاحبه ای تصویری انجام داد. رییس مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت یکی از معدود چهرههایی بوده است که از سال ۱۳۵۸ تا به امروز نقش پررنگی در نظام جمهوری اسلامی ایران داشته است.

آیت الله رفسنجانی در مصاحبه ای تصویری با گاهنامه الکترونیکی «امام، جمهوری اسلامی، اسلام، و مردم» به مناسبت سی و یکمین سالگرد استقرار جمهوری اسلامی در مورد همه پرسشی برگزار شده در ۱۲ فروردین ۵۸ می گوید «مردم خودشان انقلاب کرده بودند؛ رهبری امام را با دل و جان پذیرفته بودند، مشکلی هم نداشتند که با شورای انقلاب مدتها کار بکنند، ولی امام یک «نظر خاصی» داشتند و معتقد بودند که ما هرچه زودتر کار کشور را به دست خود مردم بدهیم «بهتر» است. مردم «خودشان» تصمیم بگیرند، «خودشان» فکر کنند، «خودشان» اجرا کنند و با نظام همراهی کنند و برایشان روشن باشد که کار، کار خودشان است، یعنی همانکه روح اسلام است و همانکه امروز دنیا مدعی است حکومت «مردم بر مردم» است. در ماههای بعد از پیروزی انقلاب، خارجیا از ما می پرسیدند چرا اینقدر عجله «کردید؟ باید تجربه بدست میآوردید و نظامهای دنیا را بیشتر مطالعه می کردید

آیت الله رفسنجانی در خصوص تعجیل در تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در آن سالها می گوید که این خواسته آیت الله خمینی بوده است. رییس مجلس خبرگان رهبری می گوید «در اولین صحبتی که در موقع نصب مهندس بازرگان به نخستوزیری موقت کردند همین مأموریت را به ایشان دادند که ایشان مجلس تشکیل دهند و قانون اساسی را به تصویب برسانند. درست همینها را میخواستند در زمان معین و «کوتاه انجام دهند. اگر صبر میکردیم شاید بهتر از این میتوانستیم قانون اساسی را بنویسیم که احتیاج به بازنگری بعد از ۱۰ سال نباشد

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در این مصاحبه در این مورد که چه شد نظام حاکم بر ایران پس از انقلاب جمهوری اسلامی نام گرفت می گوید «جمعی میگفتند که فقط جمهوری، بعضی میگفتند جمهوری دموکراتیک، بعضی میگفتند جمهوری اسلامی. چون این در شعارهای مردم آمده بود و کسانی که در صحنها حاضر بودند و شعار میدادند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی ونهایتاً میخواستیم به رأی مردم بگذاریم. کسی هم تا آن موقع مخالفت نمیکرد. اسمهای دیگری هم بود. وقتی که بحثهایمان را خدمت حضرت امام بردیم ایشان گفتند که ما جمهوری اسلامی را به رأی میگذاریم. همین کار را هم کردند. یعنی با نظر ایشان بود. در آن موقع ایشان هنوز آنطور نبودند که در اینگونه مسائل نخواهند دخالت کنند، نظرشان را میدادند کسی هم با نظر ایشان مخالفت نمیکرد. اکثریت شورا هم همین را میخواستند. منظور ما هم همین بود. یعنی هم باید در چارچوب اسلام باشد، هم جمهوری باشد، یعنی باید رأی مردم باشد. چون فرض ما براین بود که ملت ما مسلمان است، انقلابمان اسلامی است و شروع نهضت هم برپایه اسلام بود، خواست مردم هم همین بود

آیت الله رفسنجانی با اشاره به رویدادهای سال ۱۳۸۸ در ایران و در خصوص شباهت فضای سیاسی سالی که گذشت با سال ۵۸ چنین می گوید «آنهایی که الان به عنوان معترض یا منتقد در خیابانها آمدند و صحبت کردند اکثریت قاطعشان وفادار به نظام هستند. یعنی جمهوری اسلامی و قانون اساسی را با همه موازین آن قبول دارند. اکثریت، جمهوری اسلامی را میخواهند و اعتراض آنها هم از انتخابات شروع شد که «این اعتراض در واقع یک نوع اصلاح است ولی با اصل مخالفتی ندارند



----- Weitergeleitete Mail -----

>

An: m.djudaki@yahoo.de Gesendet: Dienstag, den 23. März 2010, 22:50:19 Uhr
Betreff:

<http://www.youtube.com/watch?v=esTVVjpTzIY>

بازتعريف تجربه اي زنانه از زندان، سक्स و اعتراف/ محبوبه عباسقليزاده



Farshin Kazemina

دستگیری من غافگیرانه بود، سحرگاه يك روز كسالت بار در ماه رمضان كه همراه با يورش گروهی از مردان اداره اماكن شد. مرد سیه چرده اي كه كفش هاي چرمي سياهش را لاي در گذاشته بود تا در را به رویشان نیندم كاغذي را نشانم داد كه آرم ترازو داشت*. بسختي توانستم حكم بازداشت از داسرای فرودگاه را به امضای قاضي ظفرقندي تشخيص دهم، او از آدم هاي قاضي مرتضوي بود. فقط در ذهنم چرخيد كه اين ماموران همان نيرويي هايي هستند كه گروهی از وبلاگ نويسان را تحت طرحي به نام خانه عنكبوت **بازداشت کرده اند

شوکی كه از حمله ماموران به من دست داده بود در طول مدتي كه خانه ام را زیر رو مي كردند و از سي دي و دستگاه ماهواره و كامپيوتر گرفته تا مدارك و دست نوشته هايم را ضبط مي كردند، تبديل به آرامشي غير معمول شد. بعد ها فهميدم همه آدم ها در شرايط خطر همينطور مي شوند.

انتقال من به بازداشتگاه توسط چند مرد خشن و يك زن مامور انجام شد. نمي دانم چرا هر چقدر با خشم به مردها مي نگرستم به چهره متعجب زن با دلسوزي نگاه مي كردم. آنها مرا سوار يك هاپس تيره كردند. يك دختر با چادر زندان و چشم بند در صندلي پشتي نشسته بود و مرتب گريه مي كرد. در حالي كه داشتم داخل هاپس را برانداز مي كردم، بسرعت تبديل به يك زنداني شدم. چشم بندي به چشم بسته شد، چادري بويك بر سرم انداختند و مردی كه کنار راننده نشسته بود به زن مامور گفت "نزار بيرون را ببينيه"، زن مثل يك رباط بي اختيار با تمام قوا سرم را به كف صندلي فشار داد، حالت تهوع امانم را بريده بود.

مدتي بعد هاپس توقف كرد و من مثل نابينايي كه سعي مي كرد زمين نخورد به داخل بازداشتگاه كه بعدها فهميدم در ميدان جوانان (اطراف ميرداماد) قرار دارد، هدايت شدم. از اينكه حس معلول را به من داده بودند سخت آشفته شده بودم، سر مردی كه مي خواست مرا هل دهد به طرف بند زنان فریاد زدم: "چه خبره مگه فكر مي كني منو از كنار خيابون آورديد. درست با من رفتار كن!" و من نمي دانستم كه قانون سكوت آنجا را شكسته ام و يك راهرو آن طرفتر در بخش مردان، هم پرونده اي هايم به حيرت افتاده اند. بلافاصله پارچه اي را در دستم حس كردم كه از طرف ديگر كشيده مي شد و مرا جلو مي برد. بعد صدای دو ضربه در و باز شدنش و بلافاصله صدایي زنانه كه گفت: "چشم بندتو در بيار!" در آوردم و اولين واكنش من به عادت هميشگي لبخند بود و سلامي آرام. زن زندانبان بي حجاب بود و همين راحتی او به مني كه تمام روز در اداره اماكن بازجويي مي شدم، حس كم رنگي از فراغت را مي داد. فوري گفت: "من فكر كردم با اون دادی كه زدي، دهن روزه بايد با چه بازداشتي ناسازگاري طرف بشوم". بي اختيار جواب دادم: "آخه مي دوني من زنها را دوست دارم. برعكس از مرداي قلدر بدم مي ياد." و همه خشم خودم را سرريز كردم به سمت همان مرد قلدر موبوري كه مرا هل داده بود داخل. ريشه خشم را مي شناختم شبیه خشمي بود كه به بسيجي هاي زنجير به دستي داشتم كه بارها جلوي چشمان من دخترها را در كوچه و خيابان زده بودند.

زن گفت "بايد تفتيش بدني بشي" و سرش را پايين انداخت تا وقتي لباس هايم را كاملن بكنم. برايم خيلي سخت بود. گفت: "مقرارت زندان است". گفتم: "اينقدر كه براي من سخت است براي تو هم تفتيش من سخت هست؟" سري تكان داد و گفت: "چاره اي نيست مقررات است. ولي حالا نمي خواد اون زبيري را ديگه در بيار". نگاهش مي گفت كه او هم كلافه است و من در دلم مي گفتم شايد دفعه بعد كه تكنولوژی پيشرفت کرده با دستگاه تفتيش كنند. در حالي كه لباسم را مي پوشيدم به خودم دلداري دادم كه شايد اگر سر او هم داد مي زدم، او هم مي شد يكي از همان زندانبان هايي كه مثل سگ وحشي پارس مي كنند. مغزم به كار افتاد كه پس مي شود خشونت زنان زندانبان را با برخورد از نوعي ديگر كنترل كرد، فقط كافي است كه تن به دنيايي سياه و سفيدشان ندهي.

بعد ها يك ماه وقت داشتم كه با او و با زنهای تسبیح به دست دیگری كه خودشان را مسئول تیمارداری از اسرای اسلام می دانستند دوست شوم. شش نفر بودند مقیم جنوب شهر از خانواده هایی تنگ دست، با سوادى اندك كه در بسیج خواهران عضو شده بودند و بعد با واسطه دوست و آشنا در پایین ترین رده های حفاظت اطلاعات سپاه استخدامشان کرده بودند. مغزشان آنقدر شستو شده بود كه روزنامه نخوانند و نفهمند كه جریان پرونده وبلاگ نویسا چیست. به من چون سیاسی بودم در مقایسه با زنان قاچاقچی و معتادى كه به آنجا می آوردند احترام می گذاشتند. در عین حال مثل يك زن نظامی مطیع كه باید برای اثبات خود از مردان همكارشان بیشتر خوش خدمتی كنند به ظرافت زیر نظر داشتند. آنها را می توانستم بفهمم و بدون آنكه به رویشان بیاورم اجازه می دادم سلولم را هر بار كه آن را برای بازجویی یا حمام گرفتن ترك می كنم، تفتیش كنند. حتی به روی خودم نمی آوردم كه چگونه شب ها و روزها از دریچه كوچك سلول مرا زیر نظر دارند و با تغییر حالت های من و حتی گفتگوهایم را با خودشان به بازجویم گزارش می دهند. فهم تضادهای این زنان زندانبان تحمل سلول های انفرادی يك در دو متر را برایم راحتتر می كرد.

برای جلوگیری از حرف و حدیث دستور آمده بود كه بازجو نمی تواند با زن نامحرم در اطاق در بسته باشد. برای همین لازم بود یکی از زنان زندانبان در طول بازجویی در گوشه اطاق بنشیند و همراه با شرم من سرخ شود و همراه با خشمم بلرزد. این "هم حسی" باعث می شد خود را در برابر بازجو تنها نبینم. در راه كه برمی گشتیم زن معمولان در گوشه نجوا می كرد: "تو رو خدا خودتو اینقدر عذاب نده هر چی هست بگو خودتو راحت كن!" و من در صدای او صمیمیتی سرکوبگر از جنس مادرم، زن دایمی ام، خاله ام، هم بازی های دوره كودكى ام و حتی معلم را می دیدم كه همیشه می خواستند تسلیم باشم و مهر من بر آنان مانع از آن می شد كه به آنها چشم غره بروم. همین یادآوری وابستگی بود كه باعث می شد زویندهای بازجو را با زندانبانم نادیده بگیرم و بگذارم كه خیال كنند آرام شده ام، همان شگردي كه با زنان رام شده زندگی به كار می بستم.

اما هر چقدر كه زنان زندانبان دركي از زنانگی سرکوب شده را برایم تداعي می كردند، بازجو با آن هیبت پشم آلود و چشم های ترسناكش، تداعي فراگیری بود از تعصب خشك پدرم، تحكم همسر سابقم، دو دوی چشم های لمپن های پناه گرفته در كوهپایه های خلوت "گلابدره" و كابوس عرب های آواره نخلستان های دوران كودكى كه در قصه های مادرم عادت داشتند با چوب به دختران تجاوز كنند. تمام مردان مسلط و متجاوز زندگیك جا در تصویر بازجو جمع شده بود و عصبانی را كه من اندك اندك در طول زندگی ام تجربه کرده بودم يك جا به خود فرا می خواند.

بازجویی های او از روابط شخصی ام برایم ناآشنا نبود؛ همان هایی بود كه بارها و بارها وقتی دختر جوانی بودم در بازجویی های خانگی پس داده بودم. بی حرمتی و تحقیرهایش هم غریب نبود، عمیق تر از این زخم ها را از عزیزانم خورده بودم. همین باعث می شد كه در روزهای نخست خودم را از دنیای سپاه و سفیدش به بیرون پرتاب كنم و وارد بازی او نشوم.

روزهای اول بازداشت دو گزینه در پیش روی من بود: یا اعتراف در مورد اینکه مزدور خارجی هستم و از بعضی از رهبران اصلاح طلب دستور می گیرم، یا بگویم كه بی حجابم، شرب خمر می كنم و روابطی با این و آن دارم و برایش جزییات آن را باز كنم. پرسش من این بود كه فرض همه اینها باشد كه چه؟! و او هاج و واج می ماند كه با من چه كند.

سئوالااتش در مورد روابط جنسی از يك طرف برایم خنده دار بود و از طرفی توهین آمیز اما روزهای اول كه هنوز رمقی داشتم جنبه های خنده آورش بیشتر بود. خنده دار چون نمی فهمیدم این دستگاه عربی و طولی كه بازجو را حمایت می كرد این قصه ها را می خواهد چه كند؟! يك بار با تمسخر و خشم به بازجو نوشتم: "واقعا می خواهی جزییات يك رابطه را بدانی؟ می خواهی برایت آنچنان تصویری بنویسم كه لذت كامل شود." عجب چیزی نوشته بودم! وقتی از شدت عصبانیت كاغذ بازجویی را مجاله كرد و درحالی كه بخودش می پچپید، چند بار دستشانش را به علامت كلك زدن بالا برد، فهمیدم كه بدجوری به هدف زده ام. مدتی بعد فهمیدم كه بناست با این سئوال ها شكسته شوم. بناست احساس كوچكي و حقارت كنم و خودم را بیازم و چموشی كنم. اما اذعان می كنم كه آگاهی من از عورت انگاری مردانه ای كه در ذهنم با بوی گلاب و جوراب گنبدیده و ریش به هم آمیخته بود بیشتر عاصی ام می كرد تا تسلیم.

گزینه دیگر سئوال های سیاسی و عقیدتی، سوابق كار و فعالیت و لیست های دوستان و آشنایم بود. معیارهای درست و غلط ما فاصله های جدی با هم داشت. ارزش هایی كه او از آن حرف می زد نمی فهمیدم و او هم زبان تحلیلی مرا در جواب سئوال های كوچه بازاری اش متوجه نمی شد. ولی از آنجا كه عاشق حجم بود با اشتیاق ورقه ها را قاپ زده و بر روی هم دسته می كرد. روزی هزار بار يك سئوال را تکرار می كرد و من سر حوصله از نو می نوشتم و می نوشتم. یاد گرفته بودم كه مثل سئوال های امتحانی كه جوابش را نمی دانستم و باید ممتحن را فریب می دادم، برای پر كردن ورقه های بازجویی، پاسخ های خودم را بنویسم. قصه های تخیلی و آدمهایی كه وجود خارجی نداشتند و یا بازنویسی تاریخ بیدایش ان جی اوها، گروه بندی آنها كه در هر كتابی پیدا می شد و خاطراتی كه از گذشته داشتم؛ باید این جلسات به نحوی می گذشت. بعدها یکی از هم پرونده ای هایم گفت یکی از ورقه های بازجویی ام را نشان داده اند. می گفت: "تعجب كردم كه چرا اینقدر ریز نوشته بودی، درست می نوشتی تا ورقه زودتر تمام شود." او هم فهمیده بود كه بازجو عاشق حجم است.

چند روز بعد بازجو فشار خود را بیشتر كرد، باید در مورد اصلاح طلب ها می نوشتم. تكلیف من در مورد رهبران اصلاح طلبی كه به عمرم با آنها حرف زده بودم مشخص بود. حتی زبانی كه من استفاده می كردم زبان پرتی بود از دایره سیاست روز. گفتم: "من اصلن نمی دانم اینها چكاره اند و چه می كنند." مرتب تکرار می كرد: "بین همه این هم پرونده ای های این حرفها را اعتراف کرده اند. تو هم بگو تا همه اتان را باهم آزاد كنم. وگرنه به خاطر تو بقیه هم اینجا گیر می افتند. بیا ببین! بین این دست خط را كه می شناسی؟ بین چی نوشته؟! بیا همین و بزار جلوت و عین همین بنویس." و من واقعا نه این دست خط ها را می شناختم و نه سنخیتی با هم پرونده ای هایم داشتم. جوانان وبلاگ نویس و اروزنامه نگار چه ربطی به من می توانستند داشته باشند؟

اما این سبكل پایان ناپذیر اصرار و انكار داشت بتدریج به كابوس های شبانه من تبدیل می شد. تمام آرزویم این بود كه ماهها در انفرادی بمانم اما يك ساعت بازجویی پس ندهم. در آنجا فهمیدم برای من پرسش از دیگران بشدت زجر آور است، زجری كه در مورد سئوال های جنسی احساسش نكرده بودم. از حس خیانت متفر بودم و نوشتن از دیگران بشدت قادر بود احساس دوگانگی و حقارتی را كه در سئوال های شخصی

پس زده بودم در من ایجاد کند. سعی می‌کردم کلی نویسی کنم و تمام هوشم را متمرکز کنم روی جواب‌های روشنی که همه از آن اطلاع داشتند. در مورد یکی از خویشانم که ماهی هزار مرتضوی بود فقط حقی که به گردنم داشت را نوشتم و این شد بهانه‌ای برای اینکه از او خط می‌گیرم و از همکار دیگرم این که چقدر به خاطر مذهبی بودنش ملال آور است

پایان این سیکل مرگ آور روزی بود که از من خواست تک نویسی کنم: "برو داخل سلول! خوب فکر کن و در مورد این اسمها بنویس. درست!"

درست نوشتن یعنی با زبان و ادبیات روزنامه‌کیهانی نوشتن. می‌باید هر چه اتهام هست بر سر اسامی خالی می‌کردم. باید از واژه سیاه‌نمایی، رسانه‌های بیگانه، ابیادی، آلت دست و غیره استفاده می‌کردم. این را وقتی بارها و بارها ورقه بازجویی ام را برمی‌گرداند تا روایت‌های روشنم را از وقایع اصلاح کنم فهمیدم. اما تک نویسی از دیگران آخر خط من بود. دستخط بازجو که در ورقه‌های کف سلول پخش بود، مرا در برابر کابوس بازجویی‌های مکرر و حس دوگانه خیانت و آزادی قرار می‌داد. تمام روز را در سلول دومتری قدم رو زدم و به بهانه‌های مختلف به در و دیوار کوبیدم. سرانجام رفتارم آنچنان غیر قابل کنترل و هیستریک شد که برای تنبیه به انفرادی زیر زمین منتقل کردند. جایی که هر چه با صدای گرفته‌ام فریاد می‌زدم که نمی‌خواهم به دوستانم خیانت کنم، هیچکس حتی زندانبان هم نمی‌شنید. من به اندازه کافی نشکسته بودم

روز بعد بازجو آخرین برگ برنده اش را برای شکستن دیوانگی‌های من رو می‌کند، مواجهه با جوان‌له شده‌ای که پس از روزها مقاومت باید در برابر همه می‌گفت با من رابطه داشته است، همه یعنی بازجو، زن زندانبان، زندانی دیگری از همان جوانان که نفهمیدم بودنش در آنجا برای شکنجه او بود یا نه و دوربین. بعدها فهمیدم بازجو بارها با آن جوان‌له شده بازی کرده بود، بارها او را به پشت در اطاق بازجویی "من آورده بودم، شکنجه اش داده بود و به او گفته بود: "باید این زن را بشکنی، فهمیدی باید این زن ج... را بشکنی، خرد کنی

هرگز گمان نمی‌کردم برای منی که تلاش کرده بودم "زنا"، "اقرار به رابطه"، و... را به سخره بگیرم این مواجهه مسخره تا این حد گران باشد. رفتار غریزی ام آنچنان از عقلانیتی که در این چند هفته مرا در برابر شکستن حفظ می‌کرد سبقت گرفته بود که خود نفهمیدم چه می‌کنم. خشمی که نمی‌دانم از کجا سر باز کرده بود، به فریادهای هیستریک مکرر تبدیل شده بود و در تمام زندان می‌پیچید. نیرویی چند برابر پیدا کرده بودم که از دستانم، گلویم و چشمانم از حدقه در آمده ام بیرون می‌پاشید. این همه وحشی شدن را در خود سراغ نداشتم وقتی خطاب به آن جوان فریاد می‌زدم که "قسم می‌خورم تو را خواهم کشت. تو را در هر جا که باشی پیدا می‌کنم و می‌کشم." و این را بارها و بارها فریاد زدم. و در میان این فریاد نمی‌شنیدم که بازجو هم دارد جواب‌های مرا به آن مرد تلقین می‌کند. من فقط فریاد می‌زدم "کاغذ را بیاورید تا من بنویسم هر کجا که این مرد را پیدا کنم خواهم کشت. مردم بدانید قاتل این مرد منم" و جوان بر خود می‌لرزید و می‌پیچید و زن زندانبان که حالا نحیفتر به نظر می‌رسید با چهره مضطرب و دست‌ان لرزانش جلوی حمله مرا به مرد گرفته بود و بازجو دست و پایش را گم کرده بود: صحنه‌ای توان فرسا و خشونتی غیر قابل کنترل. بعدها به خودم گفتم که خوب شد مرا به جان او نینداختند چون مطمئناً قادر بودم این مرد را مثل همان بچه‌هایی که در اواخر حبس در بند عمومی نسوان هم خرجم بودند و به جرم شوهرکشی حبس ابد داشتند، از حیات ساقط کنم. دقایقی بعد مرد له شده و دوستش را با عجله از اطاق خارج کردند، من نیمه‌جان روی صندلی افتادم، بازجو از اطاق بیرون رفت و از زن زندانبان خواست که مرا آرام کند. یقیناً در آن اطاق همه ما شکنجه شده بودیم

برای ساعتی همچنان وحشی بودم، موجودی مهار نشدنی که حتی بعد از خارج کردن عجلانه آن مرد، به دنبال متجاوز می‌گشت. اما یک باره آنچنان رختی مرا در خود گرفت که گویا بین مرگ و حیات در حال قدم زدنم. من نشکسته بودم بلکه از درون مرده بودم: اطاق، دوربین، زن زندانبان و نور سفید بالای سرم و حتی خودم را، از بالای سرم، جایی در آسمان نگاه می‌کردم

بازجو برگشت، شبیه پدرم شده بود وقتی که می‌خواست مرا با وعده و عید و با صدایی آرام به چیزی متقاعد کند. گفت که لازم نیست این همه عذاب بکنم، گفت که فکر می‌کنی می‌توانی تحمل کنی اما من دارم به تو رحم می‌کنم. گفت که در اینجا خیلی‌ها را شکسته است. آدم‌های مهم و بزرگ مثل عبدی. گفت: "نمی‌خواهد به خودت زحمت بدهی فقط از روی همین کاغذ بنویس و جمله‌هایش را یک طوری جا بجا کن که مال خودت باشد"

فشاری که بر من آمده بود خارج از پیش‌بینی او بود، من قصد نداشتم هیچ تلاشی برای بقا کنم. به کاغذ نگاه کردم، سؤال اول: شرح رابطه ام با مرد له شده. سؤال دوم: اظهار ندامت و طلب بخشش از فریبی که از سیاسیون اصلاح طلب خورده ام. شنیدم که می‌گویم اولی دروغ است. از اینکه نمی‌خواهم جلوی دوربین بروم حرف‌هایی زدم و از اینکه دیگر هیچ چیز برایم مهم نیست نه آزادی و نه هیچ. کاغذ را دستم داد و مهربانتر از قبل گفت نمی‌تواند امشب دست خالی برود. او پدر شده بود و انتظار داشت من تهی شده، کودکی ام را بر او تکیه بزنم. او نمی‌دانست که کودکی من لجباز است و نمی‌دانست که من همانقدر که به مادرم تکیه زده ام از پدرم دور بوده ام. گفتم ندامت نامه را می‌نویسم. مثل وصیت نامه بود اما برای من. یادم هست که به خودم اقرار کردم، اینکه فعال مدنی هستم و زنها را به برابری خوانده ام و اگر این کار خلاف اراده نظام است بر من باکی نبوده چون نیت خیر داشتم و امید که خداوند از سر تقصیراتم بگذرد، همین. با چنین ندامت نامه پرت و پلاپی او را از خودم نا امید کرده بودم. باید دوباره بازجویی می‌شدم و از آزادی خبری نبود. گفت کار خودت را سخت می‌کنی و من در دل "گفتم" نیاز داشتم که به خودم یاد آوری کنم کیستم

اما این حس خلاء تا مدت‌ها مرا در خود گرفته بود. به یاد دارم که صلیب وار در سلول تابوت مانندم دراز می‌کشیدم و حس می‌کردم در آرامگاهی برزخی بین مرگ و زندگی غوطه می‌خورم. تنها وقتی به خود می‌آمدم که بازجو با سماجی‌شورانه از من می‌خواست دست نوشته‌های او را با خط خودم بازنویسی کنم. اما نوشتن درباره دیگران تعهدی انسانی را به من یاد آوری می‌کرد که نقطه وصل من با زندگی بود.

بتدریج فهمیدم که ارزش اعتراف ناموسی و سیاسی برای بازجو به یک میزان است. چالش دو طرفه ما روزها طول کشید. در این مدت یک بار مرا به زندان اوین برده و بعد از عکاسی و درست کردن کارتکس، به همان بازداشتگاه نامعلوم بازگرداندند. هم پرونده‌ای هابیم همه در اوین

ماندند و حالا من که مدارک نشان می داد در زندان اوین هستم در مکان نامعلومی حبس شده بودم. هیچکس نمی فهمید در اینجا چه بلایی بر سرم خواهد آمد. این بازی را باید تمام می کردم

ناگاه کشف کردم به میزانی که اثبات ناپاک بودنم برای بازجو مهم است، عقیف بودن برای من جنبه حیاتی پیدا کرده است. آن مواجهه لعنتی تمام آموزه های تاریخی ام را بر انگیزته بود. سایه هایی که سال ها بود از سیطره شان می گریختم اکنون تمام ذهنم را تصرف کرده بود. در دام عورت انگاری بیماری افتاده بودم که زن هایش در طیفی از عفاف و هرزگی سرگردان بودند. در همان دمی که برای برائت از هرزگی باید خود را عقیف تر نشان دهم. او داشت ارزش های مرا تصرف می کرد، همان ارزش هایی که روزهای نخست به سخره گرفته بودم و مرا از سلطه او خارج نگه می داشت اکنون بتدریج بر من غالب می شد. حتی کلماتم و ادبیات نوشتاری ام از آن او شده بود. به دست نوشته هایم نگاه می کردم: همان گزارش های روز اول بود که شبیه مقاله های روزنامه کیهان شده بود. در بطن خود هیچ اطلاعات مهمی نداشت اما بیانش طور دیگر بود. دنیای خارج فرسنگ ها دور بود، مثل خوابی بود از زندگی قبلی ام. می باید برای بقای خودم، از چشم بازجو به جهان نگاه می کردم. او قادر بود به من آزادی را هدیه بدهد، بگذارد که به خانواده تلفن بزنم و به زن زندانبان امر کند که شب ها یک نخ سیگار به من بدهند. او تنها منجی من بود

مدت ها در دنیای کودکی غوطه ور بودم. کودکی که به دنبال مادرش می گشت تا به او تکیه زند. از خشم پدر به او شکایت کند و از او بخواهد که همچون طفلی شیر خوار احاطه اش کند. آموزه های مذهبی ام، کتاب قرآن و آیه هایی که از یوسف کنعان و مریم مطهر می خواندم جای مادرم را گرفته بود. به معنویت تکیه زده بودم تا "ایگو"ی رنجور و زخمی را ترمیم کنم. ماه رمضان بود و صبح و شام تنها صدای موجود، اذان به من یاد آوری می کرد که هنوز زندگی در جریان است: صدای اذان از راهروهای خلکستری اداره های دولتی و پایگاه های بسیج با طنینی سرکوبگر می گذشت و بعد تبدیل می شد به نوای روحانی دلچسبی در متن مهمانی های افطار، غروب های زیبای امامزاده صالح، هیاهوی آمد و شد مردم در میدان تجریش و.. برای یافتن حیات، نوای مذهب را از هزار توی آزادی های به صلیب کشیده شده به چشمه های معنویت هدایت می کردم و چنین تنازع می مرا در جریان سیال ذهنی آرام بخشی غرق می کرد که مهمترین تاثیرش آگاهی به وجود حیات در پشت دیوارهای زندان بود. به دوره تهذیب های طولانی دوره جوانی ام بازگشته بودم. مهارت هایی که در زبان عربی داشتم و دانشم از آیه هایی که امیدبخش بود و بر صبر و استقامت دلالت می کرد باعث می شد تا بتدریج از سلطه روانی بازجو فاصله بگیرم

به موازات دور شدنم از دنیایی که زندان بر من القا می کرد، دنیای گذشته خودم را نیز با بی رحمی ناباورانه ای به نقد می کشیدم. یک روز ناگهان دریافتم که همه تلاش های من در جامعه مدنی دروغی بیش نبوده است. این وقتی بود که برای چندمین بار مجبور شده بودم تاریخ پیدایش سازمان های غیردولتی را بنویسم. هر چه بیشتر می نوشتم، به نظرم بهبودی تر می آمد. تنها نقطه روشن این تلاش ها وقتی بود که دردی از زنان دوا شده بود. این پوچ انگاری به تلاش های گذشته به یک باره گسترده تر شده و نوع نگاهم را به دینداری، سیاست و قدرت و به مسئله زنان دستخوش بحران کرد. وقتی که بازجو از نقشه های آینده اش برای تکیه زدن به قدرت و تحقق حکومت واقعی اسلامی می گفت و با نفرت از فساد دوره هاشمی رفسنجانی و خاتمی حرف می زد، دانستم که فاصله من از اسلام گرایی سیاسی و سرنوشت محتومی که آن مرد برای ما رقم می زند تا چه حد دور است. به همین جهت وقتی که با تحقیر به من گفت: "شماها سکولارهای بی دین و ایمانید" من بی هیچ مقاومتی اذعان کردم که "بله من سکولار هستم" و وقتی گفت: "تو یک فمینیست منحرفی" من دریافتم که فمینیسم تنها تعریفی است که به من معنا می دهد. از او بعدها در دل ممنون شدم که تا این حد بی پرده و بی رحمانه درون من را باز کرد

بتدریج یاد گرفتم که برای زنده ماندن باید فانتزی قوی داشته باشم. باید بتوانم گرمایی که از آغوش کشیدن دخترکام حس می کردم را بازآفرینی کنم، هوای تازه کوهستان های جنگلی را نفس بکشم و با دوستانم گپ بزنم و قهوه بخورم. باید جایی در خودم عشق را پیدا می کردم و قطعات رمانتیکی را که سال هاست به آنها مراجعه نکرده ام با خودکاري که برای پرکردن سئوالات تمام نشدنی بازجو در اختیارم گذاشته شده روی در فلزی سبز سلول حک کنم. افزون بر همه اینها معنویت دلچسبی بود که از ته نشین شدن مذهب تبخیر شده ربوده بودم. همه اینها به من کمک می کرد تا بسرعت بتوانم "من" زخمی ام را درمان کنم و کودکی ام به بلوغی رها شده از قیدهای گذشته تبدیل شود: من با شکستن همه باورها و ارزش های چند هفته پیشم از دام عورت انگاری بازجو رها شده بودم

صبح گاه یکی از آخرین روزهای بازداشت وقتی که بازجو دو گزینه اقرار به رابطه و اعتراف به فریب سیاسی را در برابرم گذاشت، انتخاب خودم را کردم: حیثیت دیگران مهمتر بود. شعف حفظ دیگران آنچنان رضایت خاطری در من ایجاد کرده بود که صدای شکستن نازک غروم را ناشنیده گرفتم. از ابلاهی اقرار نامه ای که از زیر دستم کشیده می شد بازجو را می دیدم که غیغیش مثل خروس خواب آلوده ای باد می کند و چشمانش از خشم به سمت رضایت دو دو می زند. داستان بازاری عاشقانه ای را که هم آغوشی لطیفی به دنبال داشته است را با ظرافت از روی پاورقی های مجلات زرد کپی برداری کرده بودم تا غنیمتی را که دستگاه عریض و طویل دادستانی در انتظار بود به آنها تقدیم کنم. شخصیت های داستان من بودم و آن جوان له شده، "من" ی که در توافقی عقلانی با خودم می بایست نجات بخش تعهدات انسانی ام می شد. بعدها یک کارشناس شکنجه سفید به من گفت که در تجربه او "معمولا زنها در این موقعیت ترجیح می دهند در مورد دیگران اعتراف کنند تا سکس". و من در دلم گفتم "چون هنوز از روابط قدرت مردانه در سکسوالیته رها نشده اند". عورت انگاری در رابطه مرد و زن، بخشی از روش های کنترل، ارعاب، تحقیر و شکستن زندانیان سیاسی بود و من باید این ارزش را پس می زدم. بازجو نفهمید که رهایی از کنترل سکس به روش بینادگرایان، غنیمتی بود که من از دست او ربوده بودم، غنیمت دیگر راحتی وجدانم بود

این آخرین بازجویی جدی من بود. بعد از آن چند روزی به بندعمومی نسوان اوین منتقل شدم و بعد موقتا آزاد شدم. اتهام تشویش اذهان عمومی و اخلال درمانیت ملی بود، اتهام هایی که بعدها بی مورد تشخیص داده شد

- سالی که گذشت ثبت ویژه ای در تاریخ ایران خواهد داشت. ویژه از این نظر که با پیشرفت تکنولوژی، بعدها اسنادی از این روزها 1 منتشرها خواهد شد که به تمامی سندی می شود برای تاریخ نگاران. سال گذشته، به واقع سالی بود که با امید، آرزوهای بسیار و شادی و دلبستگی های فراوان شروع شد و یک شبه به یاس و اندوه و دلشکستگی و سپس به خشم و نفرت مبدل گشت و در نهایت به ظلم هایی منجر شد که مردم ایران زمین فراموشش نخواهند کرد و البته امروز که در آستانه سال جدید هستیم، شاهدیم رو سیاهی اش تنها به ذغال مانده است که مردم سبز ایران با نوید رهبران سبزشان، سال پیروزی توام با استقامت پیش بینی کرده اند که در آن شکی نیست و اگر کمی تاریخ خوان باشند آنان که در چند ماه گذشته با داغ و درفش و چوب و چماق گمان بردند پیروزی نصیب شان شده است، هم نظر خواهند شد

همواره در یک سال گذشته از زمانی که آقای خاتمی نوید داد در صحنه انتخابات حضور خواهد داشت و رسماً اعلام کاندیداتوری کرد، در محافل مختلف و همایش های گوناگون حضور داشتم و از نزدیک ثبت و ضبط کردم آنچه را که دیدم و شنیدم؛ چه در حافظه دوربینم و چه در دفترچه یادداشتیم که هر دو را داشتن و انجام دادن در صحنه کاری بس دشوار بود؛ اما به شوق و عشق اطلاع رسانی خریدم همه دشواری هایش را

گاهی اوقات در خلوت با خود فکر می کنم کاشکی همه آنچه که دیدم و ثبت کردم خواب می بود و صبح هنگام، بیدار شوم و کسی بگوید هنوز مانده است به انتخابات ریاست جمهوری دهم و حکومت تضمین داده و در رسانه ها اعلام کرده است که انتخابات در سلامت کامل انجام خواهد شد و خوابم تنها یک کابوس بوده است؛ اما بیهوده است این خیال که واقعیتی ست تلخ و ثبت شده برای همیشه در تاریخ ایران که رئیس دولت دهم با حمایت قاطع مقام معظم رهبری به بغما برد شور و شوق جامعه را که باورش هنوز دشوار است از غارت و قبحانه پرشورترین انتخابات ایران تا کنون در روز روشن تاریخ

البته نیک که بنگریم جز این هم انتظاری نباید می بود که ما خوش خیال بودیم که همواره در حکومتی دینی که دروغ گفتن در آن به مصلحت جایز است، تقلب نیز از برای رسیدن به باری تعالی حلال می شود و امری پسندیده و نیک همانطور که آیت اله مصباح یزدی فرمودند...
!بگذریم

سخن در این باره بسیار است و بسیار گفته شده و هدف اصلی این نوشتار ارائه تصویری کوچک و بازگویی گوشه ای از وقایع یک سال گذشته است که چه ظلم ها دیدم و شاهد چه جنایات ها بودم از حکومت تحت امر معظم له و چه زمان ها که از پس دوربینم بغض کردم و ضبط کردم مقاومت مردم آزادیخواهی را که تا پای جان ایستادند و خواستار رسیدگی به رای شان بودند که دزدیده شد و انصافاً تا جایی پیش رفتند که پایه های حکومت اسلامی را لرزاندند

کاشکی بتوان روزی نوشت همه دلآوری ها را که هیچ کم نبود از هشت سال دلآوری رزمندگان مان در جبهه های جنگ علیه رژیم بعث عراق که مهندس موسوی در پیام نوروزی اش به آن اشاره کرد و معظم له را به درستی با صدام حسین مقایسه کرد

روز 18 تیر ماه بود و گروه های مختلف دانشجویی به مناسبت حمله لباس شخصی ها به کوی دانشگاه در تابستان سال 78 از توده مردم 2- و جنبش سبز دعوت کرده بودند در تظاهرات گسترده ای از میدان انقلاب تا میدان آزادی شرکت کنند

هر چه از انتخابات دورتر می شدم، حکومت خود را بیشتر از سردرگمی ناشی از اعتراضات گسترده مردمی پس از انتخابات باز می یافت و منسجم تر می شد. آنان برای روز 18 تیر تدابیر ویژه ای اندیشیده بودند تا همانند روزهای 25 و 30 خرداد، گستردگی تظاهرات و درگیری ها در تهران فراگیر نشود. لذا از میدان فردوسی تهران تا میدان آزادی به صورت کاملاً زنجیره ای ماموران یگان ویژه و نیروهای گارد امنیتی سپاه مستقر شده بودند. احدی حق ایستادن در خیابان انقلاب را نداشت. بالفور دستگیر می شد. عابران تنها در پیاده رو ها بی وقفه حق داشتند حرکت کنند. امکان تجمع بعید به نظر می رسید

اما در یک لحظه فضا عوض شد. در زمانی که کسی گمان نمی برد تجمعی شکل بگیرد، چند زن شیردل به وسط خیابان انقلاب رفتند و جلوی درب اصلی دانشگاه تهران مردم را دعوت به همراهی و تشکیل صف کردند. برای نیروهای امنیتی باور نکردنی می نمود. چند زن در اقدامی انتحاری خود را به میان ماموران بیندازند تا هسته مرکزی شکل گیرد. ماموران امنیتی که از رفتار چند زن شوکه شده بودند در چشم برهم زدنی با جمعیتی مواجه شدند که در خیابان انقلاب جمع شده بودند و آنان مبهوت در پیاده روها تنها تماشاچی مانده بودند و تا به خود آمدند که جمعیت را پراکنده کنند، حاضران در خیابان های اطراف نیز به جمعیت اصلی پیوستند

هر لحظه امکان درگیری می رفت اما ماموران تلاش کردند خود را خونسرد جلوه دهند که این تجمع گزری است و با چند تشر و به ضرب باتوم پراکنده می شود، اما نشد. کار به جایی رسید که بلوار کشاورز و خیابان کارگر مملو از جمعیت شد. آنگاه نیروهای امنیتی دریافتند که غفلت کرده اند. خشونت آغاز شد. هر کس را دم دست می گرفتند، به شدید ترین وجه ممکن ضرب و شتم می کردند. جوانان سبز نیز در خیابان کارگر و بلوار کشاورز تقابل کردند و شروع به سنگ پراکنی و آتش زدن سطل های زباله. دیگر امکان مهار وجود نداشت. از هر گوشه جیغی بلند می شد و کسی بر زمین می افتاد. تمام هوای خیابان های اطراف دانشگاه پر شده بود از گاز اشک آور و گاز فلفل. امکان نفس کشیدن خیلی دشوار شده و انگاری مجبور بودی در سونا تقلا کنی

عصر هنگام درگیری به غایت خود رسیده بود. رحمی وجود نداشت. هرکس در هر سنی با چوب و چماق کتک می خورد. زنان میانسال بیش از همه در دسترس نیروهای بسیجی افتادند و آنان که پای دوییدن نداشتند بیشترین مصدومان را تشکیل می دادند. اگر جوان بودند که برده می شدند و اگر میانسال آنقدر مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند که توان حرکت نداشته باشند.

خیابان کارگر کانون اصلی درگیری جوانان سبز پوش با نیروهای امنیتی شد. درگیری به کوچه های اطراف و تا حد فاصل خیابان جمالزاده کشیده شد. کار بسیار دشوار می نمود برای سبزه ها. عملا امکان تشخیص نیروهای لباس شخصی دشوار بود. تغییر شکل آنان و حضور ناگهانی در کوچه ها بسیاری را با گرفتار می کرد و یا سخت مضروب. سبزه ها دقیق نمی دانستند با چه نیرویی طرف هستند. جوان شیک پوش حین هجوم سیستماتیک نیروهای یگان ویژه از وسط جمعیت به صید خود می چسبید و امکان فرار نمی داد تا نیروهای پلیس فرا برسند. همین مسئله همواره در تمام درگیری ها کار را برای سبزه ها دشوار می کرد و از عوامل اصلی دستگیری های گسترده خیابانی بود.

تمام حواسم را به عکاسی داده بودم و تمرکز کاملی بر صحنه ها داشتم تا چیزی را برای ثبت از دست ندهم. دائم از نقطه ای به نقطه دیگر -3- نقل مکان می کردم تا مبدا شناسایی شوم و هم اینکه سوژه های بهتری بیابم برای عکاسی. مرتب شاتر دوربینم صدا میکرد. نگران پر شدن کارت حافظه دوربین بودم که محدود بود و همچنین باتری دوربین. تقریبا سرعتی یافته بودم به سرعت خود شاتر دوربین

در تقاطع خیابان کارگر و بلوار کشاورز آتش بزرگی برپا شده بود و جوانان معترض سخت درگیر با نیروهای امنیتی شده بودند. جنگ و گریز یک لحظه باز نمی ایستاد. از هر کوچه دودی بلند شده بود. در کمتر از نیم ساعت تمام خیابانهای اطراف انقلاب کوپه های آتش برپا شده و عده ای شعار می دادند و سنگ پراکنی به نیروهای بسیجی و پلیس گارد ضد شورش به اوج خود رسیده بود.

در این بین اما حساسیت ماموران نسبت به کسانی که تصویربرداری می کردند، دو چندان بود. کوچکترین فعالیت با دوربین حرفه ای بلافاصله شناسایی و تحت پیگرد قرار می گرفت. در یک لحظه که از درگیری ها در حال عکاسی بودم، اطراف خود را یک لحظه فراموش کردم و غرق فریم گرفتن و ترکیب بندی عکسی شدم که وقتی به خود آمدم، دیدم مردم می گویند فرار کن. برگشتم و پشت سرم را دیدم چند بسیجی با سرعت به طرفم می آیند. بلافاصله پا به فرار گذاشتم و در حین فرار دوربینم را داخل کیف کردم و هر چه در توان داشتم خرج کردم و دویدم. تنها به جلو نگاه می کردم و فرار می کردم.

یک لحظه برگشتم و دیدم کمی عقب افتاده اند و تقریبا بیست-سی متری عقب افتاده اند. تصمیم گرفتم داخل کوچه های اطراف بلوار کشاورز خود را از نظرها دور کنم. وارد اولین خیابان شدم. خیابان عریضی بود که به گمانم نامش "قدر" بود. همین که فرار می کردم صدای موتور شنیدم. فهمیدم با موتور دنبالم افتاده اند. اولین کوچه داخل شدم. وای! خدای من! کوچه بن بست بود. راه برگشت عملا وجود نداشت. برگشت یعنی گرفتار شدن. در انتهای کوچه نور خورشید از کوچه دیگری بیرون افتاده بود. به سرعت به سمت کوچه کم عرضی که در کوچه بود دویدم. وقتی وارد کوچه شدم خیلی سریع به بن بست خوردم. تنها چاره ام کمک از اهالی محل بود. مردم از پنجره ها و پشت بام های منازلشان شاهد صحنه بودند. درب خانه ها را یکی یکی شروع کردم به زدن. اما هیچ یک حاضر نشدند درب منزلشان را به رویم بکشایند. خواهش کردم اما فایده نکرد. تقریبا تسلیم شده بودم. تنها فکری که به ذهن رسید، این بود که دوربینم را زیر یک خودرو پراید و کنار چرخش پنهان کردم و برای اینکه دوربینم به دستشان نیفتد به سمت ابتدای کوچه حرکت کردم.

وقتی به ابتدای کوچه رسیدم که نیروهای بسیجی کاملا به کوچه مسلط شده بودند. یکی از آنان که هیكل درشتی داشت و نفس نفس می زد، شلوارش را بالا کشید و عرقش را با پیراهنش از پیشانی برداشت و سرم را فوراً گرفت و محکم به دیوار کوبید. چند بار صورتم را به دیوار کوبید و با مشت به گردنم می زد. مرا خم کرد و با لگد بر زمین کوبید. آنقدر مرا زد که یک لحظه از حال رفتم. نمی دانم چه وقت بود که "صدای شنیدم که گفت: "بلندش کن! ماشین آمده است"

مرا کشان کشان تا سر کوچه بردند و داخل خودرو "ون" سفید رنگی انداختند. در حین اینکه مرا با خود به سمت ماشین می بردند، یک لحظه چشمم را باز کردم و دیدم یکی از لباس شخصی ها از نحوه دستگیری و ضرب و شتم ام فیلم برداری می کند. اهالی محل نیز همچنان این صحنه را نظاره می کردند می بردند.

به داخل خودرو که پرتاب شدم، دیدم تعداد زیادی جوان حدود بیست نفر دستگیر شده اند که همه فشرده کنار هم نشسته اند و برای من جا نبود. روحیه همه شان عالی بود و کلی به من دلداری دادند. پاهایشان را کمی باز کردند که روی پاهایشان دراز بکشم. انگار نه که دستگیر شده بودند و خم به ابرو نداشتند. متحیر از این روحیه کمی جرئت یافتم. احساس بهتری به من دست داد. همان لحظه یک پسر را نیز دستگیر کرده بودند که دو خواهرش مرتب جیغ و فریاد می کشیدند. هر سه دستگیر شده بودند. التماس می کردند که برادرمان را نبرید که ما تنها همین برادر را داریم. برای دختران جا نبود و آنان آن لحظه قواعد اسلامی محرم و نامحرم را رعایت کردند و دختران را با لگد راهی، اما "برادرشان را سوار بر روی پام کردند. دختران به هیچ عنوان حاضر به ترک برادرشان نبودند و گفتند: "باید ما را هم با او ببرید"

لباس شخصی ها با شنیدن درخواست دختران صندلی ردیف جلو را خلوت کردند و همه پسران روی هم انداختند تا اسلام به خطر نیفتد و دختران را نیز در کنار برادرشان سوار خودرو کردند. موبایلم در جیب شلوارم بود و به دلیل فشرده گی نمی توانستم آن را از جیب خارج کنم. همان ابتدا که وارد خودرو شدم، یکی از بسیجیان که کنار راننده نشسته بود رو کرد گفت: "موبایل را بده ببینم." اما وقتی آن جوان را به همراه خواهرانش آوردند و در انتقالشان به دروس افتادند، فراموش کردند موبایل مرا بگیرد. من نیز با استفاده از فرصت موبایلم را با کمک دوستان از جیبم درآوردم و شروع کردم به تماس گرفتن. می خواستم به تنها دارایی زندگی ام در این دنیا یعنی مادرم اطلاع دهم که مرا دستگیر کرده اند و اتفاق دیگری برایم نیفتاده و نگران نشود. ولی فایده نداشت. آنان های منطقه را قطع کرده بودند

یکی یکی خیابان ها را طی می کردیم و من هم مرتب در حال تلاش برای برقراری ارتباط. یک لحظه مامور کنار راننده فهمید که موبایل مرا فراموش کرده و برگشت دید در حال تماس هستم. با فحاشی و ضرب و شتم گوشی را گرفت. دیگر امیدی به بازگشت نبود و دوربینم نیز در کوچه بن بست رها شده بود. به پایگاهی رسیدیم که عده ای نیز آنجا دستگیر شده بودند و ماشینی دیگر نبود برای حمل آنان و به ناچار آنان نیز باید به ما اضافه می شدند. در باز شد و تعدادی دیگر با کتک وارد خودرو شدند. شخصی که به نظر می رسید فرمانده آن منطقه بود، کنار در ماشین ایستاده بود و دستگیرشدگان را کتک می زد.

یک لحظه پیش خود فکر کردم باید ترفندی ریخت که قطعا از این ایستگاه به بعد دیگر ناکجا آباد خواهد بود. یک لحظه سرم را از ماشین بیرون کردم و به فرمانده شان گفتم: "من خبرنگارم، چرا مرا دستگیر کرده اید؟" ابتدا خیال کرد دروغ می گویم و صورت التماسی دارد از "برای آزادی ام. گفت: "کارتت کو بچه؟" و دید که مسئله جدی است و کارت را از جیب درمی آورم، گفت: "بیا پائین بیایم

به سرعت خود را با کمک دیگر دستگیرشدگان به بیرون خودرو ون انداختم و کارت خبرنگاری ام را نشانش دادم. نگاهی به کارت کرد که آن نگاه موجب نجاتم شد. آن نگاه به قدری به غلط بود که جانم را نجات داد

"پرسید: "تو متعلق به فلان روزنامه هستی؟"

دیدم که چقدر این فرمانده خدا از فضای روزنامه ها و روزنامه خوانی دور است و بالفور پاسخ دادم: "بله آقای برادر! من همان اول گفتم اما "کسی از برادران قبول نکرد

گمان بردند با یک روزنامه دولتی همکاری می کنم

"گفت: "همین جا باش تا برگردم

رفت و به مقام بالاتر خود کارت را نشان داد. او نیز به همان اشتباه افتاد. برگشت و درگوشی گفت: "میری و خفه میشوی و چیزی اصلا "ندیدی. حالیت شد؟"

من نیز با کلی اطمینان خاطر دادن ها و کلی هم طلبکارانه که "آقا برادر! آقای برادر! حرف گوش نمی دهید شما و همان اول به نیروهایتان گفتم"، بالفور از مقرشان دور شده و به سمت محل اختفای دوربینم دویدم

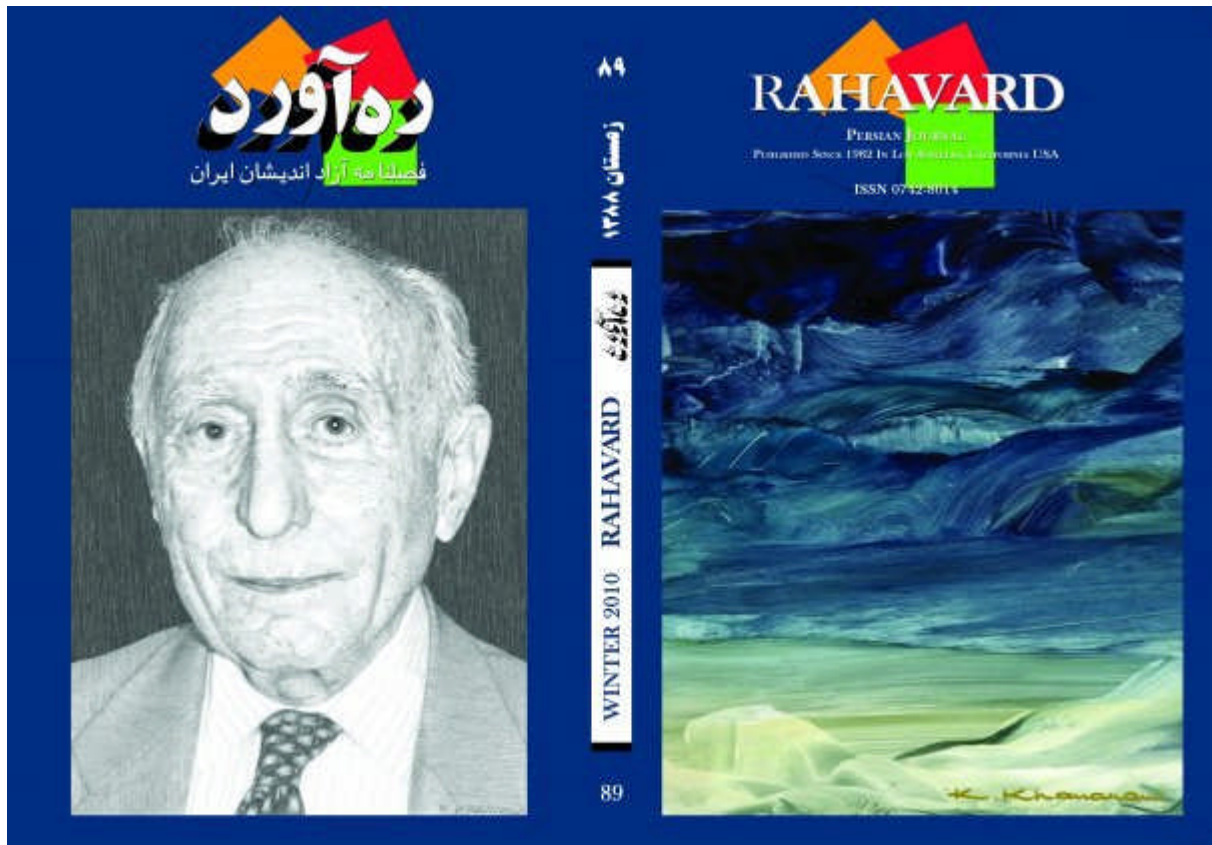
وارد همان کوچه بن بست که شدم، دیدم اهالی محل از خانه هایشان بیرون آمده و به تجزیه و تحلیل درباره نحوه دستگیری ام پرداخته اند. اهالی محل باورشان نمی شد کسی را که به آن حال گرفتند و کتک زدند و بردند، حال پیش رویشان ایستاده است. متعجب پرسیدند چطور آزاد شده ام! و وقتی برایشان داستان را تعریف کردم، کلی اظهار ندامت و طلب بخشش کردند که به خدا نمی دانستیم و یا جرئت نکردیم

تمام پیراهنم پاره و خیس و لت و پار شده بود و یک کوچه بالاتر در خانه ای پنهان شدم و مادر خانه تی شرت پسرش را برایم آورد و ساعتی در خانه اش ماندم تا هوا تاریک شد و با همراهی پدر آن خانه در کوچه پس کوچه ها خود را گم کردم و با زحمت به روزنامه رساندم

مدتی بعد تمام آن بزرگ مردان و زنانی که در آن روز دستگیر شدند به زندان کهریزک برده شدند و طبق اطلاعاتی که یافتم بسیاری از 4- همان جوانان در آن روز تحت شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفتند. من نیز یکی از مسافران زندان کهریزک بودم اما بخت و اقبال مرا وسط راه پیاده کرد و جان سالم به در بردم

هیچ گاه تا به آن روز چنین شانس در زندگی به من رو نکرده بودم و داستان آن روز هنوز هم برایم تازگی دارد

قطعا تا زمانی که نفس می کشم مسافران ناکجاآباد آن خودرو را فراموش نخواهم کرد که ذره ای تردید در چهره شان از پس دستگیری به خاطر مبارزه با نظام دیکتاتوری اسلامی وجود نداشت و آن درس بزرگی برایم بود. همان شب که به خانه برگشتم احساس حقارت کردم که از کنار بزرگ مردان و زنانی فرار کردم که در آن خودروها ماندند و تمام رنج ها و سختی های ناکجا آباد را به جان خریدند



نامه تکانهنده

Mehrnosh Moazami

سعید ملکپور، در مهرماه سال ۸۷ بازداشت شد و از آن تاریخ در زندان اوین به سر میبرد

رهانا: وی متولد خرداد ماه ۱۳۵۴، فارغ التحصیل رشته مهندسی متالورژی از دانشگاه صنعتی شریف با سابقه‌ی کار کارشناسی در شرکت ایران خودرو، مرکز تحقیقات رازی و یکی از بازرسان شرکت گرما فلز بوده است. وی در سال گذشته موفق به اخذ پذیرش از دانشگاه ویکتوریا کانادا جهت ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد شد.

ملکپور در مهرماه سال ۸۷ پس از ورود به ایران بازداشت شد. وی از سال ۲۰۰۵ میلادی در کشور کانادا به طراحی وبسایت اشتغال داشت.

این زندانی سیاسی در رابطه با پرونده‌ی موسوم به «مضلین ۲» مربوط به جرایم اینترنتی بازداشت شد. در اواخر سال ۸۷ گزارشی توسط گروهی که خود را از اعضای سپاه پاسداران معرفی میکرد منتشر شد. متن این اطلاعیه در خصوص متهمانی بود که عضو چندین «شبکه‌ی فساد اینترنتی» معرفی شده بودند.

مشابه این برخورد در اواخر سال ۸۸ با بازداشت گسترده فعالان حقوق بشر در سراسر ایران تکرار شد. اینبار گزارشی با عنوان «نبرد سایبری سپاه پاسداران با گروه‌های فعال در پروژه بیثباتسازی» و بازداشت اعضای «شبکه جنگ سایبری آمریکا» منتشر شد و رسانه‌های دولتی نیز در این زمینه برنامه‌هایی را پخش کردند.

نامه‌ی زیر، توسط سعید ملکپور نوشته شده است. وی بیش از ۱۷ ماه است که در زندان اوین به سر میبرد و به خانواده وی اعلام شده است جلسه بعدی دادگاه او ۲۹ و ۳۰ فروردینماه برگزار خواهد شد. شرح نامه ملک پور که در کمیته گزارشگران حقوق بشر انتشار یافته به شرح زیر است:

اینجانب سعید ملکپور در تاریخ ۱۳/۷/۸۷ توسط مامورین لباس شخصی سپاه، بدون حکم بازداشت و یا نشان دادن کارت شناسایی در اطراف میدان ونک دستگیر شدم. دستگیری به صورت آدم ربایی بدون نشان دادن حکم بازداشت و کارت شناسایی صورت گرفت. پس از آن توسط چند مامور لباس شخصی در یک خودروی سواری بدون آرم، با چشم بند و دستبند، در قسمت عقب (صندلی عقب) قرار گرفتم. یک مامور با

جثه بسیار بزرگ با آرنج وزن خود را روی گردن من انداخت و به زور سر مرا پایین نگه داشته بود و مرا به نقطه نامعلومی که به آن دفتر فنی میگفتند، منتقل کردند. در آنجا چندین مامور در حالی که چشم بند و دستبند داشتیم مرا مورد ضرب و شتم و فحاشی شدید قرار دادند و به زور مجبورم کردند یک برگه قرار بازداشت و چند برگه که روی آن را پوشانیده بودند را امضا نمایم. با توجه به نحوه انتقال من به دفتر فنی و ضرب و شتم وارده، گردن من تا چندین روز درد میکرد و در اثر ضربات مشت و لگد و سیلی، تمام صورتم ورم کرده بود. پس از آن همان شب به بازداشتگاه دو - الف اوین منتقل شدم و در یک سلول انفرادی به ابعاد ۷.۱ در ۲ متری قرار گرفتم. خروج از سلول تنها به قصد ۲ بار هواخوری و چند بار در زمانهای مشخص شده، آن هم با چشم بند امکانپذیر بود و تنها در سلول اجازه داشتیم چشم بند از چشم بردارم.

به مدت ۳۲۰ روز تا تاریخ ۲۸/۵/۸۸ در سلول انفرادی بدون دسترسی به کتاب و روزنامه و هر گونه ارتباط با خارج از سلول به سر بردم. در سلول تنها یک مهر و یک جلد قرآن، یک بطری آب و ۳ عدد پتو به من داده شد. پس از آن به مدت ۱۲۴ روز تا تاریخ ۳۰/۹/۸۸ در بند عمومی دو - الف زندان اوین به سر بردم. در دوران انفرادی و عمومی هیچگاه ملاقات هفتگی نداشتم و در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو - الف در تمامی ملاقاتهایی که حداکثر به اندازه انگشتهای یک دست بود، صحبتها توسط یک مامور سپاه شنود میشود و ملاقاتها با حضور مامور همراه بود. تلفن هفتگی نیز در دوران انفرادی به من داده نشد و تمامی تلفنها توسط کارکنان یا بازجوها شنود مستقیم میشود و هر گاه راجع به مسائل پرونده با خانوادهام صحبتی میکردم تلفن را قطع میکردند. در طول ۴۴۴ روز بازداشت در بازداشتگاه دو - الف بنا به دلایلی که ذیل عنوان میکنم هیچگاه امنیت جانی نداشتم و دائما احساس خطر جانی کرده و مورد تهدید بودم.

در تاریخ ۳۰/۹/۸۸ بر دیگر به سلول انفرادی این بار به بازداشتگاه ۲۴۰ اوین منتقل شدم و تا تاریخ ۱۹/۱۱/۸۸ یعنی ۴۸ روز دیگر در انفرادی بدون حق تماس و به تنهایی به سر بردم. از آن تاریخ تا کنون در بند عمومی زندان اوین، ابتدا در بند قرنطینه اندرزگاه ۷ و سپس در اندرزگاه ۳۵۰ به سر بردم. تا کنون بیش از ۱۲ ماه از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت من در سلولهای انفرادی سپری شده و تا کنون هیچگاه اجازه ملاقات با وکیل به من داده نشده است. در طول بازداشت موقت، مخصوصا ماههای ابتدایی توسط گروه پدافند سایبری سپاه تحت انواع شکنجههای روحی روانی و جسمی قرار گرفتهام که برخی از این شکنجهها در حضور بازپرس پرونده، آقای موسوی صورت گرفته است. بخش زیادی از اقرار من، در اثر فشار، شکنجه روحی، روانی و جسمی، تهدید خود و خانواده ام و وعده آزادی سریع در صورت اقرار به مطالب خلاف واقع، مطابق خواسته و دیکته بازجوها انجام گرفته است.

توضیح این که اقرارها در حضور بازپرس نیز با حضور بازجوها و تهدید به وخیمتر شدن شدت شکنجهها، جهت جلوگیری از اعلام اقرار تحت فشار به بازپرس صورت میگرفت. گاهی هم تهدید میکردند که همسر را دستگیر میکنند و در حضور من شکنجه میکنند. در چند ماه اول دستگیری بارها در ساعات مختلف شب و روز تحت بازجویی قرار میگرفتم که غالبا با کتک و ضرب و شتم شدید همراه میشد. شکنجهها گاهی در دفتر فنی که خارج از زندان است و گاهی در اتاق بازجویی بازداشتگاه دو - الف انجام میشد.

اکثر اوقات شکنجهها به صورت گروهی انجام میگرفت و در حالی که چشم بند و دست بند داشتیم چند نفر با کابل، چماق، مشت و لگد و گاهی شلاق ضرباتی به سر و گردن و سایر اعضای بدنم میزدند. این کارها به منظور وادار ساختن من به نوشتن آنچه توسط بازجویان دیکته میشد و اجبار به بازی کردن نقش در مقابل دوربین طبق سناریو دلخواه و نوشته شده توسط آنان میبود. گاهی شکنجهها توأم با شوک الکتریکی بود که بسیار دردناک بوده و تا چند لحظه پس از آن امکان حرکت نداشتم. یک بار در اواخر مهرماه ۱۳۸۷ هم مرا در حالی که چشم بند به چشم داشتم برهنه کرده و تهدید به استعمال بطری آب کردند. در همان روزها و در یکی از بازجوییها شدت ضربات مشت و لگد و کابل که به سر و صورتم زده میشد به قدری زیاد بود که تمامی صورتم ورم کرده و چندین بار زیر کتک بیهوش شدم که هر بار با پاشیدن آب به صورتم مرا به هوش میآوردند. آن شب مرا به سلولم برگرداندند. اواخر شب در زمان خاموشی احساس کردم که گوش من دچار خونریزی شده است. در سلول را کوبیدم کسی به سراغم نیامد. فردای آن روز مرا در حالیکه نیمه چپ بدنم بیحس بود و قادر به حرکت نبودم به درمانگاه اوین منتقل کردند. در درمانگاه اوین، دکتر پس از دیدن وضعیت من بر ضرورت انتقال من به بیمارستان تاکید کرد ولی مرا به سلولم برگرداندند و تا ساعت ۹ شب به حال خود رها شدم. ساعت ۹ شب به همراه ۳ نگرهبان با دستبند و چشم بند به بیمارستان بقیه الله انتقال یافتیم. در راه آن ۳ نفر به من گفتند که حق ندارم در بیمارستان نام خود را به زبان بیاورم و دستور دادند که خود را محمد سعیدی معرفی کنم و تهدید کردند در صورت سرپیچی از دستور به بازداشتگاه برگردانده شده و شکنجه سختی انتظارم را میکشد.

یکی از نگرهبانان قبل از من به دیدن پزشک کشیک بخش اورژانس رفت و با او صحبت کرد و پس از چند دقیقه به دنبال او به اتاق پزشک وارد شدم. پزشک کشیک بدون هیچگونه معاینه، آزمایش و عکس رادیوگرافی تنها عنوان کرد که ناراحتی من، ناراحتی اعصاب است و این را در برگه گزارش پزشکی وارد کرد و چند قرص اعصاب تجویز کرد. حتی وقتی من خواهش کردم حداقل گوشم را شست و شو کند دکتر گفت لازم نیست و من با همان حال و گوشی که لخته خون در آن خشک شده بود به بازداشتگاه برگردانده شدم. به مدت ۲۰ روز نیمه چپ بدنم بیحس بود و کنترل کمی روی ماهیچههای دست و پای چپ داشتم. بنابراین به سختی راه میرفتم. علاوه بر این شکنجهها یک بار هم در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۸۷ در دفتر فنی پس از ضرب و شتم جدید یکی از بازجوها با انبردست تهدید به کشیدن دندانم کرد که منجر به شکستن یکی از دندانهایم و در رفتن فکم در اثر لگد به صورتم شد. البته شکنجههای جسمی و بدنی، در مقابل شکنجههای روحی و روانی ناچیز بود.

زندانیهای طویل المدت انفرادی (بیش از یک سال) بدون حق تماس تلفنی و امکان ملاقات عزیزانم، تهدیدات مکرر به دستگیری و شکنجه همسر و خانوادهام در صورت عدم همکاری، تهدید به قتل و دادن اخبار دروغ از جمله دستگیر کردن همسر و این قبیل تهدیدها باعث آشفتگی روحی و بحرانی شدن سلامت روان من شده بود. در انفرادی به هیچ کتاب یا رسانهای دسترسی نداشتم و برای روزها با هیچ کس هم صحبت نبودم.

سخت گیریها و فشارهای روحی و روانی به من و خانوادهام تا حدی پیش رفت که پس از رحلت پدرم در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷ و با وجود مطلع شدن مسئولین بازداشتگاه و دادسرای جرایم رایبانههای از فوت ایشان، مرا که هیچ تماس تلفنی با خانوادهام نداشتم، از این واقعه بیخبر نگه داشتند تا این که تقریبا ۴۰ روز پس از فوت پدرم، وقتی پس از چند ماه اجازه یک تماس ۵ دقیقهای تلفنی با حضور و شنود مستقیم بازجوها به من داده شد، از فوت پدرم مطلع شدم.

وقتی یکی از بازجوها به نام مسعود گریه و زاری مرا شاهد شد و قیحانه قهقهه سر داده و شروع به تمسخر من کرد و با وجود خواهش فراوان من اجازه شرکت در مراسم چهارم پدرو نیز به من داده نشد. علاوه بر شکنجه‌های روحی و روانی، گروه بازجویی اطلاعات سپاه به طور غیرقانونی و غیرشرعی مبلغی از حساب کارت اعتباری من خرج کرده است که ادله قابل استنادی برای آن موجود است. همینطور حساب من نیز دست ایشان است که معلوم نیست چه بر سر آن آمده است. یکی دیگر از موارد شکنجه روحی، آوار کردن من به pay pal اینترنتی اجرای سناریوهای دیکته‌شده توسط بازجویان سپاه در مقابل دوربین و فیلمبرداری اجباری از من بود. با این که تیم بازجویی به من قول داده بودند که فیلمها هیچگاه از تلویزیون پخش نخواهد شد و این فیلمها تنها جهت نمایش برای مسئولان نظام و با قصد گرفتن بودجه برای پروژه گرداب است، چند ماه بعد متوجه شدم که فیلمها بدون پوشش صورت بارها در ایامی که خانواده ام داغدار پدر تازه درگذشته ام بوده اند، در تلویزیون سراسری به نمایش در آمده است. تیم بازجویی با وجود اطلاع از درگذشت پدرو و با وجود اطلاع از ناراحتی و تالم خانواده‌ام، دقیقاً در ایام برگزاری مراسم سوم تا هفتم درگذشت پدرو بارها این فیلمها را پخش کرده که منجر به شدیدترین ضربات روحی به خانواده داغدارم خصوصاً مادرم شد. به گونه‌ای که مادرم با دیدن تصاویر من در تلویزیون و آن اعترافات دروغین، دچار حمله قلبی گردید. برخی از مواردی که مرا مجبور به بیان آن در مقابل دوربین کرده بودند، مضحک و به دور از واقعیت بود که از نظر فنی اصلاً امکانپذیر نمیباشد. برای مثال از من خواستند که در مقابل دوربین از خریداری یک نرم‌افزار از انگلستان و قرار دادن آن روی وبسایت خود صحبت کنم. باید اضافه میکردم، در صورت بازدید اشخاص از این سایت، این نرم افزار بدون آگاهی وی، بر روی کامپیوتر او نصب شده و پس از آن کنترل وب کم کامپیوترش، حتی زمانی که کامپیوتر خاموش است به دست من می افتد! و به این ترتیب من از طریق اینترنت از اتاق خواب افراد فیلم تهیه میکردم! با این که من به بازجوها گفته بودم، چنین مسئله‌ای از نظر فنی امکانپذیر نیست، آنها پاسخ دادند کاری به این کارها نداشته باش

شایان ذکر است که بازجوها در حضور بازپرس پرونده به من قول دادند که در صورت اجرای سناریوهای کذایی مطابق خواست آنان در مقابل دوربین، علاوه بر تبدیل قرار بازداشت به قرار کفالت یا وثیقه و آزادی من تا زمان دادرسی، حداکثر تخفیف در کیفرخواست برایم در نظر گرفته خواهد شد و حداکثر دو سال حبس در کیفرخواست برای من در نظر گرفته می شود و همچنین با چند برابر حساب شدن ایام حبس در سلول انفرادی، میتوانم از آزادی مشروط استفاده کرده و به زندان بازنگردم

این وعده‌ها بارها و بارها با ذکر قسم و قول‌های متعدد به من داده شد ولی بعد از پایان فیلم برداری هیچ کدام به اجرا نرسید. با توجه به موارد فوق، اینجانب در مدت بازداشت موقت، مطابق با بندهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ماده ۱ قانون منع شکنجه مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۱ و بند ۷ قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب سال ۱۳۸۳ مجلس شورای اسلامی، در معرض انواع شکنجه‌های روحی و روانی قرار داشتم و مطابق با ماده ۴ قانون منع شکنجه، آزار من از درجه اعتبار ساقط است و عموم اعترافات من در اثر شکنجه و در جهت کاهش فشار وارده و حمایت از خانواده‌ام انجام گرفته است. هم اکنون، یعنی در تاریخ ۱۲/۲۲/۸۸ بعد از گذشت بیش از ۱۷ ماه دوران بازداشت موقت کماکان بلاتکلیف بوده و تا کنون ملاقاتی با وکیل قانونی خود نداشتم و اجازه ملاقات با ایشان به من داده نشده است. با توجه به نوع پرونده و حجم پرونده و نوع اتهامات وارده جهت نوشتن لایحه دفاعیه نیاز به استخدام کارشناس رایانه مورد وثوق قوه قضاییه و همچنین دسترسی کافی به کارشناس و وکیل قانونی خود در محیطی مجهز به امکانات فنی مناسب، مانند دسترسی به اینترنت دارم

لذا تقاضایم را با تبدیل قرار من به کفالت یا وثیقه موافقت گردد و یا این امکانات در زندان برایم فراهم گردد

سعید ملک پور

معتراضانی ساده هستیم و کسی ما را نمی شناسد

ما فقط معتراضانی ساده به نتایج انتخابات بودیم و رسانه ای نبود که کلامی از ما بنویسد . حق داشتند . چه کسی ما را می حالا کف ” شناسد ؟ از میان مردم ساده کوچ و خیابان بودیم که به قول بازجوهایمان که خود را کارشناس می خوانند روی آب هستیم و شده ایم سنگر مخالفان رژیم که پشت آن حکومت را نشانه رفته اند . “ سنگرهایی بودیم که به قول بازجوها یکی یکی دارند فتحمان می کنند .“ چرا قاچاقچیان ، کلاهبرداران ، فروشندگان سوال های کنکور و دایر کنندگان خانه های فساد شامل عفو و مرخصی و آزادی مشروط می شوند ، اما کسی فکری برای ما نمی کند؟“

جمعی از زندانیان حوادث پس از انتخابات که نام هایی ناشناخته و یا کمتر شناخته شده برای مردم و رسانه ها **کلمه** هستند ، هم زمان با نروز نامه ای نوشته اند و در آن پرسیده اند :“ چرا قاچاقچیان ، کلاهبرداران ، فروشندگان سوال های کنکور و دایر کنندگان خانه های فساد شامل عفو و مرخصی و آزادی مشروط می شوند ، اما کسی فکری برای ما نمی کند؟“ این زندانیان سیاسی در نامه خود نوشته اند که رسانه ای نبود که کلامی از ما بنویسد . حق داشتند . چه کسی ما را می شناسد ؟ از میان مردم ساده کوچ و خیابان بودیم که به جرم دریافت و ارسال پیامک و ایمیل ، تماشای تجمع های اعتراضی و همراهی با سکوت معترضان به نتایج انتخابات بازداشت شده بودیم .

متن کامل این نامه را که در اختیار کلمه قرار گرفته است ، می خوانید

اینجا در اوین صدای پای بهار برای ما قربانیان بی گناه و بی نام و نشان که تصور می کردیم سال نو در کنار خانواده هایمان خواهیم بود ، دیگر به گوش نمی رسد . وعده های آزادی و عفو و مرخصی عملا با مرخصی های کوتاه مدت برای عده ای انگشت شمار آن هم با وثیقه هایی سنگین چند صد میلیون تومانی و میلیاردی محقق شد .

اما برای ما قربانیان بی نام و نشان داستان به گونه ای دیگر است . در این ۹ ماه به همه جا و هر گروه و انجمنی وصلمان کردند . گویی اصلا در این سرزمین به دنیا نیامده بودیم . حرفمان شده پول اصحاب کهف . یک روز به گروه های مختلف مرتبط می شویم و روز بعدش از ارتباط ما با بیگانگان و جاسوسان پیچیده سخن می گویند .

هر روز یکی از ما به خاطر این جرم های سنگینی که برای ما تراشیده شد ، حکمی می گرفت که تا به حال حکومت به جرم دریافت و ارسال پیامک و ایمیل ، تماشای تجمع های اعتراضی و مخالفان و معاندان سرسختش نداده است همراهی با سکوت معترضان به نتایج انتخابات به محاربه و توهین به مقامات ، تبلیغ علیه نظام اسلامی و تجمع و تباخی و ... ، در دادگاه هایی بدون حضور وکیل مدافع و گاه در نبود نماینده دادستان به احکامی بیش از ۵ سال و شش سال محکوم شدیم .

ما فقط معترضانی ساده به نتایج انتخابات بودیم و رسانه ای نبود که کلامی از ما بنویسد . حق داشتند . چه کسی ما را می حالا کف ” شناسد ؟ از میان مردم ساده کوچه و خیابان بودیم که به قول بازجوهایمان که خود را کارشناس می خوانند روی آب هستیم و شده ایم سنگر مخالفان رژیم که پشت آن حکومت را نشانه رفته اند .“ سنگرهایی بودیم که به قول بازجوها یکی یکی دارند فتحمان می کنند .

ما نمی دانیم چرا قاچاقچیان ، کلاهبرداران ، فروشندگان سوال های کنکور و دایر کنندگان خانه های فساد شامل عفو و مرخصی و آزادی مشروط می شوند ، اما کسی فکری برای ما نمی کند؟

همچنان و تا ابد امیدمان به خداست . صدای پای بهار می آید و می خواهیم صبور باشیم و امیدوار به روزی که بی گناهیمان ثابت شود .

خدایا نامیدمان نکن

1. ایرانی

ق.ظ ۶:۳۹ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

دوستان عزیز تقریبا تمام ما مثل شما مبارزانی بدون نام و ناشناس هستیم و فرقمان با شما در نوع زندان است . نا امید نشوید که خدا با ماست و جای حق نشسته به امید ایرانی آزاد و آباد یا حسین میرحسین

2. ناشناس

ق.ظ ۷:۰۶ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

من نمی دانم چرا جناب آقای موسوی که فرزندان ساده و مظلوم ما در پی درخواستهای ایشان پا به این میدان گذاشتند برای حد اقل یک ساعت ما را در کنار دیوارهای اوین همراهی نمیکنند. این است رسم رهبری و مجاهدت؟! بیانیه دادن از منزل با خیال آسوده و پای سفره هفت سین و آجیل و شیرینی در پشت میز کامپیوتر که شجاعت نیست؟؟؟؟؟ دیدارهای تفرنی از دوستان قدیمی به عنوان بازدید از زندانیان که هنر نیست؟

3. زنده باد سبز

ق.ظ ۷:۴۱ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

شما ناشناسانی هستید که همه دنیا شما را میشناسند و از شما و شجاعت و پایداریتان سخن می‌گویند، شما ناشناسانی هستید که چهره پلید کودتاگران را بر ملا کردید، آری شما را به نام تک تک و نفر به نفر نمیشناسند، اما شما را به نام سبز میشناسند، شما انقدر سرشناس هستید که رنگ سبز پرچم، جدول‌های کنار خیابان را سیاه کردند که شما دیده نشوید، شما را آشوبگر خواندند که نا آشنا بمانید، اما نشد که نشد، بهار را به جرم همدستی به شما میخواستند نبود کنند اما نشد، قایقی ساختند و در آن نشستند غافل از اینکه شما کشتی به وسعت ایران دارید، و کشتیانی از سلاله پیامبر، نا خدایی سبز چون میرحسین و دلاوری چون کروی، همه شما را میشناسند به نام پسران میرحسین، به نام دختران میرحسین، آری همه ما ناشناس هستیم، همه یک نام داریم سبز، نامتان ... سبز است، قدمتان سبز باد و دشمنتان سیاه

4. زنده باد سبز ق.ظ ۹:۰۱ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

ناشناس عزیز همه را مثل خودت فرض نکن، آگه چشمانت رو باز کنی، مثل اینکه میرحسین از فرهنگستان اومد بیرون واسه ایستادگی، خواهرزاده میرحسین شهید شد واسه ایستادگی، بارها به همسر و خودشون از طرف اوباش حمله شد، تمام مشاورانش زندانی شدند، دیگه میخواستی چیکار بشه، آگه لبخند زیبای اون رو میبینی، آگه شهامت و ایستادگی اون رو میبینی، اون از صبری که داره، از دعای مردم و از لطف خداست. خدایا میرحسین و کروی و خاتمی و همه اصلاح طلبان و زندانیان ما را از گزند و امواج منفی دشمن حفظ بفرما، آمین راب العالمین

5. نجفی ق.ظ ۱۱:۱۰ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

می خواستم پیشنهاد کنم یک تجمع هفتگی آرام و در سکوت در مقابل زندانها انجام شود بلافاصله یاد این عوامل خودسر افتادم که از قضا به سلاحهای گرم و سرد هم مجهزند و ناگهان از هیچ کجا ظاهر می شوند و !!مردم را لت و پار می کنند و دوباره غیبتشان می زند به همین دلیل به بزرگان سبز پیشنهاد می کنم راهی برای دفع شر این گروه پیدا کنند تا بتوان از تجمعات آرام بدون شعار که نیازی به مجوز وزارت کشور ندارد بهره بیشتری برد

6. مهرداد سبز ق.ظ ۱۱:۱۵ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

... اندکی صبر؛ سحر نزدیک است

یا حسین
میر حسین

7. سبز تا همیشه ق.ظ ۱۱:۱۶ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

این ناشناسی که به میر حسین عزیز حمله می کنه از اونهاییست که این بار در پوسته ی سبز می خواد کینه و زهر خودش رو بریزه.. اینها منافق هستند... بهتره این جور آدم هارو به حال خودشون بذاریم... اگر هم واقعی باشه خیلی بی انصاف و خودخواه هستند یک سبز واقعی هیچ وقت این طور نا منصفانه و متکبرانانه صحبت نمی کنه آن هم در مورد میرحسین عزیز و

با شهامت که این چنین پا به پای جنبش سبز پیش اومد و هزینه های بسیار هم داد... این نظر من بود
!مهندس موسوی عزیز خودشون می دونند که این جور نظرها مربوط به چه کسانیست
درود بر میرحسین مظلوم و عزیزم

8. مرتضی
ق.ظ ۱۱:۴۱ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

اولین شما و آقای ناشناس که گفتی نشستن کنار سفره هفت سین و پشت کامپیوتر و... که شجاعت نیست
رهبران تون هم جرات چنین کاری ندارید که برای گرفتن حق در مقابل استبداد بیاستید و دامن برین به کسی این
حرف رو بزنید که اونها چرا این همه بی عدالتی رو می بینند و دم نمیزنند با آنکه قدرت و پول تمام
ایران در بانکهای آنهاست..... وای بر ما که فقط و فقط خورده گیری از هم میکنیم و مسئولین را نمیبینیم که با
داشتن تمام امکانات باز هم ساکت نشسته اند

9. kian
ق.ظ ۱۱:۴۸ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

آقای موسوی عزیز کاری برای دوستان کنید هر چند میدانم که تمام تلاشتان را میکنید و بدانید که اجرتان با
خداست و از یاری خداوندگار و بندگان صالح او ناامید نشوید

10. مهدی
ب.ظ ۱۲:۲۵ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

....حقیقتا این حکومت با این شیوه رفتار قابل دوام نیست

11. ناشناس
ب.ظ ۱۲:۵۴ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

چه خوب است که روز سیزدهم فروردین را روز ایثارگران گمنام جنبش سبز بنامیم و با شعار زندانی سیاسی
آزاد باید گردد دوباره سبز شویم

12. رسول
ب.ظ ۲:۲۳ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

من خودم به شخصه هر زمان که در اتوبان نیایش از جلوی زندان اوین رد میشم بوق ماشین رو به صورت
ممتد به صدا در میارم

13. رسول
ب.ظ ۲:۲۵ at فروردین ۵م, ۱۳۸۹

اینجا باید کمی از فعالین سیاسی و رسانه ها انتقاد کرد واقعا باید برای این عزیزان کاری کرد

14. اروند عمو

ب.ظ ۲:۲۵ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

ما نمی دانیم چرا قاچاقچیان، کلاهبرداران، فروشندگان سوال های کنکور و دایر کنندگان خانه های فساد “شامل عفو و مرخصی و آزادی مشروط می شوند ، اما کسی فکری برای ما نمی کند؟ اگر شما نمی دانید پس بدانید که آنها می دانند که کلاهبرداران، فروشندگان سوالهای کنکور و دایر کنندگان خانه های فساد، خودی هستند پس گزندشان به آنها نمی رسد اگر چه جامعه را فاسد می کنند اما شما غیر خودی هستید گرچه افساد نمی کنید ولی شما جلوی فساد ایستاده اید و بنابراین عمل شما موجب اضرار آنهاست

15. رسول

ب.ظ ۲:۲۸ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

خوب است که آقای مطهری نیز این نامه را بخواند هم او که میگفت اگر اوضاع آرام شود رهبری خود جلوی آقای احمدی نژاد را میگیرد و زندانیان نیز آزاد میشوند

16. (سرباز) سبزی مهدی (ع.ج)

ب.ظ ۲:۳۹ at فروردین ۵م، ۱۳۸۹

یا مهدی ادرکنی

ژنرال های سرمایه دار.....کوچ سپاه پاسداراناز جبهه انقلاب، به جبهه بازار
Jalil Bahar

اسفند 26 1388
infos@peiknet.com

ژنرال های سرمایه دار
کوچ سپاه پاسداران
از جبهه انقلاب، به جبهه بازار

ساختار سپاه امروز عبارتست از یک تعداد سردار که اینها مدیر عامل و اعضای هیئت مدیره یک سلسله شرکتهای تجاری و خصوصی و حکومتی و مشابه آنها هستند که مجموعه آنها یک بنیاد اقتصادی را تشکیل داده اند. این بنیاد اقتصادی بصورت یک حزب سیاسی عمل می کند تا در عرصه قدرت سیاسی منافع این بنیاد اقتصادی حفظ شود و در عین حال دارای یک بازوی مسلح است که چماق و باتوم و تفنگ، تانک و نفریر و هواپیما در اختیار دارد. این کنسرسیوم اقتصادی - سیاسی - نظامی - مجهز به زندان و سازمان اطلاعات و امنیت- که سپاه امروز را تشکیل می دهد سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین می کند. کنسرسیومی که بصورت یکپارچه عمل می کند و بازوهای مختلف آن در پیوند با همدیگر منافع کل آن را حفظ می کنند. هر جا منافع اقتصادی این کنسرسیوم به خطر بیفتد شاخه نظامی اش را روانه میدان می کند. اگر بحث قرارداد فرودگاه در میان باشد هواپیما به آسمان می فرستد. وقتی پای نمایشگاه 800 میلیاردی در میان باشد پاسبان و تفنگدار را روانه می کند. جنبش مردم در خیابان ها باشد بسیج و چماقدار و لباس شخصی به میدان می فرستد

درک ماهیت سپاه همچون یک بنیاد بزرگ اقتصادی دارای بازوهای نظامی و سیاسی از این جهت اهمیت دارد که بدانیم این قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و سیاسی را تولید می‌کند. یعنی اکنون دیگر ما در آن روندی قرار نداریم که در دهه هفتاد و نیمه نخست دهه هشتاد طی شد و نیروهای نظامی به اتکا موقعیت نظامی خود و بند و بست هایی که با بیت رهبر داشتند توانستند قدرت اقتصادی را کسب کنند. اکنون این قدرت اقتصادی خود یک قدرت مستقل است که براساس دینامیسم و محرکه های درونی خود پیش می‌رود. یعنی این قدرت اقتصادی نه تنها خود را بازتولید می‌کند، بلکه می‌تواند نیروی نظامی و سیاسی خود را نیز تولید و بازتولید کند. اگر به این قدرت حمله نشود صرف تعویض و جابجایی این یا آن فرمانده نظامی هم تغییری در اوضاع نمی‌دهد.

همه چیز نشان می‌دهد خواست میرحسین موسوی در مجمع تشخیص مصلحت نظام مبنی بر این که فرمان رهبر در مورد اصل 44 به همه پرسى گذاشته شود، از نخستین اقداماتی است که یک دولت ملی و دموکراتیک در ایران باید انجام دهد. مشروعیت و اعتبار این فرمان و همه واگذاری هایی که براساس آن صورت گرفته باید در یک همه پرسى ملی در برابر مردم ایران قرار گیرد. بدون چنین اقدامی یک دولت ملی و دموکراتیک در ایران فاقد ابزارهای لازم برای پیشبرد منافع کشور و تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی است.

واگذاری شرکت مخابرات ایران به کنسرسیوم "توسعه اعتماد مبین" با پرداخت 20 درصد بهای معامله، یا مبلغ یک و نیم میلیارد دلار، بزرگترین خبر اقتصادی و سیاسی سال 88 بود. خبر مهم اقتصادی سال بود، زیرا بزرگترین معامله پولی انجام شد و بزرگترین خبر سیاسی بود، زیرا پرده از مجسمه سپاه، در برابر دیدگان میهوت مردم برداشت. آن هم در روزها و هفته هائی که در خیابان ها خون و گلوله جاری بود و فرماندهان سپاه فریاد سبز را شکار می‌کردند.

رسانهها فاش کردند که اکثریت سهام کنسرسیوم اعتماد مبین متعلق به سپاه پاسداران است، اما فرماندهان سپاه و مدیران کنسرسیوم بنا بر عادت و رویه دروغگویی، ابتدا این تعلق را تکذیب و حتی رسانهها را به جو سازی متهم و به برخورد تهدید کردند. با اینحال روزنامه سرمایه با مراجعه به آگهیهای ثبت و تغییرات شرکتهای مندرج در روزنامه رسمی کشور ترکیب سهامداران کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین را فاش کرد. براساس گزارش این روزنامه و همچنین روزنامه جهان اقتصاد، شرکتهای سرمایهگذاری "توسعه اعتماد" و "شهریار مهستان" و شرکت "گسترش الکترونیک مبین ایران" سهامداران کنسرسیوم اعتماد مبین هستند.

شرکت توسعه اعتماد در سال 83 با سرمایه یک میلیون تومان به ثبت رسیده و در سال 84 سرمایه خود را به 4 میلیارد تومان افزایش داده است. هیات مدیره شرکت سرمایه گذاری توسعه اعتماد را "گروه بهمن"، "عصر بهمن"، "شاسی ساز ایران" و "ارزش آفرینان" تشکیل میدهند که 46 درصد از مالکیت گروه بهمن در اختیار بنیاد تعاون سپاه است که در زیرمجموعههای شرکتهای پیش گفته نام این بنیاد سپاه مرتباً تکرار شده است.

شرکت «شهریار مهستان» نیز در سال 85 با سرمایه یک میلیون تومانی به صورت شرکت سهامی عام، در قالب یک شرکت "هلدینگ" تاسیس شده است. شرکتهای صنایع معدنی شهابسنگ، بازرگانی طلائی، حفیظ سامانه، ایران اطلس و دانایان پارس سهامداران این شرکت هستند و بر اساس ترکیب هیات مدیره که در مجمع اسفند ماه سال 86 انتخاب شدهاند، نام بنیاد تعاون سپاه به عنوان مالک اصلی شرکت مشخص میشود.

سومین شرکت کنسرسیوم «توسعه اعتماد مبین»، شرکت گسترش الکترونیک مبین ایران است که در سال 86 با سرمایه یک میلیون تومانی تاسیس شده است. بر اساس مصوبه مجمع شرکت در سال 87، تمام اعضای هیات مدیره به نمایندگی از شرکت سرمایه گذاری تدبیر که از زیرمجموعههای ستاد اجرایی فرمان امام (ره) انتخاب شده اند. اینکه شرکت سرمایه گذاری تدبیر کیست و چیست و ستاد اجرایی فرمان امام کدام است و این کدام فرمان بوده که ستاد اجرای آن بصورت یک شرکت خصوصی اداره میشود ناروشن است.

رقیب شرکت اعتماد مبین در این معامله کنسرسیوم "مهر اقتصاد ایرانیان" بود که تاریخچه و ترکیب آن نیز جالب است. این کنسرسیوم توسط "موسسه مالی و اعتباری مهر" راه اندازی شده است. موسسههای که در سال 1372 با سرمایه 10 میلیون ریالی اهدایی علی خامنه‌ای آغاز به کار کرد. این موسسه که پیش از این با نام صندوق قرضالحسنه بسیجیان فعالیت میکرد زیر نظر بسیج اداره میشود. بنا به گزارشها، شرکتهای، «فولاد مبارکه»، «تراکتورسازی تبریز»، «داروسازی جابربن حیان»، «صدرا» و «ایرالکو» از جمله شرکتهایی هستند که بخشی از سهام آنها از سوی شرکت «مهر اقتصاد ایرانیان» خریداری شده است. این شرکت قبلاً یک و نیم درصد سهام مخابرات را در بورس خریده بود.

مدیر عامل سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان در گفتگویی نقیذگی این موسسه را بالغ بر 7 هزار و 500 میلیارد تومان اعلام کرد و گفت که این کنسرسیوم به تنهایی می‌توانست بلوک مدیریتی مخابرات را خریداری کند. یعنی سرمایه 1 میلیون تومانی - 1000 دلاری - اهدایی رهبر در عرض 15 سال به نزدیک 8 میلیارد دلار افزایش یافته است. احتمالاً دلیل این معجزه اقتصادی آن بوده که 1000 دلار اولیه را "آقا" از جیب مردم پرداخته است. با همین نوع سرمایهها هزینه و پاداش بسیجیان و چماقدارانی که در خیابانها چماق میزنند و بسوی مردم شلیک کردند پرداخت شود.

موسسه دیگری که در جریان فروش مخابرات نامش به میان آمد "شرکت پیشگامان یزد" است که از رقابت کنار گذاشته شد. این کنسرسیوم نیز متشکل از 12 شرکت به اصطلاح تعاونی و 3 شرکت سرمایه گذاری است. سید مصطفی سجادی مدیر روابط عمومی گروه پیشگامان کویر یزد در گفتگویی سرمایه ثبتي این گروه را 202 میلیارد تومان عنوان کرد که البته در مقایسه با نزدیک به 8000 میلیارد تومان موسسه متعلق به بسیج رقم ناچیزی به نظر میرسد. کنار گذاشتن این شرکت از روند خصوصی سازی موجب ورود سازمان بازرسی کل کشور از یک سو و مجلس از سوی دیگر به این معامله شد. اما ورود این سازمانها بیش از آنکه ناشی از نگرانی از سرنوشت بیت المال باشد، به رقابتهای اقتصادی و سیاسی میان این کنسرسیوم ها مربوط میشود. در واقع بازرسی کل کشور و مجلس به نفع یک سلسله کنسرسیومها و شرکتهای انحصاری رقیب وارد این ماجرا شدند تا سهمی را برای آنها در این معامله دست و پا کنند. تهدید شرکت پیشگامان یزد به شکایت و ادعای مطالبه خسارت 15 میلیارد تومانی و ورود سازمان بازرسی موجب شده که سرداران امتیازاتی داده و حاضر شوند این شرکتها را در بخشی از سهام مخابرات شریک کنند. در عین حال پشت نگرانی بازرسی و مجلس، نگرانی از تسلط کامل سپاه بر کل اقتصاد و در نتیجه کل فضای سیاسی نیز قرار داشت.

جالب اینجاست که مجموع سرمایه ثبت شده شرکتهای تشکیل دهنده کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین کمتر از 10 میلیارد تومان اعلام شده است. سوال اینجاست که چگونه معامله 8 هزار میلیارد تومانی با چنین شرکتی منعقد شده است؟ و این شرکت چنین پولی را از کجا آورده است؟

این در حالی است که در خبرها آمده است که بانک سینا در نظر دارد 10 درصد سهام توسعه اعتماد مبین را به بهای 150 میلیارد تومان خریداری کند. یعنی ارزش کل سهام این شرکت 1500 میلیارد تومان محاسبه شده است. تقلب و دستکاری در ارقام و سودها و گاو بندی و حقه بازی در سرپای این معامله و سیستم دیده میشود.

با واگذاری مخابرات ایران به کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین، در واقع بزرگترین خصوصی سازی و معامله بورس تاریخ ایران انجام شد. این واگذاری و حواشی آن، آینه تمام نمای اقتصاد و جامعه ایران در دوران احمدی نژاد و ماهیت نیروهای نظامی است که به قدرت رسیده اند. در مورد این واگذاری یک سلسله نکات وجود دارد که بطور خلاصه بدانهای می پردازیم

آنچه بنام خصوصی سازی مخابرات در ایران انجام شده در دنیا مشابهی ندارد. در هیچکدام از کشورهای سرمایه داری که بحث خصوصی سازی به میان آمده مسئله به شکل مثلاً فروش شرکت مخابرات یک کشور به سرمایه داران خصوصی مطرح نبوده است، بلکه به شکل اجازه دادن به اپراتورهای خصوصی به فعالیت در کنار بخش دولتی انجام شده است. یعنی مالکیت خطوط و شبکه ها و تجهیزات در اختیار دولت است ولی شرکت های خصوصی می توانند با سرمایه گذاری خصوصی خود و اجازه خطوط از دولت بطور مستقل نیز خدمات مخابراتی ارائه دهند. این شیوه مبتنی بر یک سلسله دلایل و الزامات فنی، اقتصادی و سیاسی است که عملاً خود را تحمیل می کند و فروش مخابرات یک کشور به بخش خصوصی را ناممکن می کند. اما نگرش غیرانتقادی به خصوصی سازی، مدیریت ناکارآمد و اشتباهی سپاه پاسداران و فرماندهان نظامی و دولتی به بلعیدن همه سرمایه های متعلق به ملت و موقعیت منززل آنان، همه چیز حتی خصوصی سازی را نیز به شکلی افراطی و غیرکارشناسانه (حتی در چارچوب منافع خود حکومت) به انجام می رساند.

با انجام این خصوصی سازی، تنها 20 درصد از سهام مخابرات در اختیار دولت باقی می ماند. این سهم از یکسو برای آن است که دولت همچنان از بودجه عمومی و درآمد نفت و مالیات مردم برای مخابرات خرج کند تا سرمایه داران میلیاردر سپاهی همچنان سودهای بیشتری ببرند و از سوی دیگر هر جا اشکالی بوجود آمد به حساب 20 درصد سهم بخش دولتی در این شرکت گذاشته شود. در واقع نقش 20 درصد سهم بخش دولتی پذیرش مسئولیت و رفع موانع سودآوری شرکت است و نه چیزی بیش از آن.

شتابی که سپاه پاسداران برای تسلط بر منابع ملی کشور دارد نشاندهنده آن است که فرماندهان سپاه به آینده خود اطمینان ندارند و میکوشند از یکسو با تقویت موقعیت اقتصادی، موقعیت سیاسی خود را بیشتر تحکیم کنند و از سوی دیگر در صورت از دست رفتن حاکمیت سیاسی، حاکمیت اقتصادی خود را نجات دهند.

خصوصی شدن شرکت مخابرات ضمناً مسئله سودآوری را در مرکز دلمشغولی های سرداران و سرمایه داران سپاهی و دولتی حاکم بر این شرکت قرار خواهد داد. در نتیجه مانند همه شرکت ها و واحدهایی که در دنیا خصوصی شده اند، مسئله فشار بر روی نیروی کار و تعدیل نیروی کار به مسئله اصلی سرمایه داران و صاحبان مخابرات تبدیل خواهد شد و از طرف دیگر مقاومت و مبارزه کارکنان و کارگران اجتناب ناپذیر خواهد شد. نکته مهم دیگری که در اینجا مطرح است آنست که یک سر این مبارزه، مبارزه با نیروهای مسلح کشور خواهد بود، زیرا مردم آنها را بعنوان صاحبان فاجعه می شناسند و این از بدیع ترین اشکال مبارزه در ایران خواهد شد.

خصوصی سازی مخابرات و خصوصی سازی دیگر واحدهای تولیدی و خدماتی که در پیش است در فضای ایدئولوژیک جامعه تأثیر خواهد گذاشت. این خصوصی سازی به قدرت ایدئولوژیک سرمایه داری چیزی بیش از آنچه الان بواسطه در دست داشتن کل حکومت در اختیار دارد نخواهد افزود، اما تضادهای ایدئولوژیک آن را تشدید خواهد کرد. در واقع جمهوری اسلامی وارد یک دوره جدید می شود.

چند نکته اشاره کنیم

چه در سخنرانی های رهبر، چه در مصاحبه های احمدی نژاد، چه در گزارش مجلس و چه در تبلیغات حکومتی مدام از "خصوصی سازی بخش دولتی" سخن گفته می شود و آن را بعنوان یک تحول بزرگ معرفی می کنند. یعنی دولت و دولتیانی با ایثار و گذشت از قدرت و ثروت، خود پیشگام شده اند که از قدرت خود بکاهند و ثروت متعلق به "دولت" را به "مردم" واگذار کنند. اما نام آنچه در حال انجام است خصوصی سازی بخش دولتی نیست، بر عکس حکومتی سازی بخش ملی است. اموال ملی که متعلق به همه مردم است بین بخش حکومتی - سرداران و فرماندهان و اعضای بیت رهبری، مدیران دستگاه های دولتی و آقایان و آقازاده های آنان- تقسیم می شود. در این میان هر کس سرمایه و ثروت بیشتر و در حکومت و قدرت جایگاهی بالاتر دارد از این غارت ملی سهم بزرگتری نصیب خود می کند. بنابراین تحت عنوان واگذاری اموال دولتی به بخش خصوصی و مردم، اموال ملی و متعلق به مردم از آب و برق و گاز و نفت و سدها و خطوط و شبکه

های انتقال نیرو و آبرسانی و معادن و مخازن کشور به بخش حکومتی، یعنی به کارگزاران و سرمایه داران دستگاه حکومتی منتقل می شود. ریشه های کودتای 22 خرداد و تلاش برای حفظ دولت به هر قیمت را باید در اینجا دید. آن گروهی که دولت را نمی خواهد از دست بدهد برای آن است که از این طریق می تواند سهم بزرگتر یا حتی انحصاری در این غارت ملی را نصیب خود کند. ریشه های نارضایتی مجلسیان در آنجاست که اکثریت راه یافتگان به مجلس اصلاً با تقسیم بخش ملی اقتصاد میان حکومتی ها مخالف نیستند. اعتراض آنان به نحوه این تقسیم است. به آن است که چرا سپاه و سرداران سهم شیر را در این غارت نصیب خود کرده اند و سهم کفتر را به وابستگان نمایندگان مجلس و دیگر "اصولگرایان سنتی" داده اند. اعتراضی که در راس آن سران مؤتلفه اسلامی قرار دارند

اقتصاد حکومتی در ایران

در ایران، در واقع وضع ویژه ای وجود دارد. در اقتصاد و ثروت کشورها اصولاً یک بخش ملی وجود دارد، یعنی بخشی که مردم مالک آن هستند و حق نظارت بر آن را دارند. یک بخش خصوصی نیز وجود دارد. یعنی اموالی که متعلق به افراد خصوصی است و مردم بر آن اموال و نحوه بکارگیری آنها نظارت مستقیم ندارند، اما دولت با اجرای یک سیستم مالیاتی روشن و به سود خدمات ملی و اجتماعی بر آن نظارت دارد و سهمی از سود آن را به نفع مردم و جامعه به خزانه دولت آورده و در بودجه سالانه منظور می کند

اما در ایران یک بخش سوم داریم که می توان آن را "بخش حکومتی - سرمایه داری" نامید. اموال این بخش به لحاظ مالکیت صوری و اولیه متعلق به مردم است، یا در گذشته متعلق به مردم بوده، اما مردم هیچ نظارتی بر نحوه اجرا و دخل و خرج و سود و زیان آن نمی توانند داشته باشند. بخش عمده این اموال علیرغم آنکه متعلق به مردم است همچون اموال خصوصی و بر اساس معیارهای سرمایه داری اداره می شود و سود و زیان آن نه به حساب دولت یا بودجه عمومی بلکه به حساب جیب صاحب منصبان و کارگزاران و اداره کنندگان این اموال ریخته می شود. این بخش چون صاحب تفنگ و قدرت حکومتی است نه مستقیم و نه غیر مستقیم نه تحت نظارت مردم است و نه به مردم و به دولت - یعنی به خود- حساب پس می دهد. اموال زیر نظر رهبر، انواع و اقسام بنیادها، شرکت های سرمایه گذاری، بانک ها، آستان قدس رضوی، شرکت های وابسته به فرماندهان سپاه، شرکت های متعلق به مدیران سطح بالای دولت و ... در زمره این بخش قرار دارند. قسمت عمده این بخش حکومتی هم بنوعی ریشه در آن فرار شرعی و حکومتی دارد که با نام "حکم حکومتی" می شناسیم. شیوه عمل آن نیز مانند شیوه حکم حکومتی است. یعنی هر کار که گردانندگان آن دوست دارند انجام می دهند و مردم حقی در آن ندارند. این بخش از نظر مالکیت دولتی ولی از نظر مدیریت و اداره و تقسیم سود خصوصی و سرمایه داری است

خلط مبحثی وسیع در ایران در زمینه فعالیت این بخش وجود دارد که گاه این فعالیت را به حساب ملت، گاه به حساب دولت، گاه به حساب مدیران دولتی، گاه به حساب بخش خصوصی می نویسند

همین وضع در مورد بخش ملی اقتصاد وجود دارد که دولت آن را متعلق به خود و نه مردم می داند و تصور می کند با حکم حکومتی رهبر هر کار که خواست می تواند در آن انجام دهد. در حالیکه بخش ملی متعلق به مردم است نه به رهبر و نه به دولت. رهبرها و دولت ها می آیند و می روند. دیروز آقای خمینی رهبر بود، امروز آقای خامنه ای است. بخش ملی به هیچکدام از این دو تعلق نداشت که بخواهند آن را به کسی ببخشند. اینکه در عمل مردم هر کشور تا چه اندازه بر اموال ملی خود نظارت دارند به ماهیت دولت و درجه رشد نهادهای دموکراتیک، آگاهی مردم از طریق رسانه ها و احزاب و تناسب قوا بستگی دارد ولی حق اساسی نظارت در این بخش همیشه وجود داشته و وجود دارد

اتفاقی که در دوره احمدی نژاد روی داد آن بود که احمدی نژاد بخش ملی اقتصاد را هم عملاً به بخش حکومتی و آن هم حکومتی نظامی تبدیل کرد. یعنی با تکیه بر پشتیبانی رهبر، وابستگی به سپاه و قوای مسلح، با ایجاد یک مجلس مرعوب، با منحل کردن سازمان برنامه و شوراهای نظارتی و با شیوه بودجه نویسی هر گونه امکان نظارت بر بخش ملی اقتصاد را هم از بین برد. مسئله برای دولت احمدی نژاد آن بود و آن است که مردم تحت هیچ شرایط و به هیچ عنوان، هیچگونه نظارت بر اموال ملی و متعلق به کشور نداشته باشند

بدینسان اقدامات دولت احمدی نژاد و از بین بردن هر گونه امکان نظارت مردمی بر دخل و خرج و درآمد ملی کشور مقدمه و زمینه اجرای فرمان مربوط به به اصطلاح اجرای اصل 44 و واگذاری اموال ملی به بخش حکومتی را بوجود آورد

وضع اکنون بدینگونه است که بخش سوم اقتصاد ایران - یعنی بخش حکومتی سرمایه داری- در حال بلعیدن بخش اول یعنی بخش ملی و تبدیل کردن رسمی خود به بخش دوم یعنی بخش خصوصی است

بدینوسیله دو اتفاق در آن واحد روی می دهد. از یکسو بخش ملی اقتصاد دیگر وجود نخواهد داشت و چیزی در این بخش باقی نمی ماند که مردم بخواهند بر آن نظارت داشته باشند یا نداشته باشند. از سوی دیگر آن تناقضی که بعضاً میان مالکیت و نظارت در بخش حکومتی وجود داشت با خصوصی شدن آن دیگر از بین می رود. یعنی مردم بر روی این بخش هم نمی توانند دیگر در آینده ادعایی داشته باشند

اما همه اینها یک سوال جدید بوجود می آورد. این که مدیران دولتی حقوق از چه کسی می گیرند؟ از دولت؟ در اینصورت چرا مردم باید پول بدهند که عده ای یک شرکت را بسود سهامداران خصوصی آنها اداره کنند و به گاو صندوق آنان اضافه کنند؟ اگر از شرکت خصوصی حقوق می گیرند پس چرا همچنان عنوان "مدیر دولتی" را بپوشانند و از این عنوان برای پیشبرد مقاصد یک شرکت خصوصی استفاده می کنند؟

مشابه این مسئله هم اکنون در مورد شرکت مخابرات هم مطرح است. چنانکه مدیر عامل مخابرات اعلام کرده است که تغییر مدیریت مخابرات به درخواست مالکان و سهامداران جدید این شرکت بستگی دارد. بعبارت دیگر مخابرات فعلاً و همچنان توسط مدیران سابق دولتی آن اداره می شود اما در چارچوب حفظ منافع یک شرکت خصوصی

بحث بنابر این نه بر سر نام، بلکه بر سر یک مفهوم و محتواست. مسئله بر سر یک بخش وسیع حکومتی - سرمایه داری در اقتصاد ایران است که خود تعیین کننده قواعد رقابت اقتصادی و سیاسی است. این بخش حکومتی در حال بلعیدن بخش ملی اقتصاد کشور و تبدیل کردن خود به یک بخش خصوصی عظیم سرمایه داری و انحصاری فارغ از هر گونه نظارت ملی و مردمی است

ساختار سپاه امروز عبارتست از یک تعداد سردار که اینها مدیر عامل و اعضای هیئت مدیره یک سلسله شرکت های تجاری و خصوصی و حکومتی و مشابه آنها هستند که مجموعه آنها یک بنیاد اقتصادی را تشکیل داده اند. این بنیاد اقتصادی بصورت یک حزب سیاسی عمل می کند تا در عرصه قدرت سیاسی منافع این بنیاد اقتصادی حفظ شود و در عین حال دارای یک بازوی مسلح است که چماق و باتوم و تفنگ، تانک و نفریر و هواپیما در اختیار دارد. این کنسرسیوم اقتصادی - سیاسی - نظامی که سپاه امروز را تشکیل می دهد سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین می کند. کنسرسیومی که بصورت یکپارچه عمل می کند و بازوهای مختلف آن در پیوند با همدیگر منافع کل آن را حفظ می کنند. هر جا منافع اقتصادی این کنسرسیوم به خطر بیفتد شاخه نظامی اش را روانه میدان می کند. اگر بحث قرارداد فرودگاه در میان باشد هواپیما به آسمان می فرستد. وقتی پای نمایشگاه 800 میلیاردی در میان باشد پاسبان و تفنگدار را روانه می کند. جنبش مردم در خیابان ها باشد بسیج و چماقدار و لباس شخصی به میدان می فرستد

درک ماهیت سپاه همچون یک بنیاد بزرگ اقتصادی دارای بازوهای نظامی و سیاسی از این جهت اهمیت دارد که بدانیم این قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و سیاسی را تولید می کند. یعنی اکنون دیگر ما در آن روندی قرار نداریم که در دهه هفتاد و نیمه نخست دهه هشتاد طی شد و نیروهای نظامی به اتکا موقعیت نظامی خود و بند و بست هایی که با بیت رهبر داشتند توانستند قدرت اقتصادی را کسب کنند. اکنون این قدرت اقتصادی خود یک قدرت مستقل است که براساس دینامیسم و محرکه های درونی خود پیش می رود. یعنی این قدرت اقتصادی نه تنها خود را بازتولید می کند، بلکه می تواند نیروی نظامی و سیاسی خود را نیز تولید و بازتولید کند. اگر به این قدرت حمله نشود صرف تعویض و جابجایی این یا آن فرمانده نظامی هم تغییری در اوضاع نمی دهد

همه چیز نشان می دهد خواست میرحسین موسوی در مجمع تشخیص مصلحت نظام مبنی بر این که فرمان رهبر در مورد اصل 44 به همه پرسى گذاشته شود، از نخستین اقداماتی است که یک دولت ملی و دمکراتیک در ایران باید انجام دهد. مشروعیت و اعتبار این فرمان و همه واگذاری هایی که براساس آن صورت گرفته باید در یک همه پرسى ملی در برابر مردم ایران قرار گیرد. بدون چنین اقدامی یک دولت ملی و دمکراتیک در ایران فاقد ابزارهای لازم برای پیشبرد منافع کشور و تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی است



ساختار سپاه امروز عبارتست از یک تعداد سردار که اینها مدیر عامل و اعضای هیئت مدیره یک سلسله شرکتهای تجاری و خصوصی و حکومتی و مشابه آنها هستند که مجموعه آنها یک بنیاد اقتصادی را تشکیل داده اند. این بنیاد اقتصادی بصورت یک حزب سیاسی عمل می کند تا در عرصه قدرت سیاسی منافع این بنیاد اقتصادی حفظ شود و در عین حال دارای یک بازوی مسلح است که چماق و باتوم و تفنگ، تانک و نفریر و هواپیما در اختیار دارد. این کنسرسیوم اقتصادی - سیاسی - نظامی - مجهز به زندان و سازمان اطلاعات و امنیت- که سپاه امروز را تشکیل می دهد سیاست داخلی و خارجی کشور را تعیین می کند

دوستان و علاقمندان عزیز

همانطور که اطلاع دارید، قرار است که در تاریخ 26 تا 28 مارس نشست برای هماهنگ کردن فعالیت های نهادهای محلی در خارج از مرزهای ایران در شهر هامبورگ برگزار شود. همزمان با نشست نیز یک آکسیون اعتراضی در روز شنبه 27 مارس، بین ساعت 13 تا 15 در مرکز شهر هامبورگ برگزار می شود.

در رابطه با نشست:

طرح های ضمیمه ارسال شده اند، که به همراه بیانیه دعوت به نشست برایتان ارسال می کنیم

در این رابطه توضیح چند نکته زیر را ضروری می بینیم:

این نوشته ها را می توانید به صورت جمع آوری شده در سایت های اخبار روز، عصر نو، ندای آزادی نیز مشاهده کنید.

علاوه بر این، ما سعی می کنیم که این نوشته ها را به صورت فتوکپی در نشست هامبورگ نیز در اختیارتان بگذاریم.

در ضمن برخی از دوستان چپ از کلن نقدی به نشست هامبورگ نوشته اند، که غیر مستقیم و از طریق رفقای دیگری بدست گروه کار رسیده است. این نقد را نیز برایتان ارسال می کنیم، صرف نظر از این که ایما، این دوستان در نشست هامبورگ شرکت می کنند و یا نمی کنند. در هر حال نگاهی است به نشست ما در هامبورگ.

موفق باشید

از طرف گروه کار هانوفر

اصغر اسلامی

هامبورگ چپ فعالین کمیته بیانیه (ما مواضع و جاری جنبش)

الف - تناقضات درونی رژیم

تناقضات درونی رژیم جمهوری اسلامی محصول سوء تفاهم بین جناح بندی های آن نبوده و نیست. این تناقضات که در دوره اخیر و به دنبال آخرین نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری تشدید شده و تا سرکوب و حتی تهدید به حذف فیزیکی عناصر طرفدار اپوزیسیون درونی رژیم توسط عوامل جناح مسلط پیش رفت، ذاتی رژیم جمهوری اسلامی و همزاد آن بوده و از حیات سیاسی این رژیم غیر قابل تفکیک است. این جدال درونی و تناقضات تو در تو، رژیم جمهوری اسلامی را از بدو شکل گیری تا کنون همراهی نموده است

شدت و ضعف این تناقضات در عین حال تابعی است از فعل و انفعالات سیاسی درونی و بیرونی جامعه. در دوره هایی که جمهوری اسلامی با مقاومت توده ای مردم رو در رو بوده است، ما شاهد شدت اوج گیری جدال های درونی رژیم بوده ایم که نتیجه اش غالباً حذف سیاسی عناصر و یا جناحی های آن درون رژیم به شکل مستقیم (نمونه نهضت آزادی، بنی صدر، منتظری و هواداران و ...) و یا رانده شدن گروهی از دایره قدرت و قرار گرفتن آنان در موقعیت اپوزیسیون قانونی بوده است. (نمونه: فعالین حزب کارگزاران، مجاهدین انقلاب اسلامی، اصلاح طلبان حکومتی حول خاتمی و ...) در دوره اخیر این تناقضات قانونمند به دوایر مرکزی رژیم جمهوری اسلامی کشیده و کانونی شده است. روند جدال های همیشگی رژیم جمهوری اسلامی مدت هاست که بسیاری از شاخ و برگ های پلورالیسم درونی آن را زوده و اکنون روند تک صدائی شدن حلقه های اصلی رژیم جمهوری اسلامی را دربر گرفته است.

بدین سان چشم اندازی جهت حل این تضادها وجود ندارد. برعکس فشار جنبش دم افزون

اجتماعی و مقاومت توده های، تشدید تناقضات درونی رژیم را رقم خواهد زد. تخریب جدی مناسبات عناصر و جناح بندی های اصلی رژیم، بی اعتباری قطعی خامنه ای به عنوان رهبر عقیدتی به اصطلاح فرا جناحی و فشار جنبش توده ای به گسترش این تناقضات و اشکال حادثتر بروز آنها منجر خواهد شد. یکی از ویژگی های عمومی جدال های درونی رژیم جمهوری اسلامی در تفکر حاکم بر آن، تلفیق دین و دولت و به هم ریخته شدن سننها و مناسبات درونی مذهب شیعه قرار دارد که قرن ها بر پایه استقلال مراجع استوار بوده و حتی در زمان حیات خمینی و عملکرد شخصیت کاریسماتیک وی هم در تناقض با تعبیه یک رهبر عقیدتی - سیاسی بر فراز این مناسبات تاریخی شیعه قرار داشته است.

در رابطه با این جدال بی پایان در طی بیش از سی سال گذشته، قابل تأکید است که همه این منازعات از موضع ارتجاعی و بر سر تصرف نقاط کلیدی قدرت، حاکمیت بر شریانهای اقتصادی، چپاول ثروت های اجتماعی و اختلاف بر سر چگونگی حفظ رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی صورت گرفته است. عناصر و جناح بندی های رانده شده از درون رژیم علی الرغم قرار گرفتن در موقعیت اپوزیسیون، ماهیتاً هیچ تفاوتی با رژیم جمهوری اسلامی و جناح بندی های درونی آن نداشته و در روند تحولات سیاسی جامعه به ویژه در دورهای بحرانی به سرعت خود را در جهت سیاست های جناحی از رژیم تنظیم نموده و در جهت مهار جنبش های اجتماعی به تکاپو در می آیند. این گرایش به اصطلاح "اپوزیسیون" در همکاری با جریانهای اپورتونیستی - رفرمیستی سنتی، مثل حزب توده و اکثریت، به اغتشاش سیاسی - نظری در اپوزیسیون رژیم دامن زده و تفکر سازش را گسترش می دهند. ضرورت افشاء و طرد مجموعه این گرایش که تلاش مینمایند، مبارزات مردم ایران

منجمله خارج از کشور را به زنده ای از به اصطلاح "جنبش سبز" طرفدار موسوی - کربوبی بدل نموده و از پتانسیل انقلابی و مترقی تهی نمایند، در روند ارتقاء مبارزات تودهای مردم ایران از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. جدال و کشمکش که بلافاصله پس از قیام بهمن ۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی آغاز شده بود به تسلط و تثبیت گرایشات ارتجاعی مذهبی و شکل گیری جمهوری اسلامی) تلفیق دین و دولت، متکی بر ولایت مطلقه فقیه (در ایران انجامید. همه اشکال بروز مقاومت اجتماعی در حادترین اشکال ممکن به خاک و خون کشیده شد و بختک سیاه و اسپرگانی و سرکوب نه فقط روابط عمومی اجتماعی که خصوصی ترین روابط آحاد جامعه را تحت کنترل و پیگرد قرار داد. بدین سان حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نه تنها کوچکترین تخفیفی در مجموعه تضادها و تناقضات حقوقی - سیاسی و اقتصادی - اجتماعی که به بروز شورش های اجتماعی در ایران و سقوط رژیم ارتجاعی پهلوی انجامیده بود، نداد، بلکه بیش از ۳۰ سال حاکمیت ارتجاعی این رژیم به تشدید ابعاد و دامنه همه این تضادها و بروز صدها معضل و نابسامانی جدید اجتماعی در ایران انجامیده است. گسترش کنترل و تعقیب حوزه های زندگی اجتماعی به روابط خصوصی افراد، و تحمیل سنت های غیر انسانی و قوانین ارتجاعی مذهبی به جامعه نه فقط همه امکان های تنفس اجتماعی را مسدود نموده که همه ابعاد روابط فردی و اجتماعی را مسموم کرده است.

از سوی دیگر تخریب سطح معیشت کارگران و زحمتکشان و انبوه فروشنندگان نیروی کار به گسترش فلاکت عمومی و افزایش انفجاری فقر اقتصادی انجامیده و زندگی اکثریت عظیم مردم ایران را در معرض تباهی و ویرانی قرار داده است. تقسیم جنسیتی جامعه و تحقیر قانونی زنان و سرکوب شور جوانی و بی آینده کردن نسل جوان ایران، ابعاد انفجاری دشوار یبای اجتماعی مردم را ژرفتر نموده و فلاکت در آئینه آمار اجتماعی در هیئت گسترش میلیونی اعتیاد انبوه کودکان خیابانی و رواج تن فروشی در میان دختران خرد سال، نقش بسته است. در بستر این موقعیت نابسامان اجتماعی، به ویژه تحرک توده ای زنان، جوانان و ملت های تحت ستم در جنبش های اخیر به شکل یک واکنش طبیعی اجتماعی، قابل بررسی است. شکل انفجاری این حرکات و ابعاد غافلگیر کننده آن ریشه در شرایط بیان شده داشته و شفاف نبودن منطق تحول و درخواست ها و مطالبات اقتصادی و اجتماعی روشن در این مراحل آغازین صرفاً حکم منطق حاکم بر شرایط خود ویژه ایران و واکنش جامعه و بخصوص زنان و جوانان به دستگاه سرکوب فوق ارتجاعی حاکم بر ایران بوده و بیان "بی منطقی" در مبارزات اجتماعی مردم ایران نیست. حرکات اخیر به ویژه در شرایط آغازی ناش انفجار خشم فرو خفته مردمی به جان آمده بود. لذا در تداوم خود قدم به قدم، از شفافیت بیشتری برخوردار شده است. جنبش اجتماعی مردم ایران بی تردید در هر موج تاز هاش از شفافیت بیشتر برخوردار شده و بیان طبقاتی - سیاسی روشن تری خواهد یافت، شفافیتی که به شکل دم افزونی در مطالبات و درخواستهای معین خود تفاوت و تناقض گرایشات و اقشار و طبقات متفاوت را بازتاب خواهد کرد.

کمیته فعالین چپ هامبورگ، بر مبنای همین نگاه و تحلیل ضمن دفاع از مبارزات عمومی مردم ایران علیه حکومتی خودکامه و فوق ارتجاعی، ضمن مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی در کلیت آن و با همه جناح بندیهای درونی و بیرون یاش و ضمن مبارزه برای انتقال بلاواسطه همه قدرت به توده های انقلابی و تحقق و تثبیت جامعه ای نوین از هم اکنون خود را در کنار توده های کارگر و زحمتکش و انبوه میلیونی فروشنندگان نیروی کار در ایران یافته و در جهت تحقق خواست ها و مطالبات آنان که نه فقط در تناقض آشستی ناپذیر بر رژیم سرمایه داری اسلامی حاکم بر ایران قرار داشته، بلکه بالاتر از آن در چارچوب مناسبات سرمایه داری مسلط بر ایران قابل تحقق نیستند، مبارزه خواهیم نمود. ما معتقدیم که نه فقط مطالبات اقتصادی - اجتماعی کارگران و زحمتکشان بل حل انبوه معضلات و بی حقوقی زنان، جوانان، ملت های تحت ستم و عموم مردم ایران و نیز تحقق دموکراسی پایدار در چارچوب نظام ارتجاعی سرمایه داری ممکن نبوده و تنها انقلاب اجتماعی تحولات بنیادین و سوسیالیسم به معضلات ریشه ای جامعه پایان خواهد داد.

براین مینا:

- ۱ - ما ضمن پذیرش و دفاع از همکاری کانونها... و قبول توافقات و مطالبات تاکتونی، طرح روشن نظرات سیاسی و دامن زدن به مباحثه حول جنبش اجتماعی مردم ایران را در جهت ارتقاء سطح توافقات و تعمیق پایه های نظری سیاسی این همکاری ضروری ارزیابی نموده و ضمن ابراز شفاف نظرات سیاسی خودمان، خواهانیم که همه کانون ها و نهادهای پیوسته به این همکاری چنین سبک کاری را در پیش گیرند.
- ۲ - در اسناد تاکتونی، جمهوری اسلامی به عنوان اصلی ترین مانع بر سر هر گونه تحول عمیق سیاسی - اجتماعی و دموکراتیک در ایران ارزیابی گردیده و سرنگونی کلیت آن به عنوان شعار مشخص مورد توافق تدوین یافته است. بنابراین هر نوع فرمول بندی که این توافق پایه ای را مورد سنوال قرار دهد، در تناقض با انگیزه های بنیادین این همکاری قرار دارد.
- ۳ - سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تنها در یک روند انقلابی امکان پذیر بوده و انقلاب صرفاً مقوله ای در حیطه جا به جایی قدرت سیاسی نیست و بی شک با معضلات اقتصادی اجتماعی و ارائه پاسخ مشخص در برابر این معضلات درگیر خواهد شد. بر همین مینا ما طرح ضرورت انقلاب و مباحثه حول بنیادها و دامنه آن را در این همکاری ضروری ارزیابی نموده و بستر سازی سالم برای این مباحثات و جمع بندی آنها را در جهت ارتقاء توافقات و مبانی پای های این همکاری ضروری میدانیم. تداوم، گسترش و تحکیم این همکاری به میزان تعیین کنند های به موفقیت ما در این مباحثات و جمع بندی آن ها ارتباط دارد.
- ۴ - ما بر این نظر هستیم که این حجم مسائل و مشکلات و تضادهای موجود یک جامعه معین است که پاسخ به مسئله انقلاب یا فرم را در دستور کار جامعه قرار میدهد. به زعم ما کوه مشکلات و تضادهای موجود در ایران از طریق فرم و رفرمیس تنها قابل حل نبوده و خارج از اراده ما این امر تنها از طریق سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری، ۱ استراتژی سوسیالیستی و تحولات ساختاری و مناسبات شورائی در جامعه ایران امکان پذیر است. روشن است که ما این سطح از توافقات چپ هامبورگ را مبنای همکاری عمومی با دیگران قرار نمیدهیم ولی معتقد هستیم که طرح و بحث حول این معیارها زمینه های گسترش همکاری و نزدیکی نیروها را امکان پذیر خواهد نمود.

۱ - اکثر رفقای کمیته چپ هامبورگ معتقدند که پس از خرد کردن انقلابی ماشین دولتی جمهوری سرمایه داری اسلامی، بلافاصله حاکمیت طبقاتی طبقه کارگر به صورت دولت طبقه کارگر، سازمان خواهد یافت. ولی سطح توافقات ۱۰۰% کمیته چپ هامبورگ همان مسائلی هستند که در متن آمده است.

پیشنهادات ما :

- در رابطه با مناسبات درونی و تنظیم ارتباطات و هماهنگی این همکاری ما بر اصل وسیعترین دموکراسی درونی پافشاری نموده و پیشنهاد میکنیم از بین کانونها و یا کمیته های داوطلب در هر دوره یکی از کانون های داوطلب تعیین شده و هماهنگی درونی را سازمان دهد. این

مسئولیت میباید قابل فراخوان بوده و در صورت خواست تعداد معینی از نهادهای عضو میتواند از طریق مکانیسم‌های مناسب، مسئولیت از آنها سلب گردد.

- در رابطه با تقسیم کار درونی و مسئولیت‌های عملی: از آنجائی که کانونها و نهادهای عضو این مجموعه طی سالهای کمابیش طولانی روی موضوعات و وظائف مشخصی تمرکز داشته و از تجارت بالائی برخوردار هستند، پیشنهاد میکنیم این وظائف مشخص را برنامه ریزی کنند و در ارتباط با مجموعه به پیش ببرود.

انتلاف نیروهای جمهوریخواه و لائیک
؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟
؟؟

Amīn Bayāt 2010 @googlemail.com
marz 28-26 هامبورگ نشست

قبل از اینکه بخواهیم متحد شویم و به آینده بپردازیم، بهتر است بررسی وضعیت امروز و گذشته و عملکرد خود را؟ بصورت مختصر و گذرا در دستور کار امروز خود قرار دهیم، زیرا وضعیت یا شرایط سیاسی امروز ما یقیناً دست آورد مبارزات گذشته ی همه ی ما است و میتواند بطور حتم در خدمت اهداف مبارزاتی ما در آینده برای رسیدن به آزادی؟ همه ی ما قرار گیرد.

آینده و سر نوشت سیاسی مردم ایران بنظر من بستگی به تدوین و ارائه ی آن نظرانی دارد که در مرحله ی کنونی قابل پیاده شدن در جامعه اسلام زده و عقب نگه‌داشته شده ایران باشد و بتواند نهادینه شود، تا با در نظر داشتن منافع مشترک و نیز متضاد طبقات مختلف ، امکان همکاری و یا تفکیک و توازن قوای واقعی طبقاتی را در کل جامعه؟ ایجاد کند.

در کشور مشترک ما ایران که با شیوه ی تولید سرمایه داری وابسته اداره میشود، طبقه ی زحمتکش یا بهتر بگوییم (کارگران، کشاورزان، خوش نشین ها، بیکاران، پیشه وران ، پبله وران، دست فروشان، معنادان، تن فروشان و دیگر مردم ندار و بی چیز و نیز دیگر اقشار اجتماعی) در مسیر تضاد منافع خود با سرمایه داران وابسته به سرمایه داری جهانی در چنبره ی ؟ شیوه ی تولید سرمایه داری آنهم به شکل عقب افتاده ی آن، در تلاش و مبارزه ای پیگیر هستند . به این معنا که به دلیل خصلت وابسته بودن سرمایه داری ایران و دیگر طبقات و منجمله طبقه ی کارگر یا زحمت کش، نشانی از مبارزه ی طبقاتی شکل یافته که آشکارا و با برنامه کمر به نابودی مناسبات سرمایه داری بسته باشد، نیست؟ و دورنمای آن نیز هنوز امروز برای ما؟ روشن نمیشود. خلیل ملکی استاد سوسیالیسم کاربردی در ایران با آگاهی کامل ، در ادبیات سوسیالیستی ، به جای واژه کارگر یا پرولتاریا ، واژه ی زحمتکش را برای حزب سوسیالیستی خود برگزیده بود.

می بینیم؟ که سرمایه امروز در جهان بصورت گلوبال و بدون مرز حاکم است و در شرایط امروز در جهان و بخصوص در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری، برای نمونه کشور آلمان، احزاب؟ کمونیست - سوسیالیست و سوسیال دمکراسی؟ تلاش میورزند در اینگونه جوامع به تحقق سوسیالیسم دست یابند، اما پایگاه؟ توده ای آنچنان چشم گیری ندارند و در کلیه ی کشورها در اقلیت محض؟؟؟ قرار دارند. باتوجه به این مسائل میتوان گفت که در میان ما نیز؟ افرادی از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی حضور دارند که هنوز از پشت عینک ادبیات مارکسیستی قرن نوزدهم به جهان می نگرند و هر کدام از؟ برای جامعه ی ایدال خود در ایران آینده، تصویری ارائه میدهند که با منافع فردی، گروهی و طبقاتی و یا با آرزوهای ویژه ای؟ گره خورده است.

اگر بپذیریم که جامعه ی ایران و حاکمیت کنونی به دلیل خصلت وابستگی و عدم یک دست بودن (با زیربنای اقتصادی سرمایه داری دلال و وابسته و رو بنای مذهبی قرون وسطایی)؟ در یک بن بست سیاسی- اجتماعی- اقتصادی قرار دارد و قادر به حل هیچ؟ مشکل نبوده و دارای هیچ خصلت حرکت به جلو؟ بنفع هیچ طبقه ای نیست، گزاف نگفته ایم.؟ در چنین وضعیتی برای برون رفت از این شرایط چه راه حلی بنفع اکثریت جامعه است؟ پاسخ به این مسئله؟ در بررسی وضعیت موجود در ایران نهفته است و در صدر کار مشترک ما قرار دارد.

پس از انقلاب پنجاه و هفت بدست اکثریت قریب باتفاق مردم ایران؟ بساط سلطنت برچیده شد.؟ دولت موقت با یک کودتای خزانده ساقط گردید. مذهبی ها با کسب قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؟ دولتی بنام جمهوری اسلامی تشکیل دادند که هینت حاکمه ی آن برعکس زمان شاه یکدست و یکصدا نبود و دارای فراکسیونهایی بود که با خواستههای گروهی- جناحی و طبقاتی و یا وابستگی هاشان به کشورهای غربی؟ هریک از منافع خود دفاع میکردند یا به عرصه گذاشتن؟ " جنبش سبز"، پس از سی سال از یک طرف نتیجه ی همین نبرد قدرت میان جناحهای مختلف هینت حاکمه ی مذهبی ایران است با هم و از طرف دیگر، زابیده ی عصیان مردم است در برابر این باند بازی ها و بی توجهی ها به منافع عموم ملت ایران .

چه بمشام ما مخالفین کل سیستم خوش آید یا نیاید مبارزه ی اصلی امروز میان دو جناح مسلط در هینت حاکمه ی کنونی در جریان است و میدان مبارزه نیز به خیابان کشیده شده است ، و صدای آن؟ را؟ در چهار راههای جهان نیز به روشنی میتوان؟ دید و شنید. چهره ی شناخته شده ی اول آن موسوی؟ "اصلاح طلب" امروز و نخست وزیر هشت ساله ی دوران خمینی دیروز است در برابر؟ جناح " نظامی صاحب قدرت" که هر کدام در پی حذف دیگری و کسب مطلق؟ قدرت میباشند و البته از ترس اینکه مبادا باران ببارد و سیل جاری شود،؟ هر دو جناح را با هم بشورد و غرق کند در حفظ نظام ولایت فقیه با هم متحد؟ و همسو هستند.

اگر به انقلاب 57 و پیروزی آن نگاهی کوتاه بیفکنیم در میبایم که بدون شرکت کشاورزان و بیکاران حاشیه نشینان شهرهای بزرگ که میلیونها نفر بودند؟ و حامی و هوادار اصلی خمینی شدند، انقلاب به ثمر نرسید.

در بالا صحبت از توازن قوا و قدرت کردیم، در اینجا در می یابیم که بدون داشتن قدرت پایه ای در جامعه و بدون پیوستن روستائیان و زاغه نشینان و پانین شهریها و بیکاران کفه ی ترازو به نفع خمینی سنگین نمی شد؟ این نیرو باعث آن شد که بازار دلال یعنی بورژوازی وابسته ی؟ ایران و کارگران؟ کارخانجات و بخصوص کارگران صنعت نفت را نیز به دنبال خمینی؟ بکشاند در این شرایط انقلاب اجتناب پذیر شد و به پیروزی رسید.

اگر توجه کرده باشیم می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که نه طبقه ی بورژوازی دلال و نه طبقه ی کارگر وابسته ی به صنایع وابسته ی مونتاز، هیچکدام آغازگر انقلاب 57 نبودند و در روزهای پایانی بناچار و جبر زمان به انقلاب پیوستند، البته؟ اگر آخرین میخ توسط کارگران شرکت نفت با بستن لوله های نفت به طابوت سلطنت کوبیده نمیشد، انقلاب به ثمر نمی رسید.

امروز در ایران بازاری های دلال و سرمایه داری وابسته با سپاه پاسداران مافیایی و رانت خوار؟؟ هینت حاکمه ی ایران را نمایندگی میکند که با " جنبش سبز" نزدیکی چندانی ندارد، زیرا منافع خود را از سوی این جنبش در خطر میبیند. از طرفی دیگر "جنبش کارگری" هم؟؟ بالجبار نظاره گر سرکوب جوانان و زنان و بیکاران است و در "جنبش سبز" نیز نقشی مستقیم ندارد. زیرا مشکل؟؟ بلاواسطه ی کارگران امروز نه آزادی است و نه دموکراسی بلکه ناتوانی از گذران زندگی روزمره است و چون کارخانجات به سپاه و دولت متعلق هستند و بیشتر کارگران به دولت وابسته اند، پس؟ "جنبش سبز" که از افشار متوسط جامعه میآیند، در بر گیرنده ی منافع طبقاتی قشرهای مختلف هستند. این افشار در دوران مبارزه باین نتیجه رسیده اند که می بینند با دولتی شدن هر چه بیشتر اقتصاد کشور به زیر سلطه ی سپاه پاسداران؟ و سایر نهادهای اقتصادی دولتی موقعیت اجتماعی خود را در؟ جامعه بطور کلی از دست داده اند و اقتصاد موجود قادر به جذب حتی فارغ التحصیلان؟ دانشگاهها نیست و دولت آگاهانه جوانان تحصیلکرده را به خارج از کشور راهنمایی میکند.

بنا بر این از لحاظ سیاسی پایه و زیربنای "جنبش سبز" را؟ طبقه ی متوسط جامعه ی شهری؟ تشکیل میدهد؟ و بدنبال تأمین منافع دراز مدت خود و بنای دولتی است که در جهت تحقق خواستههای سیاسی؟ اقتصادی؟ این قشر قدم بر دارد این جنبش با دموکراسی، لائیسیت و عدالت اجتماعی ارتباطی فعلا ندارد. اما اگر در آینده شرایطی پیش آید که اقتصاد متکی بر مالکیت خصوصی بر اقتصاد دولتی غلبه کند، آنوقت قشر متوسط جامعه بدنبال تحقق دموکراسی، لائیسیت و عدالت اجتماعی نیز؟ خواهد بود.

از آنجا که در ایران تاکنون هیچگونه انتخابات آزادی انجام نگرفته است نه در دوران شاه و نه در سی سال اخیر، پس این قشر متوسط و عناصر شناخته شده ی آن که حرف از آزادی انتخابات و کودتا میزند حرفی؟ پوچ و تو خالی و بدون اعتبار و سیاستی تاکتیکی است؟ در جهت انحراف افکار عمومی.

وظایف ما:

ما یعنی در اینجا نیروهائیکه بطور خود جوش پس از انتخابات در شهرهای مختلف اروپا گرد هم جمع شده ایم؟ و از افشار و طبقات مختلف هستیم؟ دارای منافع مشخص طبقاتی می باشیم.

از آنجا که؟ هینت حاکمه ی کنونی هر دو جناحش، به دلیل ماهیت واسطگی و وابستگی، قادر به تحقق منافع هیچکدام از طبقات ملت ایران نیست و در مرحله ی کنونی کارگران ایران به دلیل نداشتن آزادی و در نتیجه پایین بودن آگاهی طبقاتی و وابسته بودن به صنایع مونتاز، تنها خواستار رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی هستند و این خواستهها نیز بدون تحقق یک دولت دموکراتیک ممکن نیست، پس نزدیکترین و ممکن ترین هدف کارگران و طرفداران آنها چه در ایران و چه در خارج از کشور اگر فرض بر این باشد که تشکل مستقل هم داشته باشند، در این مرحله تحقق سوسیالیسم نیست. بماند که عده ای آنها در خارج از کشور بدون پیوند با کارگران بمبارزه طبقاتی خود وفادار و معتقدند و به آن ادامه میدهند.

بخش بزرگی از مردم ایران خواهان دگرگونی و برجیدن بساط کلیت نظام جمهوری اسلامی ایران هستند و در تظاهراتهای اخیر هم نشان دادند، اگر کارگران و قشرهای میانه ی جامعه بخواهند؟ دولتی بر روی؟ کار بیاید که جدانی دین از دولت در قانون اساسی جدیدش نهادینه شده باشد و دارای آن اندازه نیرو و توان باشند که هژمونی مبارزات را بدست بگیرند پس از سرنگون کردن حکومت فعلی، دولتی میتواند بر اریکه ی قدرت تکیه زند که از اعتبار کافی مردمی برخوردار باشد در چنین حالتی نیز؟ این دولت لائیک نمی تواند باشد؟ بلکه سکولار خواهد بود

ولی اگر هژمونی جنبش و رهبری آن بدست "جنبش سبز" موسوی و دیگران ادامه یابد جمهوری اسلامی سرنگون نخواهد شد و تنها شاید به اصلاحاتی اندکی بسود افشار میانه ی جامعه اکتفا خواهد کرد.

بنا براین برای گذر از وضعیت موجود، نیروهای جمهوریخواه و مخالف کلیت نظام، خواه سوسیالیست یا غیر سوسیالیست، مذهبی یا غیر مذهبی باید با هم به اتحاد و ائتلاف برسند، تا بتوانند قدمهای سنجیده تر و همگانی؟ با هم برداشته و تأثیر گذار شوند.

میتوان چنین ارزیابی کرد که در ایران دو دیدگاه موجود است:

اول- نیروهائیکه بحران موجود در جامعه را بحرانی صرفا سیاسی و بنیادی ارزیابی میکنند و آنرا در چار چوب نظام جمهوری اسلامی قابل حل میدانند، بلکه این نیرو معتقد است که در ایران هم بحران سیاسی و هم اجتماعی و هم اقتصادی است و ریشه ی همه ی آنها در ماهیت نظام جمهوری اسلامی است و تقلب در انتخابات هم همیشه وجود داشته و ریشه در عمق بحران سیاسی- اجتماعی و اقتصادی دارد.

دوم-؟ آن هایی که می خواهند در چارچوب نظام مبارزه کنند یعنی سیاستی که از جانب "اصلاح طلبان" تبلیغ و ترویج میشود. این گروه می گویند؟ که باید نظام جمهوری اسلامی؟ ایران را با تمام کمبودها و کاستی هایش پذیرفت و بکمک مردم، هینت حاکمه ی کنونی را؟ به انجام اصلاحات ضروری وادار کرد و می پندارند که از این طریق میتوان بر بحران سیاسی کنونی فائق آمد؟. اصلاح طلبان در صدند و نشان داده اند که اصلاحات را در چار چوب همین نظام محدود ساخته و به نتیجه برسانند و ریشه ی بحران را در ولایت فقیه و قانون اساسی موجود و ارگانهای دیگر حکومت نمی بینند.

روشن است که هر کدام از این دو نیرو دارای تاکتیک و شیوه های مبارزاتی مخصوص بخود هستند؟ که در خدمت اهداف؟ استراتژی خود قرار میدهند.

اما "جنبش سبز" بعد از انتخابات در هر تظاهرات خیابانی با شعارها و اقدامات خود هر بار از موسوی و طرفدارانش پیشی گرفت و مسئله ی زندان- شکنجه و کشتار و اعدام و؟ را به کل حکومت و رهبر آن خامنه ای؟ نسبت داد.

این روند نشان از این واقعیت دارد که مردم آگاهانه دامن به تضاد بین دو جناح حاکمیت میزنند و توانسته اند تاکتیکهای جناح؟ حاکم؟ را نسبتن به شکست بکشانند.

در بالا تذکر داده شد که در جنبش خیابانی کنونی در ایران هنوز همه ی افشار و طبقات جامعه حضور فعال ندارند که بتوانند با شیوه های مبارزاتی خود به این جنبش و پیروزی آن کمک برسانند همه ی افشار و طبقات اجتماعی مانند کارگران؟ بی کاران؟ کشاورزان؟ بازاریان- کارمندان؟ دولت و؟؟ بصورت تشکل یافته در مبارزات خیابانی؟ حضور ندارند و تا رسیدن به این مرحله هنوز باید صبر و انتظار کشید. اما آنچه که باید به آن تأکید ورزید این است که این جنبش قابل سرکوب نیست و تثبیت شده است.

با ادامه ی مبارزه و وخیم تر شدن شرایط زندگی و بالا رفتن سطح آگاهی، این جنبش عمومی احتمالان راه خود را خواهد یافت و رهبری آن؟؟ به تشکیلاتی جبهه ای که در بر گیرنده ی اکثر؟؟ افشار و طبقات جامعه که همسو باشند خواهد رسید و با پیدا کردن یک رهبری سیاسی کار آمد تا رسیدن به مقصود در مقابل رژیم خواهد ایستاد.

اما ما جمهوری خواهان که دور از ایران، از دور دستی بر آتش داریم در خارج از کشور و در محدوده ی حیظه ی مبارزاتی مان ، چگونه تشکیلاتی می توانیم سازمان دهی کنیم تا این مجموعه بتواند در خدمت استراتژی جنبش مخالف کلیت رژیم جمهوری اسلامی ایران ، قرار گیرد.??

در خارج از کشور بهر حال افراد منفرد و اسامی سازمانها؟ سیاسی و موجودیت آنها بصورت اعلامیه نشانگر فعال بودن آنهاست اما دقیقا شبیه به شرایط ایران، دارای?? دو استراتژی متضاد؟ هستند.
استراتژی نخست؟ در برگیرنده ی نیروها و عناصری است که در خدمت "جنبش سبز" متمایل به موسوی و "جنبش سبز" است و در مورد عبور از موسوی بطور دو پهلو عمل می کنند .
استراتژی دوم مرکب از افراد و عناصر دمکرات ؟ مرفقی و سوسیالیست و . . . که با کلیت نظام جمهوری اسلامی سر سازش ندارند .
یعنی هر دو استراتژی جنبش دمکراتیک خود را در خارج از کشور تشکیل داده اند.
? اولی؟ - علاوه بر جناح مغلوب حکومت که تازگی ها به خارج از کشور آمده اند ، نیرونیکه متمایل به "جنبش سبز موسوی" و هوادار "جنبش سبز" عمومی است و خود را؟ تشکیلات؟ " اتحاد جمهوریخواهان ایران" معرفی میکند .
دومی؟ نیروها و عناصری که تحت نام " جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران" گرد آمده اند که در جبهه ی هوادار؟ استقلال؟ آزادی - دمکراتیک و عدالت اجتماعی؟ ولانسیته و . . . قرار دارند . البته نیروهای ملی، ملی مذهبی طرفدار جدایی مذهب از حکومت؟?? ، هر یک با راه و رسم خود، در کنار این مجموعه قرار می گیرند.
هر دوی این نیروها دارای اساسنامه?? و مصوبات شناخته شده و تصویب شده در کنگره های خود میباشند.
ما در خارج از کشور بجز این دو گروه؟ شناخته شده چیز جدیدی نمیتوانیم درست کنیم؟ که بتواند مرکزیت افقی داشته باشد و با شیوه های دمکراتیک اداره شود.
?پیشنهاد من به این جلسه :

شکل دادن به واحد های شهری.

تشکیل فدراسیون کشوری و کنفدراسیون جهانی.

تدوین یک پلتفرم همگانی برای یک تشکیلات جبهه ای و فراگیر

فراخوان بیک کنگره ی جهانی در 6 ماه تا یکسال آینده.

انتلاف و تشکل تمامی نیروهای جمهوریخواه ؟ دمکرات ؟آزادخواه؟ لائیک ؟ سوسیالیست

? و ملی امریست ضروری،؟ تنها بوسیله ی چنین تشکلی میتوان مبارزه ی پراکنده و انسجام نیافته ی توده ها را به یک مبارزه ی همه جانبه با مضمونی دمکراتیک بدل ساخت .

چنین انتلافی که خود از افراد،گروهها و گرایش های مختلف تشکیل شده باشد، قادر است بخاطر سرشت دمکراتیک خویش بهترین برنامه ی کار را برای رفع مشکلات مبارزه در خارج و حتا داخل کشور ارائه و پیشنهاد کند و در یک کلام محتوای آنتر ناتيو حکومت آینده که قابل قبول مردم ایران باشد تبلیغ و ترویج در برابر سایر آلترناتیو های گمراه کننده است.

من فکر می کنم در کنار کارهایی که در حال انجام است یک گروه کار تشکیل شود تا واژه های سیاسی را تعریف کند و برای تصویب به جلسات عمومی ارائه دهد تا بتوان؟ آن واژه ها را با اکثریت ۴/۳ به تصویب رساند. کسانی که نظراتی غیر ۴/۳ اکثریت دارند می توانند به گروه کار واژه ها مراجعه کنند تا یا گروه کار را مجاب کنند و خود مجاب شوند؟

شاید اگر واژه ها را جمع پیشنهاد کند بهتر باشد. اما کلیدی ترین واژه ها "ملت ایران" است که باید روشن شود به چه چیزی می گوئیم ملت ایران تا بتوانیم برای پشتیبانی از آن متشکل شویم؟ و مبارزه کنیم.

پیشنهادکننده : فرید و اصغر

هلند، بیست و سوم مارس 2010

" طرح پیشنهادی ما "

سی و یک سال از عمرنگین و نکبت پار جمهوری اسلامی گذشت واپوزیسیون اش هنوز" درچه باید کرد؟" خود را درمانده نشان میدهد . اما با این وجود هراز چند صباحی ایده ای مطرح میشود و تلاشی صورت میگیرد، اما متاسفانه حاصل اش تاکنون چیزی جز شکست و منفعل شدن مبارزان نبوده است .

بهر روی، بابحرکت درآمدن جنبش مبارزاتی مردم داخل کشور ، باردیگرفعالان سیاسی خارج ازکشور، برای اینکه به رسالت خود عمل کرده باشند ، بنا به فراخور حال خود، به تکاپو افتاده وراه حلهایی جهت تلاش در امردخالتهگری (1) و حمایتگری (2) میدهند.

ازآنجائیکه جمع بسیارکوچک ما هم،مجموعه ایی ازاین جمع بیشمارمیباشد،خود رامسنول میدانیم تا نقطه نظراتمان را برای پاسخ به سنوال نچندان دشوار" چه بایدکرد؟" ارایه دهیم .

بدیهی است که جهت پاسخ به این سنوال ، ابتدا باید طرح صورت مسئله شود . تابتوان براین اساس ، بعلاوه دانش آن ، به پاسخ مناسب رسید . اما ازآنجائیکه تفاوت نظرهای بسیاری بین طیفهای مختلف وجود دارد ، بسیارمناسب وضروری است که ابتدا به برخی ازپرسشهای

اساسی برای درک بهتر از مسایل و تفاهم بیشتر، به آن پاسخ داده شود. چرا که اگر در پاسخ به این سنوالات ابتدایی و اساسی تفاهمی نباشد، به احتمال بسیار زیاد، در راه کار هم تفاهمی بوجود نخواهد آمد. از اینرو، ما با طرح سنوال، ضمن ارایه پاسخها و نتیجه گیریهای خود، در انتها مفاد پیشنهادیمان را برای ایجاد همبستگی فراگیر بیان میکنیم، تا در صورت داشتن اختلاف نظریا دیگر فعالان، به بحث و مناظره بپردازیم.

1_ وظیفه ما بعنوان فعالان سیاسی مخالف چیست؟

پاسخ ما: وظیفه هر فعال سیاسی با هرنگرشی، فراهم آوردن شرایط تحقق خواست و اهدافش میباشد و بدیهی است که فعال سیاسی که خود را مخالف کلیت نظام جمهوری اسلامی میداند، وظیفه اش فراهم آوردن شرایط برچیده شدن آن است؛ و کلیه سیاستهای مبارزاتی خود را بر تحقق این مهم بکارمبیرد. و بالطبع از هرگونه اقدامی که در جهت تقویت نظام باشد، پرهیز مینماید.

2_ برای برچیدن نظام چه اقداماتی میباید صورت گیرد؟

پاسخ ما: 1_ ایجاد تشکیلات 2_ داشتن برنامه اجرایی برای جلب اعتماد و حمایت مردم 3_ سازماندهی مردم برای پیشبرد مبارزات از طرق ممکن در داخل و خارج از کشور 4- جلب حمایت مجامع بین المللی برای تسریع در پیشبرد امر مبارزاتی.

3_ برای ایجاد تشکیلات چه باید کرد؟

پاسخ ما: تشکیلاتی کارساز است که قدرتمند باشد و برای آنکه چنین تشکیلات قدرتمندی ایجاد شود:
الف: داشتن نیروی قابل توجه، ب: داشتن منابع مالی مناسب، ج: داشتن طرح و برنامه اجرایی که بتواند هدف یا اهداف را محقق کند، از ضروریات است.

4_ چه برنامه ایی موجب خواهد شد تا جلب اعتماد و حمایت مردم را به همراه داشته باشد؟

پاسخ: برنامه ایی که بتواند به روشنی اثبات نماید که با اجرا درآمدن آن برنامه، خواسته های مردم محقق میشود.

5_ خواسته های مردم در این برهه از زمان چیست؟

پاسخ ما: خواست مردم بر محور آزادی و دموکراسی، عدالت طلبی، رفاه و امنیت است.

6_ آیا در شرایط کنونی طیف یا گروه از اپوزیسیون مخالف وجود دارد که بتواند به تنهایی، یا با اتحاد با طیف همسو خود، رهبریت مبارزات را بعهده گیرد؟

پاسخ ما: نه تنها وجود ندارد، بلکه اگر هم وجود داشت، نباید بدون دیگر طیفهای فکری و طبقاتی رهبریت مبارزات را بدست بگیرد. چراکه اولاً یکی از اصلی ترین محور مبارزات بر مبنای آزادیخواهی است. و بالطبع اگر آن نیرو آزادیخواه باشد، میبایست فضای مشارکت برای دیگر آزادیخواهان را در رهبری مبارزات، در قالب شورای رهبری، با رعایت اصول اتحاد پایدار، فراهم نماید. ثانیاً: باتوجه به مشترک بودن خواست آزادیخواهی در بین مردم و نیروها، خارج از اصول مبارزاتی و منطق خواهد بود، اگر کلیه بار و مسئولیت مبارزات، بدوش یک گروه یا طیف خاص قرارگیرد.

7_ برای آنکه بتوان اتحاد فراگیری را برای تحقق مطالبات مردم بوجود آورد، چه مواردی را برای وجه اشتراک نیروها، میتواند قرارگیرد؟

پاسخ ما: آنچه که میتواند تسریع کننده این اتحاد باشد، مبنای حداقلی است؛ و بر این اساس، منطقی ترین موردی که میتواند کلیه نیروهای فکری و طبقاتی را در کوتاه ترین زمان ممکن، حول محور آن متحد نماید **برقراری تضمین شده آزادی سیاسی در هر شکل از نظامهای سیاسی منتخب مردم است**. چراکه اساس تحقق خواسته های بحق مردم، در برقراری آزادی سیاسی محقق میشود. در واقع برقراری **تضمین شده آزادی سیاسی**، پیش شرط تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی، پیشرفت، رفاه و امنیت و... است. از اینرو، ما حداقل ترین بند برای ایجاد همبستگی فرا گروهی را به شرح ذیل پیشنهاد میکنیم. و بقیه موارد را به خواست و انتخاب آزاد مردم در فردای ایران واگذار میکنیم. چرا که ما در شرایط کنونی، نه نمایندگی از مردم را داریم و نه میتوانیم خواست و باورهای خودمان را به آنان تحمیل کنیم.

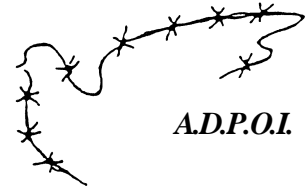
1_ برقراری و پایداری آزادی سیاسی ، درهر شکل از نظامهای سیاسی منتخب مردم .

آنچه مسلم است وقتی صحبت از برقراری آزادی سیاسی میشود، بدین معنا است که برای برقراری ، از سد هر نیرویی که مانع تحقق آزادی است ، باید گذشت ؛ و بدیهی است که برجیده شدن حاکمیت ضدملی و ضدمردمی حاکم بر کشور، از ضرورتها بشمار میرود. ضمن آنکه کلمه پایداری نیز ، مفهوم تضمین آزادی سیاسی را برای همه ایرانیان ، بعنوان پیش شرط تحقق دموکراسی و ثبات و امنیت کشور و خواستههای مردم را بیان میکند ، که میباید تامین شود .

درواقع این بند مهمترین بند برای ایجاد انگیزه و ترغیب برای همبستگی است ، که تنها از عهده آزادیخواهان برمیآید و آزادیخواه به اشخاصی اتلاق میشود که به حقوق آزادی سیاسی طیفهای مختلف فکری و طبقاتی باور داشته باشد .

تلفن 0031-6 44177008 ایمیل pilad_javan@hotmail.com اصغر :

- (1) _ دخالتگری برپایه فراهم آوردن شرایط برای تحقق هدف یا اهداف میباشد و نقش تعیین کننده ای را در سیاستگذاریهای مبارزاتی دنبال میکند . ازاینرو ، هرآنچه که لازمه تحقق هدف یا اهداف است رابا توجه به شرایط و امکانات دنبال و با اجرا میکند ؛ و حمایتگری جز تفکیک ناپذیر دخالتگری میباشد.
- (2) _ حمایتگری ، صرفا درچارچوب برگزاری آکسیونها و بیانیه های اعتراضی و درخواستهای حقوق بشری محدود میشود. درچنین وضعیتی نقش تعیین کننده را دخالتگری که در عرصه سیاست قدرتمند است ، ایفاء میکند و حمایتگردنباله رو وقایع است ؛ و چه بخواند و چه نخواهد درواقع بسود آن گروه دخالتگر قدرتمند گام بر میدارد.



هم گامان عزیز؛

ضمن سپاس از شرکت شما در کارزار «نه به جمهوری اسلامی ایران» ذکر چند نکته را در آغاز این سمینار بی فایده نمی بینیم. در برنامه انجمن ما از روز تاسیس خود؛ سال هزار و نه صد و نود و پنج؛ در پاریس، می خوانیم

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تشکلی است بر پایه اعتقاد به آزادی های بی قید و شرط سیاسی و مدنی و مبارزه علیه هر گونه شکنجه، سرکوب و اعدام در ایران.

این انجمن با یادآوری دوران سیاه سلطنت و تاکید بر ضرورت افشای هر چه وسیع تر جمهوری اسلامی در تمامیت آن هدف های زیر را در چهارچوب فعالیت های خود قرار می دهد:

- 1- مبارزه برای آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران.
 - 2- مبارزه علیه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان خود. واکنش فوری نسبت به تمامی موارد دستگیری، شکنجه و یا اعدام و نیز مقابله منظم با سیاست ها و تصمیمات سرکوبگرانه و در این راستا افشاکاری علیه نظام قضائی جمهوری اسلامی و قوانین جزائی مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر.
 - 3- اقدام برای بسیج و بیداری وجدان جهانی در راستای برپائی محکمه ای که جنایات جمهوری اسلامی در زندان های ایران مورد دادرسی و قضاوت قرار دهد.
- انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تلاش برای استفاده از کلیه اهرم ها و امکانات موجود در جهان و نیز بسیج همه توانائی ها و ظرفیت های جامعه ایرانیان مقیم خارج از کشور را جهت برآورده کردن اهداف خود ضروری می بیند.

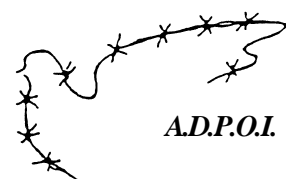
با مرور آنچه در نه ماه گذشته بر مردم ایران گذشته است و با نگاهی به آنچه همین امروز بر مردم سراسر کشور می گذرد، بر این باوریم که هیچ یک از خواسته های متعارف مردم سراسر ایران و انجمن ما برای استقرار آزادی، برابری و عدالت، در چهارچوب یک دولت ایدئولوژیک، قابل دست یابی نمی باشند. هم از این روست که امروز انجمن ما نفی نظام جمهوری اسلامی ایران؛ در تمامیت آن را؛ به مثابه پیش شرط استقرار آزادی و عدالت در ایران، تلقی می نماید. ما بر این باوریم که برای به عقب نشاندن جمهوری اسلامی ایران و کند کردن ماشین سرکوب این نظام، ایجاد کارزاری سراسری از همه شخصیت های حقوقی و حقیقی؛ که شرط تحقق خواسته های خود را نفی تمامیت این نظام می دانند؛ با افشای هماهنگ و سراسری جنایات سی و یک ساله این نظام در انظار مردم سراسر جهان و استمداد از «وجدان جهانی» جهت به عقب راندن جمهوری اسلامی ایران، موثر خواهد افتاد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه یکم فروردین ماه هشتاد و نه

adpoi@hotmail.fr

<http://www.adpoi.blogspot.com/>



پیشنهاد ما در شکل سازمانیابی همگامی

همگامان عزیز؛

انجمن ما با شعار «نه به جمهوری اسلامی ایران» و در افشای جنایات سی و یک ساله جمهوری اسلامی ایران دست یاری به سوی شخصیت های حقیقی و حقوقی آزادیخواه و خواهان نفی تمامیت نظام جمهوری اسلامی ایران، در سراسر جهان، دراز می کند.

در شرایط خطیر ایران و در جهت تداوم و گسترش یک کارزار مستمر در هر چه کند تر کردن ماشین سرکوب مداوم در سراسر ایران، ایجاد فدراسیون هایی از افراد و تشکل های آزادیخواه، دموکرات و مساوات طلب ایرانی که برای تحقق خواسته های خود نفی این نظام را شرط لازم می شمارند، نه تنها ضروری بلکه ممکن و به روز می باشد.

ما بر این باوریم که شرط استمرار و گسترش این همگامی، خودکفائی و استقلال تشکل ها و افراد شرکت کننده در آن می باشد. اما این عدم تمرکز بدون حداقلی از سازماندهی جهت هماهنگی ناممکن خواهد بود. از نظر ما ایجاد فدراسیون هایی از آزادیخواهان و تشکل های دموکراتیک باورمند به نفی تمامیت حاکمیت مذهبی ایران در هر محل، ممکن و موثر می باشد. ایجاد فدراسیون هایی جهت افشای جنایات جمهوری اسلامی و لزوم نفی تمامیت این نظام بمثابه پیش شرط تحقق هر یک از خواسته های ما، ضامن همکاری نزدیک فدراسیون ها در هر کشور و رعایت استقلال حقوقی هر یک از تشکل ها و افراد شرکت کننده در هر یک از این فدراسیون ها، خواهد بود.

همچنین ما بر این باوریم که ایجاد هماهنگی بین این فدراسیون های کشوری از طریق ایجاد کمیته هماهنگی متشکل از نمایندگان این فدراسیون ها، در یک «کنفدراسیون سراسری» میسر خواهد گردید. از نظر ما این کنفدراسیون جهانی از یک سو در افشای هر چه موثرتر جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر تبلیغ و ترویج حداقل خواسته های همگامان برای فردای ایران، گام های مشترک و موثرتری بر خواهد داشت.

پیشنهاد دیگر ما در راستای تداوم این حرکت

همگامان گرامی؛

همچنین انجمن ما در راستای تداوم سازمانیافته این همگامی و در تداوم تحقق اهداف این سمینار پیشنهاد می کند که برگزاری سمینار و راهپیمایی اعتراضی در سالگرد خیزش بیست و سوم خردادماه سال جاری، در روزهای شنبه دوازدهم ژوئن و یکشنبه سیزدهم ژوئن در شهر پاریس، در دستور کار این اجلاس قرار گیرد تا این طرح رسماً مورد بحث، بررسی، همفکری، تکمیل و نهایتاً تصویب همگامان قرار گیرد. انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه ششم فروردین ماه هشتاد و نه

- تشکر از این اقدام:

دوستان، رفقا، من مجید هستم از آمستردام، خدمت همه شما سلام عرض می کنم و سال نوی موفقیت آمیز، سرشار از تندرستی و بهروزی را برایتان آرزو می کنم، حقیقتاً از دوستانی که چنین گام وحدت بخش و امیدوار کننده را برداشته اند به سهم خودم سپاسگزاری می کنم،

- آلترناتیو دموکراتیک با جهت گیری سوسیالیست بستر رهایی جامعه ما :

تشکیل یک بلوک متحد دموکراتیک با جهت گیری سوسیالیستی از آرزوهای دیرینه من بود و مدت هاست در هر فعالیتی که با دوستان هلند داشته ام آن را در گفته ها و نوشته ها بیان کرده ام، این بلوک دموکراتیک با جهت گیری سوسیالیستی از حلقه های اصلی رهایی خلق های ما و ملت ماست. کشور ما هر چقدر هم دچار تغییر و تحولات بشود، نهایتاً از طریق یک آلترناتیو دموکراتیک با جهت گیری سوسیالیستی مسیر رهایی اش هموار خواهد شد،

- ضرورت شرکت همه گرایشات خلق در مسیر رهایی:

مسیر رهایی کشور ما و خلق های زحمتکش ما، متحداً و با شرکت همه مدافعان حقوق طبقات زحمتکش و کارکن امکان پذیر است و هیچ گرایش و جریان و حزب و سازمانی قادر نیست به تنهایی از عهده آن بر بیاید و اگر هم چنین اتفاقی بیافتد مجدداً استبداد و لاجرم استثمارگری بازتولید خواهد شد، بنابراین برای هموار کردن این مسیر ما اجتناب ناپذیر هستیم که با انعطاف پذیری و صبر و بردباری با هم کار کنیم، و از تنگ نظری ها، خودپرستی ها و خودمحوری ها پرهیز کنیم،

- عقل و خرد جمعی درجه حقانیت و اصولی بودنش زیاد تر از عقل فردی و سازمانی است.

ما دوره ای گذرانده ایم که هر جریانی و گرایشی خود را حق مطلق می دانست و بالطبع دیگری ها را به درجاتی غیر محق و یا کمتر محق، این امر شاید ناشی از فرهنگ مطلق بینی که در جامعه ما تاریخی دیر پا دارد ناشی می شود، در حالی که برای کار مشترک، هماهنگی و

همکاری و همگامی، باید به این امر باور بکنیم که همه حقانیت تنها در ما و مواضع ما متمرکز نشده است، بلکه عقل و خرد جمعی درجه حقانیت و اصولی بودنش زیاد تر از عقل فردی و سازمانی است. در کار مشترک جمعی باید به این امر تاکید کنیم که همه ما نسبی و خطاپذیر هستیم، و هر چقدر جمع مان آگاه تر و گسترده تر و ساز و کار های تصمیم گیری دموکراتیک تر باشد به مواضع و راه حل های جامع تری خواهیم رسید.

- کار مشترک یک کار تاکتیکی نیست بلکه یک کار استراتژیک است

برای شخص بنده این چنین امری یک امر تاکتیکی نیست، به این ترتیب که جمع را وسیله و نردبان پیشبرد اهداف خود نمایم و در درون جمع به دنبال تعقیب استراتژی خود باشم. متأسفانه این یک سلیقه شناخته شده در جامعه ماست و انسان از این نظر وارد هر کار مشترک جبهه ای که می شود باید مراقب باشد تا اتوریته طلبی های حقیر جبهه مشترک و بلوک های متحد را از درون متلاشی نکند. **کار مشترک با نیروهای مدافع حقوق و مصالح توده های زجمتکش برای من نه یک امر تاکتیکی، بلکه امری تماماً استراتژیک است.** اگر می خواهیم جامعه مان و مردمان از همه ستم ها رها بشوند باید یاد بگیریم که برای همیشه آینده جامعه مان کار مشترک کنیم.

- بستر کار مشترک هم بستر تاثیر گذاری است. و هم بستر تاثیر پذیری:

من حقیقتاً کار مشترک نمی کنم که اعتقاد و ایدئولوژی من در جمع حاکم شود، بلکه کار مشترک می کنم که مردمان از ستم ها رها شوند، پدری و مادر که از فرط خستگی و استثمار شرمنده فرزندان شان هستند، مادری که برای مداوای بچه اش پول طبیب و بیمارستان ندارد، مادری که برای رهایی فرزند بیگناه اش در جلوی زندان می خوابد و آخر سر هم خبر مرگ اش را می شنود، دختری که از فرط استثمار زندگی اش قربانی هوس ها می شود. درد ها در جامعه ما بی انتها و واقعی و جانفرساست. از این نظر کار مشترک بین نیرو های مدافع مصالح توده ها یک کار استراتژیک است

اما یکی از لوازم این چنین امری این است که به این امر باور داشته باشیم که در جمع هم بستر تاثیر گذاری هست و هم بستر تاثیر پذیری، یعنی همه ما هم امکان اصلاح کردن داریم و هم امکان اصلاح شدن. دومین لازمه کار مشترک مداوم، این است که در اینجا حقوق و نظر همه محترم باشد، نه کسی تحقیر کند و نه کسی تحقیر شود

- لاییک بودن کار مشترک جبهه ای:

در کار مشترک لازمه دیگری نیز وجود دارد که مهم تر از اینهاست و آن هم این است که در هر بلوک و جبهه که از نیرو ها و گرایشات متعدد شکل می گیرد، باید روح حاکم بر روابط و مناسبات درون آن لاییک باشد، این نه تنها برای کار جبهه ای مصداق دارد بلکه هر دولت مردمی که در آینده شکل می گیرد باید دولت لاییک باشد و به هم ایدئولوژی ها و عقاید و مسلک ها با دیده واحدی بنگرد. این برای جامعه ما که عقاید و مذاهب و فرهنگ ها و قومیت ها متعدد هستند ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

از شکست نباید ترسید، بلکه از تکرار اشتباهات باید واهمه داشت.

من بار ها از این ور و آن ور شنیده ام که، گفته می شود، که مگر کار های این چنینی در گذشته به کجا انجامیده. این کار هم عاقبت شکست می خورد و نتیجه بخش نیست. به گمان این چنین کسانی از دیالکتیک رهایی جامعه ای که قرن ها زیر استبداد و استثمار و ستم گری زیسته است بی اطلاع هستند. برای رهایی جوامع ما هیچ راه معجزه گونه ای وجود ندارد به جز تحول از درون و متکی بر نیروی مشترک همه نیرو های توده ها، ما نباید به استقبال شکست برویم و باید همه روش های ممکن را به کار بگیریم که کارمان به نتیجه برسد. اما اگر شکست خوردیم، به این امر باور داشته باشیم که دوباره بلند خواهیم شد. در هر شکستی ما درس هایی را یاد می گیریم و در کار مشترک بعدی آن ها را به کار می بندیم و این چنین مسیر رهایی جامعه ما قدم به قدم هموار می شود

از مطالبات اقتصادی توده ها غافل نشویم:

من بند بند " مبانی تلاش های مشترک و وظایف ما" را خوانده ام و روی آنها دقت کرده ام. من تقریباً همه موارد را قبول دارم، اما معتقدم که در آن:

اولاً نسبت به مطالبات اقتصادی توده های مردم کم توجهی شده، و بند ها غالباً در کادر مبارزه ضد استبداد و آزادیخواهانه توده های مردم مطرح شده و نه در کادر آزادیخواهانه و برابری طلبانه. بدون تردید 80 درصد از جامعه ما از استثمار و غارت ثروت ها رنج می برند. بخش بسیار زیادی از توده مردم آن چنان شب و روز به دنبال برآورده کردن مایحتاج اولیه خود می دوند که هرگز مجالی برای فکر کردن نمی یابند. در حالیکه ثروت های جامعه ما

غارت و در راستای سرکوب خود خلق های ما به کار گرفته می شود، در حالیکه ثروت های جامعه ما برای گسترش استراتژی ارتجاعی و طالبانی گونه رژیم در کشور های دیگر به کار گرفته می شود، در حالیکه بازار های کشور مادر راستای افزودن بر سرمایه های افسانه ای آخوند سرمایه دار ها و ژنرال های سیاه و بسیج ، تماما توسط کشور هایی مانند چین اشغال می شود و صنایع داخلی از بین می روند و کارگران دسته دسته بیکار می شود و در صد بیکاری نیروی کار از 25 در صد هم بالا می رود ، ما صرفا نمی توانیم تلاش های مشترک مان را صرفا در کادر ضد استبدادی و آزادیخواهان محدود کنیم. لذا من پیشنهاد می کنم :

- 1- مطالبات اقتصادی توده های محروم را باید ، به میانی تلاش های مشترک مان اضافه کنیم.
 - 2- هر جا از برابری طلبی حرفی به میان آمده باشد ، باید برابری اقتصادی را نیز منظور کنیم
 - 3- برابری همه هموطنان در برخورداری از ثروت های ملی و فراهم کردن اسباب برخورداری آن ها
 - 4- برخورداری از درمان و تحصیل رایگان
 - 5- گرچه من معتقدم که ما باید از دادن شعار های بی پشتوانه پرهیز کنیم اما نباید نسبت به غارت و استثمار و اختناق وسیع جهانی که توسط نظام امپریالیستی حاکم بر جهان صورت می گیرد غافل شویم.
 - 6- برابری حقوقی گرایشهای جنسی را حذف کنیم و به جایش برابری کامل جنسیت های انسانی در عرصه های مختلف، اضافه کنیم .
- با تشکر از همه شما

نقد چپ به نشست هامبورگ

در پی بحران سیاسی که سرپای نظام سرمایه داری اسلامی را فرا گرفت، افراد و محافل چپ در خارج از ایران با این پرسش روبرو گشتند که چمگونه و تحت چه عنوانی باید فعالیت کنند تا استراتژی چپ را در جامعه تقویت کنند؟ اگرچه «چپ» مفهومی گسترده و قابل تعبیر و تفسیر است، منظور ما در اینجا آن بدیلی است که باید از درون مبارزات تمامی انسانهایی که بطور رادیکال با سرمایه داری جهانی و از جمله تمامیت رژیم حاکم بر ایران مبارزه می کنند، ساخته شود. سرنگونی رژیم سرمایه داری اسلامی از طریق انقلاب اولین شرط برای ساختن و شکل گیری بدیل سوسیالیستی است.

پاسخ ما به این پرسش، «چه نوع فعالیتی در خارج از ایران به شکل گیری چنین بدیلی کمک می کند؟» فعالیت با هویت مستقل چپ است. ما بر آنیم که شرایط مادی در جامعه به نفع چپ است. اگر مبارزات مردمی در ایران رادیکالیزه نمی شود، مقاومت سیاسی ما در مقابل لشکرکشی های لیبرالی و رفرم طلب در خارج از ایران با سختی بسیاری همراه می شود و برای طرح شعار سرنگونی رژیم با مشکلات زیادی روبرو می بودیم. گواه این مدعا اولین روزهای اعتراض ایرانیان خارج از کشور است. اما شرایط سیاسی، ذهنی و فرهنگی به نفع چپ نیست. به باور ما فعالیت چپ ها باید به قصد برهم زدن توازن قوای سیاسی، ذهنی و فرهنگی موجود در جهت افق و بدیل سوسیالیستی جامعه صورت بگیرد.

اما بسیاری از رفقای چپ که در کانون ها، انجمن ها و نهادهای لیبرالی و یا دمکراتیک فعال هستند بر این باور اند که باید کماکان با همان شکل و محتوای سابق به فعالیت ادامه داد. استدلالی که این رفقا ارائه می کنند عمدتاً از این قرار هستند:

- مبارزات مردم ایران برای خواسته های دمکراتیک است، پس ما هم باید شکل و محتوای مبارزاتی دمکراتیک را انتخاب کنیم.
- دمکراسی سیاسی و مدنی یک مرحله ضروری در پیشرفت به سمت سوسیالیسم است. پس در این مرحله ما نباید به دنبال خواست حداکثر خود باشیم.
- چپ پروژه های شکست خورده است و ایجاد دافعه می کند، تحت عنوان چپ نمی توان در بین ایرانیان فعالیت کرد.
- تضاد جامعه ایران نه کار با سرمایه بلکه سنت و مدرنیته است.
- چپ مفهومی گسترده است که بخودی خود روشنگر نیست.

استدلال های دیگری هم وجود دارند که کمتر به بیان می آیند:

- فعالیت تحت عنوان چپ باید در جهت تحزب کمونیستی و ایجاد حزب پیشاهنگ باشد.
 - انجمن ها، کانون ها و دیگر نهادها، محمل هایی دمکراتیک برای جذب نیرو در جهت ساختن حزب هستند.
- پرداختن به هر یک از این استدلال ها فرصت جداگانه ای می طلبد. اما دو مشکل اساسی که در نگاه این رفقا وجود دارد، یکی این است که تحت عنوان «کار اجتماعی و فعالیت توده ای» به وجه سیاسی مبارزه در خارج از ایران کم بها می دهند و به تمامی در جنبش جاری حل می شوند. آنها فراموش می کنند، آنچه ایرانیان سیاسی مقیم خارج، از چپ تا راست، انجام می دهند تقویت یا تضعیف یک گرایش یا صفت بندی سیاسی است؛ که خود انعکاسی از جدال های اجتماعی درون جامعه ایران است. اگر سه گرایش سیاسی زیر را تأثیرگذارترین گرایش های سیاسی در جامعه ایران بدانیم، خارج از ایران نیز محل انعکاس، صفت بندی و یا شکل گیری شفاف این گرایش های سیاسی اصلی در جامعه است:
- 1- رفرمیست ها (حکومتی و غیر حکومتی). این ها پراگماتیست سیاسی هستند که به هیچ تغییر، تحول و دگرگونی باور ندارند. آنها تنها خواهان ترمیم نظام سیاسی فعلی هستند. انواع لابیست ها، مزدبگیر ها، کارچاق کن ها، دلال های سیاسی و جاسوس ها جزو این دسته هستند.
 - 2- لیبرال های ایرانی که در حوزه نظر خواهان دولت مدرن، دمکراسی بورژوازی و اتکا به سازمان های حقوق بشری هستند، ولی در عمل همانطور که تاریخ معاصر ایران بطور واضح نشان میدهد، همیشه زیر عیای دین احساس امنیت بیشتری می کنند.
 - 3- چپ ها (گرایش های گوناگون کمونیستی، مارکسیستی، مارکسیستی لنینیستی، کارگری و آنارشستی)

این سه گرایش سیاسی در شکل احزاب و سازمان های سیاسی از یک طرف و افراد و محافل از طرف دیگر بروز علنی پیدا می کنند و با یکدیگر نیز تداخل و مراوده دارند.

ما فکر می‌کنیم در دوره کنونی مبارزات مردم ایران اگر نمی‌خواهیم منتظر اراده تاریخ بمانیم، باید گفت‌مان و اتحاد عمل چپ را در جامعه تولید کنیم، گرایش سیاسی فرودستان را در جامعه تقویت و شفاف سازیم و پاسخ مناسب و ویژه‌ی خود را برای فرا رفتن از مناسبات سرمایه‌داری پیدا کنیم. در غیر این صورت فعالیت سیاسی چپ تحت عناوین «لیبرالی-دمکراتیک» از یک سو حل شدن و دنباله‌روی از دو گرایش غیر چپ در جامعه ایران و صف‌بندی‌های خارج از کشوری آنها است و از سوی دیگر کمک مستقیم به آلترناتیوهای لیبرالی و اصلاح طلبی در جامعه می‌باشد.

مشکل دوم که رفقای ما به آن گرفتار هستند، نگاه مکانیکی و ابزارگرایانه است که به قدرت، به انسان‌ها و روابط مابین آنها دارند. آنها می‌خواهند تحت پوشش فعالیت به اصطلاح دمکراتیک در این گونه نهادها، آنها را سرخ کنند. دوستان ما ابتدا در نهادی که ایدئولوژی و برنامه لیبرالیسم "آزادی‌خواهانه" بر آن حاکم است پا می‌گذارند و بعد (به قول خودشان) اینجا و آنجا با طرح شعاری رادیکال که بنظر این رفقا تنها «سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران» می‌باشد، شعاری که ۳۰ سال پیش رادیکال بود و امروز برای همه بغیر از موسوی و کروبی امری عادی گشته است، سعی می‌کنند آن تشکل لیبرالی را به نهادی برابری طلب و عدالت خواه تبدیل کنند. مبارزه طبقاتی جای خود را به معماری طبقاتی می‌دهد و مبارزه سیاسی تبدیل به داد و ستد سیاسی می‌شود. رفقا منافع طبقه کارگر، زحمتکشان و تهی‌دستان را به فراموشی می‌سپارند و کشتی خود را بر از اجناس "آزادی‌خواهانه" می‌کنند و بعد فرار است به اراده، نیت و صداقت این رفقا از درون آن کالاهای در حین راه برابری و همبستگی بیرون تراود. این رفقای چپ ما که اکنون مخالف حرکت مستقل چپ می‌باشند، با خرسندی از این که خود و رفقای تشکیلاتی‌شان برگزار کننده یا سازمان‌دهنده حرکت‌های عمومی هستند، منتظر زمانی می‌باشند که بشود علناً با صدای چپ حرف بزنند و عمل کنند. در این نگاه که مخصوص چپ سنتی است، ساختن جهانی بهتر، امری از بالا، اراده گرایانه، دولتی و با اقدامات مهندسی است. در این نگاه به انسان‌ها و روابط بین آنها و طبعاً به طبقات اجتماعی همچون شیئی نگریده می‌شود که می‌توان آنها را جابجا یا بالا و پایین کرد تا با رشد نیروهای مولده سوسیالیسم جوانه بزند و سبز شود. در این نوع نگاه به سوسیالیسم، جایی برای مشارکت مستقیم انسانها و طبقات اجتماعی به منظور آفریدن روابط انسانی جدید وجود ندارد.

در اینجا باید یادآور شویم که هستند فعالان سیاسی چپ که صادقانه در این گونه انجمن‌ها فعالیت می‌کنند ولی از آنجا که در باره چپ و سوسیالیسم، دچار انواع و اقسام مسائل حل نشده نظری و سیاسی هستند و از طرف دیگر به درازای عمر تبعید در خارج از ایران زیر بمباران ایدئولوژیک راست بوده‌اند، فعالیت تحت عنوان چپ را بی فایده می‌بینند. اگر چه ما فکر می‌کنیم ایستادن در پوزیسیون (موضع) چپ در جامعه، در درجه اول ناشی از گرایش، جایگاه و اهداف طبقاتی مشخصی است که هر فرد خود را با آن تعریف می‌کند. ولی از طرف دیگر نقش سردرگمی‌های نظری و سیاسی را ناچیز نمی‌شماریم و به کجکاری چپ‌ها برای پاسخ‌گویی به این معضلات نظری و معرفتی تأکید می‌کنیم و از تمام کسانی که در این موارد می‌توانند ضمن مبارزه نظری با انواع و اقسام دیدگاه‌های راست و لیبرالی به تقویت موضع چپ در جامعه ایران کمک کنند، خواهان تلاش بیشتری هستیم.

فعالان چپ خارج از ایران، اگر مبارزه اجتماعی داخل و جایگاه آن در منطقه و جهان را در نظر بگیرند و از منظر فرودستان جامعه، کارگران، زنان، زحمتکشان، تهی‌دستان، ملیت‌ها و تمامی آنهایی که بحساب نمی‌آیند، حرکت کنند، باید از یک طرف بر بی‌آینده بودن طرح‌ها و نقشه‌های لیبرالی چه از درون نظام و چه بیرون از آن پای فشارند و از طرف دیگر به تولید یک گفت‌مان چپ از طریق گفت‌وگو در یک پروسه همکاری مبارزاتی به دور از خود مرکز بینی و سکتاریسم به جامعه ایران یاری رسانند. علیرغم شکست‌ها و پیروزی‌های چپ در سراسر جهان، خواست برچیدن بساط استثمار، نابرابری، بی حقوقی و روابط سرمایه‌داری همیشه وجود دارد. چرا که واقعیت استثمار، تبعیض، جنگ و بی‌حقوقی وجود دارد. ما فکر می‌کنیم نقد رادیکال سرمایه‌داری نزد چپ است. دیدگاه‌های دیگر یا اساساً خواهان برچیدن مناسبات سرمایه‌داری نیستند و یا این امر را به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌کنند. گام برداشتن بسوی آینده هیچ تضمینی به‌جز سلامت پراکسیس امروز ما ندارد.

جمعی از چپ‌های شهر کلن

هم گامان عزیز؛

ضمن سپاس از شرکت شما در کارزار «نه به جمهوری اسلامی ایران» ذکر چند نکته را در آغاز این سمینار بی فایده نمی‌بینیم. در برنامه‌ء انجمن ما از روز تاسیس خود؛ سال هزار و نه صد و نود و پنج؛ در پاریس، می‌خوانیم

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تشکلی است بر پایه‌ء اعتقاد به آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی و مدنی و مبارزه علیه هر گونه شکنجه، سرکوب و اعدام در ایران.

این انجمن با یادآوری دوران سیاه سلطنت و تأکید بر ضرورت افشای هر چه وسیع تر جمهوری اسلامی در تمامیت آن هدف‌های زیر را در چهارچوب فعالیت‌های خود قرار می‌دهد:

- 1- مبارزه برای آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران.
- 2- مبارزه علیه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان خود. و اکنش فوری نسبت به تمامی موارد دستگیری، شکنجه و یا اعدام و نیز مقابله منظم با سیاست‌ها و تصمیمات سرکوبگرانه و در این راستا افشاکاری علیه نظام قضائی جمهوری اسلامی و قوانین جزائی مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر.
- 3- اقدام برای بسیج و بیداری وجدان جهانی در راستای برپائی محکمه‌ای که جنایات جمهوری اسلامی در زندان‌های ایران مورد دادرسی و قضاوت قرار دهد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تلاش برای استفاده از کلیه اهرم ها و امکانات موجود در جهان و نیز بسیج همه توانائی ها و ظرفیت های جامعه ایرانیان مقیم خارج از کشور را جهت برآورده کردن اهداف خود ضروری می بیند.

با مرور آنچه در نه ماه گذشته بر مردم ایران گذشته است و با نگاهی به آنچه همین امروز بر مردم سراسر کشور می گذرد، بر این باوریم که هیچ یک از خواسته های متعارف مردم سراسر ایران و انجمن ما برای استقرار آزادی، برابری و عدالت، در چهارچوب یک دولت ایدئولوژیک، قابل دست یابی نمی باشند. هم از این روست که امروز انجمن ما نفی نظام جمهوری اسلامی ایران؛ در تمامیت آن را؛ به مثابه پیش شرط استقرار آزادی و عدالت در ایران، تلقی می نماید. ما بر این باوریم که برای به عقب نشاندن جمهوری اسلامی ایران و کند کردن ماشین سرکوب این نظام، ایجاد کارزاری سراسری از همهء شخصیت های حقوقی و حقیقی؛ که شرط تحقق خواسته های خود را نفی تمامیت این نظام می دانند؛ با افشای هماهنگ و سراسری جنایات سی و یک ساله این نظام در انظار مردم سراسر جهان و استمداد از «وجدان جهانی» جهت به عقب راندن جمهوری اسلامی ایران، موثر خواهد افتاد

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه یکم فروردین ماه هشتاد و نه

adpoi@hotmail.fr

<http://www.adpoi.blogspot.com/>

پیشنهاد ما در شکل سازمانیابی همگامی

همگامان عزیز؛

انجمن ما با شعار «نه به جمهوری اسلامی ایران» و در افشای جنایات سی و یک ساله جمهوری اسلامی ایران دست یاری به سوی شخصیت های حقیقی و حقوقی آزادیخواه و خواهان نفی تمامیت نظام جمهوری اسلامی ایران، در سراسر جهان، دراز می کند.

در شرایط خطیر ایران و در جهت تداوم و گسترش یک کارزار مستمر در هر چه کند تر کردن ماشین سرکوب مداوم در سراسر ایران، ایجاد فدراسیون هائی از افراد و تشکل های آزادیخواه، دموکرات و مساوات طلب ایرانی که برای تحقق خواسته های خود نفی این نظام را شرط لازم می شمارند، نه تنها ضروری بلکه ممکن و به روز می باشد.

ما بر این باوریم که شرط استمرار و گسترش این همگامی، خودکفائی و استقلال تشکل ها و افراد شرکت کننده در آن می باشد. اما این عدم تمرکز بدون حداقلی از سازماندهی جهت هماهنگی ناممکن خواهد بود. از نظر ما ایجاد فدراسیون هائی از آزادیخواهان و تشکل های دموکراتیک باورمند به نفی تمامیت حاکمیت مذهبی ایران در هر محل، ممکن و موثر می باشد. ایجاد فدراسیون هائی جهت افشای جنایات جمهوری اسلامی و لزوم نفی تمامیت این نظام بمتابه پیش شرط تحقق هر یک از خواسته های ما، ضامن همکاری نزدیک فدراسیون ها در هر کشور و رعایت استقلال حقوقی هر یک از تشکل ها و افراد شرکت کننده در هر یک از این فدراسیون ها، خواهد بود.

همچنین ما بر این باوریم که ایجاد هماهنگی بین این فدراسیون های کشوری از طریق ایجاد کمیته هماهنگی متشکل از نمایندگان این فدراسیون ها، در یک «کنفدراسیون سراسری» میسر خواهد گردید. از نظر ما این کنفدراسیون جهانی از یک سو در افشای هر چه موثرتر جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر تبلیغ و ترویج حداقل خواسته های همگامان برای فردای ایران، گام های مشترک و موثرتری بر خواهد داشت.

پیشنهاد دیگر ما در راستای تداوم این حرکت

همگامان گرامی؛

همچنین انجمن ما در راستای تداوم سازمانیافته این همگامی و در تداوم تحقق اهداف این سمینار پیشنهاد می کند که برگزاری سمینار و راهپیمائی اعتراضی در سالگرد خیزش بیست و سوم خردادماه سال جاری، در روزهای شنبه دوازدهم ژوئن و یکشنبه سیزدهم ژوئن در شهر پاریس، در دستور کار این اجلاس قرار گیرد تا این طرح رسماً مورد بحث، بررسی، همفکری، تکمیل و نهایتاً تصویب همگامان قرار گیرد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه ششم فروردین ماه هشتاد و نه

پیشنهادکننده: فرید و اصغر

هلند، بیست و سوم مارس 2010

" طرح پیشنهادی ما "

سی و یک سال از عمر ننگین و نکیت بار جمهوری اسلامی گذشت و اپوزیسیون اش هنوز " در چه باید کرد ؟ " خود را درمانده نشان میدهد . اما با این وجود هراز چند صباحی ایده ای مطرح میشود و تلاشی صورت میگیرد، اما متأسفانه حاصل اش تاکنون چیزی جز شکست و منفعل شدن مبارزان نبوده است .

بهر روی، با حرکت درآمدن جنبش مبارزاتی مردم داخل کشور ، باردیگر فعالان سیاسی خارج از کشور، برای اینکه به رسالت خود عمل کرده باشند ، بنا به فراخور حال خود، به تکاپو افتاده و راه حلهایی جهت تلاش در امر دخالتگری (1) و حمایتگری (2) میدهند. از آنجائیکه جمع بسیار کوچک ما هم، مجموعه ای از این جمع بی شمار میباشد، خود را مسئول میدانیم تا نقطه نظر اتمان را برای پاسخ به سوال نچندان دشوار " چه باید کرد؟ " ارایه دهیم .

بدیهی است که جهت پاسخ به این سوال ، ابتدا باید طرح صورت مسئله شود . تا بتوان بر این اساس ، بعلاوه دانش آن ، به پاسخ مناسب رسید . اما از آنجائیکه تفاوت نظرهای بسیاری بین طیفهای مختلف وجود دارد ، بسیار مناسب و ضروری است که ابتدا به برخی از پرسشهای اساسی برای درک بهتر از مسایل و تفاهم بیشتر، به آن پاسخ داده شود. چرا که اگر در پاسخ به این سنوالات ابتدایی و اساسی تفاهمی نباشد ، به احتمال بسیار زیاد ، در راه کار هم تفاهمی بوجود نخواهد آمد . از اینرو ، ما با طرح سوال ، ضمن ارایه پاسخها و نتیجه گیریهای خود ، در انتها مفاد پیشنهادیمان را برای ایجاد همبستگی فراگیر بیان میکنیم ، تا در صورت داشتن اختلاف نظریا دیگر فعالان ، به بحث و مناظره بپردازیم .

1_ وظیفه ما بعنوان فعالان سیاسی مخالف چیست ؟

پاسخ ما : وظیفه هر فعال سیاسی با هر نگرشی ، فراهم آوردن شرایط تحقق خواست و اهدافش میباشد و بدیهی است که فعال سیاسی که خود را مخالف کلیت نظام جمهوری اسلامی میداند ، وظیفه اش فراهم آوردن شرایط برچیده شدن آن است ؛ و کلیه سیاستهای مبارزاتی خود را بر تحقق این مهم بکار میبرد . و بالطبع از هرگونه اقدامی که در جهت تقویت نظام باشد ، پرهیز مینماید.

2_ برای برچیدن نظام چه اقداماتی میباید صورت گیرد ؟

پاسخ ما : 1_ ایجاد تشکیلات 2_ داشتن برنامه اجرایی برای جلب اعتماد و حمایت مردم 3_ سازماندهی مردم برای پیشبرد مبارزات از طرق ممکن در داخل و خارج از کشور 4- جلب حمایت مجامع بین المللی برای تسریع در پیشبرد امر مبارزاتی .

3_ برای ایجاد تشکیلات چه باید کرد ؟

پاسخ ما : تشکیلاتی کارساز است که قدرتمند باشد و برای آنکه چنین تشکیلات قدرتمندی ایجاد شود:
الف : داشتن نیروی قابل توجه ، ب : داشتن منابع مالی مناسب ، ج : داشتن طرح و برنامه اجرایی که بتواند هدف یا اهداف را محقق کند ، از ضروریات است .

4_ چه برنامه ای موجب خواهد شد تا جلب اعتماد و حمایت مردم را به همراه داشته باشد؟

پاسخ : برنامه ای که بتواند به روشنی اثبات نماید که با با اجرا درآمدن آن برنامه ، خواسته های مردم محقق میشود .

5_ خواسته های مردم در این برهه از زمان چیست ؟

پاسخ ما: خواست مردم بر محور آزادی و دموکراسی ، عدالت طلبی ، رفاه و امنیت است .

6_ آیا در شرایط کنونی طیف یا گروه از اپوزیسیون مخالف وجود دارد که بتواند به تنهایی ، یا با اتحاد با طیف همسو خود، رهبریت مبارزات را بعهده گیرد ؟

پاسخ ما : نه تنها وجود ندارد ، بلکه اگر هم وجود داشت ، نباید بدون دیگر طیفهای فکری و طبقاتی رهبریت مبارزات را بدست بگیرد . چراکه اولاً یکی از اصلی ترین محور مبارزات بر مبنای آزادیخواهی است . و بالطبع اگر آن نیرو آزادیخواه باشد ، میبایست فضای مشارکت برای دیگر آزادیخواهان را در رهبری مبارزات، در قالب شورای رهبری، با رعایت اصول اتحاد پایدار، فراهم نماید. ثانیاً : باتوجه به مشترک بودن خواست آزادیخواهی در بین مردم و نیروها ، خارج از اصول مبارزاتی و منطق خواهد بود ، اگر کلیه بار و مسئولیت مبارزات ، بدوش یک گروه یا طیف خاص قرار گیرد.

7_ برای آنکه بتوان اتحادفراگیری را برای تحقق مطالبات مردم بوجود آورد ، چه مواردی را برای وجه اشتراک نیروها ، میتواند قرارگیرد؟

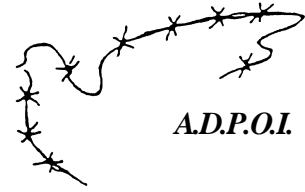
پاسخ ما: آنچه که میتواند تسریع کننده این اتحاد باشد ، مبنای حداقلی است ؛ و براین اساس ، منطقی ترین موردی که میتواند کلیه نیروهای فکری و طبقاتی را در کوتاه ترین زمان ممکن ، حول محور آن متحد نماید برقراری تضمین شده آزادی سیاسی در هر شکل از نظامهای سیاسی منتخب مردم است . چراکه اساس تحقق خواستههای بحق مردم ، در برقراری آزادی سیاسی محقق میشود . در واقع برقراری تضمین شده آزادی سیاسی ، پیش شرط تحقق دموکراسی ، عدالت اجتماعی ، پیشرفت ، رفاه و امنیت و... است. از اینرو ، ما حداقل ترین بند برای ایجاد همبستگی فرا گروهی را به شرح ذیل پیشنهاد میکنیم . و بقیه موارد را به خواست و انتخاب آزاد مردم در فردای ایران واگذار میکنیم . چرا که ما در شرایط کنونی ، نه نمایندگی از مردم را داریم و نه میتوانیم خواست و باورهای خودمان را به آنان تحمیل کنیم .

1_ برقراری و پایداری آزادی سیاسی ، در هر شکل از نظامهای سیاسی منتخب مردم .

آنچه مسلم است وقتی صحبت از برقراری آزادی سیاسی میشود ، بدین معنا است که برای برقراری ، از سد هر نیرویی که مانع تحقق آزادی است ، باید گذشت ؛ و بدیهی است که برچیده شدن حاکمیت ضدملی و ضد مردمی حاکم بر کشور ، از ضرورتها بشمار میرود . ضمن آنکه کلمه پایداری نیز ، مفهوم تضمین آزادی سیاسی را برای همه ایرانیان ، بعنوان پیش شرط تحقق دموکراسی و ثبات و امنیت کشور و خواستههای مردم را بیان میکند ، که میباید تامین شود . در واقع این بند مهمترین بند برای ایجاد انگیزه و ترغیب برای همبستگی است ، که تنها از عهده آزادیخواهان برمیآید و آزادیخواه به اشخاصی اتلاق میشود که به حقوق آزادی سیاسی طیفهای مختلف فکری و طبقاتی باور داشته باشد .

0031-6 44177008 تلفن pilad_javan@hotmail.com ایمیل اصغر :

- (1) _ دخالتگری برپایه فراهم آوردن شرایط برای تحقق هدف یا اهداف میباشد و نقش تعیین کننده ای را در سیاستگذاریهای مبارزاتی دنبال میکند . از اینرو ، هرآنچه که لازمه تحقق هدف یا اهداف است رابا توجه به شرایط و امکانات دنبال و با اجرا میگذارد ؛ و حمایتگری جز تفکیک ناپذیر دخالتگری میباشد .
- (2) _ حمایتگری ، صرفا در چارچوب برگزاری آکسیونها و بیانیه های اعتراضی و درخواستهای حقوق بشری محدود میشود. در چنین وضعیتی نقش تعیین کننده را دخالتگری که در عرصه سیاست قدرتمند است ، ایفاء میکند و حمایتگردنباله رو وقایع است ؛ و چه بخواید و چه نخواهد در واقع بسود آن گروه دخالتگر قدرتمند گام برمیدارد.



انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

هم گامان عزیز؛

ضمن سپاس از شرکت شما در کارزار «نه به جمهوری اسلامی ایران» ذکر چند نکته را در آغاز این سمینار بی فایده نمی بینیم. در برنامه انجمن ما از روز تاسیس خود؛ سال هزار و نه صد و نود و پنج؛ در پاریس، می خوانیم:

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تشکلی است بر پایه اعتقاد به آزادی های بی قید و شرط سیاسی و مدنی و مبارزه علیه هر گونه شکنجه، سرکوب و اعدام در ایران.

این انجمن با یادآوری دوران سیاه سلطنت و تاکید بر ضرورت افشای هر چه وسیع تر جمهوری اسلامی در تمامیت آن هدف های زیر را در چهارچوب فعالیت های خود قرار می دهد:

- مبارزه برای آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران.

- مبارزه علیه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان خود. واکنش فوری نسبت به تمامی موارد دستگیری، شکنجه و یا اعدام و 2 نیز مقابله منظم با سیاست ها و تصمیمات سرکوبگرانه و در این راستا افشاکگری علیه نظام قضائی جمهوری اسلامی و قوانین جزائی مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر.

- اقدام برای بسیج و بیداری وجدان جهانی در راستای برپائی محکمه ای که جنایات جمهوری اسلامی در زندان های ایران مورد دادرسی و 3 قضاوت قرار دهد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران تلاش برای استفاده از کلیه اهرم ها و امکانات موجود در جهان و نیز بسیج همه توانائی ها و ظرفیت های جامعه ایرانیان مقیم خارج از کشور را جهت برآورده کردن اهداف خود ضروری می بیند.

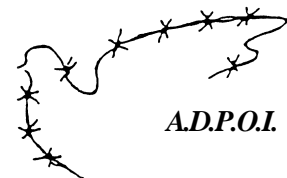
با مرور آنچه در نه ماه گذشته بر مردم ایران گذشته است و با نگاهی به آنچه همین امروز بر مردم سراسر کشور می گذرد، بر این باوریم که هیچ یک از خواسته های متعارف مردم سراسر ایران و انجمن ما برای استقرار آزادی، برابری و عدالت، در چهارچوب یک دولت ایدئولوژیک، قابل دست یابی نمی باشند. هم از این روست که امروز انجمن ما نفی نظام جمهوری اسلامی ایران؛ در تمامیت آن را؛ به مثابه پیش شرط استقرار آزادی و عدالت در ایران، تلقی می نماید. ما بر این باوریم که برای به عقب نشاندن جمهوری اسلامی ایران و کند کردن ماشین سرکوب این نظام، ایجاد کارزاری سراسری از همهء شخصیت های حقوقی و حقیقی؛ که شرط تحقق خواسته های خود را نفی تمامیت این نظام می دانند؛ با افشای هماهنگ و سراسری جنایات سی و یک سالهء این نظام در انتظار مردم سراسر جهان و استمداد از «وجدان جهانی» جهت به عقب راندن جمهوری اسلامی ایران، موثر خواهد افتاد.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه یکم فروردین ماه هشتاد و نه

adpoi@hotmail.fr

<http://www.adpoi.blogspot.com/>



انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

پیشنهاد ما در شکل سازمانیابی همگامی

همگامان عزیز؛

انجمن ما با شعار «نه به جمهوری اسلامی ایران» و در افشای جنایات سی و یک سالهء جمهوری اسلامی ایران دست یاری به سوی شخصیت های حقیقی و حقوقی آزادیخواه و خواهان نفی تمامیت نظام جمهوری اسلامی ایران، در سراسر جهان، دراز می کند.

در شرایط خطیر ایران و در جهت تداوم و گسترش یک کارزار مستمر در هر چه کند تر کردن ماشین سرکوب مداوم در سراسر ایران، ایجاد فدراسیون‌هایی از افراد و تشکل‌های آزادیخواه، دموکرات و مساوات‌طلب ایرانی که برای تحقق خواسته‌های خود نفی این نظام را شرط لازم می‌شمارند، نه تنها ضروری بلکه ممکن و به روز می‌باشد.

ما بر این باوریم که شرط استمرار و گسترش این همگامی، خودکفائی و استقلال تشکل‌ها و افراد شرکت‌کننده در آن می‌باشد. اما این عدم تمرکز بدون حداقلی از سازماندهی جهت هماهنگی ناممکن خواهد بود. از نظر ما ایجاد فدراسیون‌هایی از آزادیخواهان و تشکل‌های دموکراتیک باورمند به نفی تمامیت حاکمیت مذهبی ایران در هر محل، ممکن و موثر می‌باشد. ایجاد فدراسیون‌هایی جهت افشای جنایات جمهوری اسلامی و لزوم نفی تمامیت این نظام بمثابه پیش شرط تحقق هر یک از خواسته‌های ما، ضامن همکاری نزدیک فدراسیون‌ها در هر کشور و رعایت استقلال حقوقی هر یک از تشکل‌ها و افراد شرکت‌کننده در هر یک از این فدراسیون‌ها، خواهد بود.

همچنین ما بر این باوریم که ایجاد هماهنگی بین این فدراسیون‌های کشوری از طریق ایجاد کمیته‌های هماهنگی متشکل از نمایندگان این فدراسیون‌ها، در یک «کنفدراسیون سراسری» میسر خواهد گردید. از نظر ما این کنفدراسیون جهانی از یک سو در افشای هر چه موثرتر جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر تبلیغ و ترویج حداقل خواسته‌های همگامان برای فردای ایران، گام‌های مشترک و موثرتری بر خواهد داشت.

پیشنهاد دیگر ما در راستای تداوم این حرکت

همگامان گرامی؛

همچنین انجمن ما در راستای تداوم سازمانیافته‌های این همگامی و در تداوم تحقق اهداف این سمینار پیشنهاد می‌کند که برگزاری سمینار و راهپیمائی اعتراضی در سالگرد خیزش بیست و سوم خردادماه سال جاری، در روزهای شنبه دوازدهم ژوئن و یکشنبه سیزدهم ژوئن در شهر پاریس، در دستور کار این اجلاس قرار گیرد تا این طرح رسماً مورد بحث، بررسی، همفکری، تکمیل و نهایتاً تصویب همگامان قرار گیرد. انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

یکشنبه ششم فروردین ماه هشتاد و نه

ضرورت همگامی کانون‌های شهری در پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و «نه به جمهوری اسلامی» در اروپا و ...

چه راه حل و یا راه‌حلهایی می‌تواند در خارج از کشور وجود داشته باشد؟

نگاه ما به طرح پیشنهادی «همگامی» (۱) به نشست هامبورگ در تاریخ ۲۶ تا ۲۸ مارس

کانون همبستگی و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران – هانوفر
شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۸۸ – ۶ مارس ۲۰۱۰

چه باید کرد؟ (۲)

این سئوالی است که ذهن اکثر ما را به خود مشغول کرده است. پیوستن و هم‌آوا شدن با «جنبش سبز» و دنباله روی از موسوی و دیگر اصلاح‌طلبان درون حکومتی؛ بدیل: «رنگین کمان»، «همه با هم»؛ و یا «هر کس برای خود در کنار دیگران»؟ بدیل «هماهنگی بین فعالین سیاسی در طیف چپ و سوسیالیستی»؟ بدیل «همکاری بین احزاب سیاسی دموکراتیک، مذهبی و چپ»؟

بدیلی که ما انتخاب کرده‌ایم: «همگامی» (۳) میان نهادهای شهری در پشتیبانی از مبارزات مردم (۴) و نه به جمهوری اسلامی (۵) در خارج از مرزهای ایران است که در زیر به جنبه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. این بدیل نه خود را در رقابت با سازمان‌های سیاسی سراسری می‌داند و نه قصد آن دارد که جایگزین فعالیت‌های آنها و یا فعالیت‌های نهادهای دموکراتیک یا فرهنگی - سیاسی محلی شود.

این بدیل بستری است برای نزدیکی همه‌ی این‌گونه مجامع اعم از محلی و سرتاسری یا فرهنگی و سیاسی؛ و همگامی میان آنها. بدیلی است برای شکل‌گیری یک جنبش نوین، برابر حقوق، افقی، دموکراتیک و عدالت‌خواه که بتواند در نهادینه کردن جنبش اعتراضی در خارج از کشور، در پشتیبانی از مبارزات مردم در «نه به جمهوری اسلامی» و مقابله با جنایات رژیم موثر بوده، بتواند بازتاب دهنده‌ی خواست‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه‌ی جنبش اعتراضی مردم باشد که به دلیل شرایط شدید خفقان حاکم بر جامعه و گسترش دامنه‌ی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی امکان بیان نمی‌یابند.

ما که خود به طیف‌های گوناگون از تشکل‌های سیاسی-فرهنگی گرفته تا اعضاء و هواداران سازمان‌ها و نهادهای دموکرات، عدالت‌خواه و لائیک، چپ سوسیالیستی و کمونیستی و یا عناصر منفرد و جدا شده از سازمان‌های سیاسی تعلق داریم، بدیل «همگامی» را نه تنها در تضاد با سایر فعالیت‌های خود نمی‌بینیم، که مکمل آن نیز می‌دانیم.

وضعیت جامعه قبل از انتخابات ریاست جمهوری

- تا دو ماه قبل از انتخابات، هیچ جنبش و جوششی به چشم نمی‌خورد، کارنامه‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد حتا برای بخشی از حامیان خود وی نیز جذابیتی نداشت. بخش عمده‌ای از مردم یا دلیلی برای رفتن به پای صندوق‌های رای نداشتند و یا اصولاً مخالف رای دادن بودند. بخشی از اپوزیسیون خارج از رژیم نیز انتخابات را بایکوت کرده بود.
- در سطح بین‌المللی نیز رژیم به دلایل عدیده که از موضوع این بحث خارج است، با فشارهای رو به رشد مواجه بود: انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا و پیروزی اوپاما و اعلام تمایل او به تخفیف و یا حل بحران میان دو کشور نیز عاملی شده بود که احمدی‌نژاد و حامیان او نتوانند از دشمنی «شیطان بزرگ» به عنوان یک حربه‌ی تبلیغاتی برای کشیدن مردم به پای صندوق‌ها استفاده کنند.
- اصلاح‌طلبان حکومتی نیز، دیگر نفوذ چندانی در میان مردم نداشتند. علاوه بر این، در طیف اصلاح طلبان نه یک برنامه انتخاباتی وجود داشت و نه توافقی بین کاندیداها. کربوبی بدون تبنانی با دیگران کاندید شده بود. میان دو داوطلب دیگر یعنی خاتمی و موسوی نیز روشن نبود که کدام یک از استقبال عمومی بیشتری در میان مردم برخوردار خواهند شد. فردی مورد نظر بود که هم مورد قبول مجموعه طیف اصلاح‌طلب بوده و هم مورد توافق ارکان اصلی نظام و در ضمن مورد قبول بخش‌های ناراضی و یا رانده شده از نظام باشد. خاتمی تمایل درونی‌اش را اعلام کرده بود و موسوی مردد بود که سران نظام چه واکنشی نسبت به کاندیداتوری وی نشان خواهند داد. او ملغمه‌ای از تمامی این ویژگی‌ها بود: هم اصلاح طلب بود و هم نبود؛ هم رادیکال و بنیادگرای اسلامی و مورد پذیرش بخش عمده‌ای از روحانیت قشری بود و هم مدرنیست اسلامی.
- اما موسوی تا زمانی که تضمین نداشت که از شانس برابر با احمدی نژاد برخوردار است، از اعلام کاندیداتوری خودداری می‌کرد و حاضر به شرکت در انتخابات نبود. با اعلام چراغ سبز که در برابر کاندیدشدن او مانع تراشی نخواهد شد، وارد عرصه‌ی انتخاباتی شد و خاتمی بر خلاف میل درونی‌اش از کاندیداتوری خود صرف نظر کرد.
- کارگزاران جمهوری اسلامی به این امر واقف بودند که تنور انتخابات کشور همچنان سرد است و تنها کاندیداتوری موسوی، کربوبی، رضائی در کنار احمدی نژاد، عامل کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای خواهد بود. آنها برای جلب توده‌های مردم به پای صندوق‌های رای، شکل جدیدی از انتخابات را برگزیدند که در تاریخ سی ساله‌ی جمهوری اسلامی بی‌سابقه بود. جمهوری اسلامی موفق شد با به کارگیری یک روش جدید انتخاباتی نه تنها تنور انتخابات را گرم کند، بلکه حتا بخش‌های گسترده‌ای از مردم و جناح‌های مردم اپوزیسیون را نیز به صحنه انتخابات بکشاند. بحث و مناظره‌های رادیو - تلویزیونی میان کاندیداها سازماندهی شد و جدل‌های انتخاباتی در سطح جامعه بالا گرفت. بسیاری از مسائل و خط‌قرمزهای درونی سیستم، از جمله حیف‌ومیل‌های مالی، سوء استفاده‌های سیاسی ارگان‌ها، وضعیت زندانها، نبود آزادی‌ها و ده‌ها مطلب دیگر برای اولین بار، از طریق رادیو و تلویزیون و سایر رسانه‌های خبری نظام، مورد بحث و جدل قرار گرفت. طرح مسائل فوق، رفته‌رفته شور و شوق و حساسیت انتخاباتی را دوچندان نمود و تب انتخابات جامعه را در بر گرفت و به خانه‌ها و خیابان‌ها کشیده شد. فضای سیاسی در جامعه و حتا در خارج از مرزهای ایران تغییر کرد. دختران و پسران جوان به خیابان‌ها آمدند، طرفداران و مخالفین این و یا آن کاندیدا، وارد صحنه انتخاباتی شدند و درگیری‌های فکری شدت یافت. بسیاری از چهره‌های فراموش شده و یا از صحنه خارج شده، که یا نومید شده و یا انزوای سیاسی پیشه کرده بودند به صحنه سیاست بازگشتند. شور و شوق تازه‌ای جامعه را فرا گرفت.
- وضعیتی که به وجود آمد و استقبالی که از انتخابات شد، در بدو امر به سود نظام بود. رژیم بار دیگر در بدترین شرایط، موفق به جلب مردم به انتخابات شد. در نبود کوچکترین امکانات برای برگزاری انتخاباتی آزاد، تحت تاثیر جو ایجاد شده، باز بخش گسترده‌ای از توده‌های مردم و حتا بخش‌هایی از اپوزیسیون توهم زده، به کارزار انتخابات جلب شدند. مجموع این عوامل سبب شد تا انتخابات از استقبال گسترده‌ای برخوردار شود. موسوی و کربوبی، به عنوان چهره‌های پرتجربه‌ی نظام، بر این امر واقف بودند که اهرم تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، ابزاری است که همواره کاربرد داشته است. ولی به نظر می‌رسد که آنها هم، میزان استفاده از آن را تا این حد و مقیاس، تصور نکرده و یا ارزیابی روشنی از آن نداشتند. آنها اگر چه خود، بخشی از این ماشین سوء استفاده و سرکوب بوده و در یک بازی انتخاباتی شرکت کرده بودند که هیچ قرابتی با انتخابات آزاد نداشت، اما تصورشان بر این بود که میان خودی‌ها «برابری» رعایت خواهد شد و شخص خامنه‌ای و سپاه، نقش «داور» را بر عهده خواهند گرفت؛ غافل از آن که دیری است منافع بلاواسطه‌ی مادی، تمامی پیوندهای مرئی و نامرئی میان فرزندان دیروزین امام را پاره کرده است.
- در روزهای قبل از انتخابات شور و شوق جدیدی در جامعه، به خصوص در میان نسل جوان ایجاد شد. نه تنها جوانان بسیاری فعال شده بودند، بلکه این ذهنیت در جامعه ایجاد شده بود، که گویا مردم با رای خود می‌توانند با انتخاب «بد» در برابر «بدتر» ضربه‌ای به نظام بزنند. آنها بر این باور بودند که تنها رای آنان تعیین خواهد کرد که نام چه کسی از صندوق بیرون بیاید. این تنها ذهنیت مردم کوچ و خیابان نبود، موسوی و کربوبی نیز چنین می‌پنداشتند. موسوی خود را رئیس جمهور آینده ایران می‌دید. و نظرسنجی‌ها نیز تا حدود زیادی این یقین را ایجاد کرده بود که او برنده‌ی انتخابات خواهد بود.

- اعلام نتایج انتخابات برای میلیون‌ها رای دهنده، غیرمترقبه و غیر قابل قبول بود. اختلاف فاحش آرای احمدی‌نژاد با موسوی و کروبی، ضربه‌ای هولناک برای این دو و هواداران‌شان بود. زنان و مردان جوان که هفته‌ها برای تغییر رئیس جمهور فعالانه نیرو گذاشته و تحمل چنین توهینی را به خود و به رای خود نداشتند با شعار «رای من کجاست؟» به خیابان‌ها آمدند.
- کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی بر این باور بودند که مردم پس از اعلام نتایج انتخابات به خانه‌های خود باز می‌گردند و تبوتاب انتخابات فروکش خواهد کرد. در سناریوهای فرضی، چنان تصور شده بود که عاملین اجرای نقش مردم پس از انجام وظائف خود، یعنی دادن رای به جای اول خود باز می‌گردند. ما در این انتخابات، نه تنها با توهم رای دهندگان و نیروهای اصلاح‌طلب درون نظام روبرو بودیم، بلکه بسیاری از محاسبات عوامل و کارگزاران رژیم نیز تنها بر پایه‌های ذهنی استوار بود. تمامی این محاسبات و ذهنی‌گری‌ها در اثر دینامیسمی که در هفته‌های قبل و ماه‌های پس از انتخابات با حضور مردم در خیابان‌ها ایجاد شد، به هم ریخت و در اثر آن، خفقان ۳۱ ساله رژیم جمهوری اسلامی در هم شکست و خیابان‌ها برای مدتی به تصرف مردم درآمد.
- نه کارگزاران رژیم، نه اپوزیسیون و نه دستگاه‌های عریض و طویل خبری جهانی می‌توانستند حوادث و تغییر و تحولات پس از انتخابات، واکنش مردم، اصلاح طلبان و حتا خود رژیم را ارزیابی کنند. اتفاقی غیر قابل پیش بینی در جامعه حادث شد. تصمیم به گزینش مجدد احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری، بر مبنای محاسبه‌های قبلی کارگزاران رژیم بود، نه شناخت آنها از وقایع بعد از انتخابات. اگر رژیم جمهوری اسلامی از شدت و حدت ضربه‌ای که پس از انتخابات خورد اطلاعی داشت و اگر میزان رشد گسترده‌ی اعتراضات و مبارزات مردم و شدت ریزش نیروهای درون نظام را به دقت برآورد کرده بود، شاید به ریاست جمهوری یکی از سه کاندیدای دیگر تن در می‌داد و یا شاید به بهانه‌ای، از برگزاری انتخابات طفره می‌رفت زیرا عوارض آن برای نظام می‌توانست به مراتب کمتر باشد. چرا که عنصر تجربی خیابانی مردم در برابر رژیم، شکل نمی‌گرفت.
- بزرگترین شکست رژیم در حوادث پس از انتخابات این بود که توده‌های مردم به قدرت خود و به ضعف رژیم پی بردند و آن را در رویارویی با رژیم تجربه کردند.
- رژیم جمهوری اسلامی با تدارک برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، در پی یک پیروزی بود. ولی شکستی که نصیبش شد، در سی و یک سال گذشته سابقه نداشت. این نقطه‌ی عطف، این امر بزرگ تاریخی و این خیزش «نو» برای هیچ کس قابل پیش بینی نبود. غول از شیشه خارج شد، رژیم از درون پاشید و روند سرنگونی‌اش شدت گرفت. خفقان گسترده سی‌ویک ساله در هم شکست. «نه به جمهوری اسلامی» در ابعاد گسترده‌ی میلیونی و در یک درگیری پر قدرت خیابانی به نمایش گذارده شد. اگر چه به علت وجود خفقان موجود و سرکوب شدید این خواست در تمامی ابعاد آن به روشنی مطرح نشد.
- حضور سپاه، بسیج و نیروهای امنیتی رژیم، در روزهای عاشورا، قدس و از همه بدتر در ۲۲ بهمن و نظامی کردن کلیه ارکان جامعه، نمایش قدرت رژیم نیست بلکه بیانگر ترس و زبونی اوست.
- در جامعه، شرایطی فراهم شده که به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست. گلوله‌ی برف تبدیل به بهمن عظیمی شده که هیچ کانال و مفری برای آن تدبیر نشده است.
- جمهوری اسلامی نه راهی به جلو دارد که بتواند کاری از پیش ببرد و نه امکانی برای عقب نشینی. بطلان این تصور که با تهدید و ارعاب، کشتار و جنایت و تجاوز به دختران و پسران جوان، می‌توان جنبش را خفه کرد و یا از «انرژی» آن کاست، دیر یا زود به اثبات خواهد رسید. چنان می‌نماید که جمهوری اسلامی همچنان توانمند است و آرایش قوای نظامی و امنیتی‌اش دال بر این توانمندی است. اما تجربه‌ی تاریخی نشان داده که تمامی نظام‌های پوسیده، هنگام از هم پاشیدن و سقوط، در ظاهر توانمند به نظر می‌رسند.

ضرورت همگامی کانون‌های شهری در پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و «نه به جمهوری اسلامی» در خارج

سرعت و دامنه تغییر و تحولات سیاسی در ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری در تابستان گذشته غیر قابل پیش‌بینی بود.

مردم ما بار دیگر حادثه‌های شگرف آفرینند که هم خود و هم جهان بیرون از خود را غرق شگفتی و تحسین نمودند. در صحنه مبارزات خیابانی به گونه‌های هوشمندانه آوای نوید بخش آزادی به دور از خشونت در زیباترین شکل ممکن، سرداده شد و در سرتاسر جهان طنین افکند. خیزش میلیونی مردم نه تنها دستگاه عریض و طویل سانسور رژیم را برای مدتی فلج نمود، نه تنها بزرگترین شکاف ممکن را در میان جناح‌های رژیم ایجاد نمود که روز به روز نیز عمیق‌تر می‌شود، بلکه این جنبش خالق یکی از آزادترین چترهای خبررسانی مدرن و متنوع در دنیای ارتباطات جمعی شد. هر معترض، خود یک گزارش‌گر شد و دنیای گزارش‌گری شکل تازه‌ای به خود گرفت و تحول نویی در دنیای ارتباطات خبری - تصویری آزاد در مقابله با خفقان و سانسور آفریده شد. اگر خبرگزاران بین‌المللی از ایران رانده شدند، مردم خود مبتکر یکی از بهترین و مدرن‌ترین راه‌های پخش خبر شدند. این تغییر و تحولات، عاملی شدند تا دستگاه گسترده‌ی سانسور خبری رژیم که بوسیله شرکت‌های چند ملیتی «نوکیا» و «زیمنس» و دیگر تولیدکنندگان افزارهای مدرن الکترونیکی به قیمت سرسام آوری تهیه شده بود برای مدتی کارائی خود را از دست بدهند.

دختران دانشجو و زنان جوان نقش برجسته و چشمگیری در این جنبش اجتماعی- انسانی ایفا نمودند. از همین روست که آنها بیش از گذشته هدف وحشیگری و خشونت بی‌حد و اندازه‌ی نیروهای سرکوب رژیم قرار گرفته‌اند. قتل‌ها، ربوده شدن ترانه موسوی، تجاوز جنسی به وی و سوزاندن پیکر او، تجاوزات متعدد به چندین دختر، زن و پسر جوان دیگر توسط نیروهای امنیتی و چماقداران مسلح بسیجی، بیانگر ترس و نفرتی است که این خیزش خیابانی در میان عوامل رژیم ایجاد کرده است. اما تشدید اعمال خشونت نسبت به مردم، خود عاملی شد در رادیکال‌تر شدن خواسته‌های مردم و نشان دادن تمایل‌شان مبنی بر نفی جمهوری اسلامی در تمامیت آن. واکنش رژیم در برابر مردم، استفاده از حربه همیشگی‌اش یعنی بکارگیری و گسترش دامنه سرکوب بود. تا کنون چندین هزار نفر بازداشت و صدها نفر به قتل رسیده‌اند. دستگیر شدگان تحت وحشیانه‌ترین شکنجه، اذیت و آزارها قرار گرفته‌اند. در میان آنها از دانشجویان دختر و پسر گرفته تا زنان جوان، فعال سیاسی - اجتماعی و یا افرادی که به علت حضور تصادفی‌شان در خیابان‌ها دستگیر شده بودند، وجود دارند. در مورد افراد شناخته شده، فشار و

شکنجبه بیشتر به قصد اجبار به اعتراف و اظهار ندامت انجام می‌گیرد. جوانان بی‌نام و نشان اما همچنان به شیوه‌های سال‌های دهه‌ی ۶۰ در ایران اسلامی و یا روش‌های متداول در کشورهای نظیر شیلی پس از کودتای نظامیان و یا متدهای رایج در برخی کشورهای آمریکای لاتین به صورت وحشیانه در زندان‌های رسمی و یا بازداشتگاه‌های مخفی و موقت، مورد شکنجه و آزار جنسی و روحی قرار گرفته و یا سر به نیست می‌شوند.

وظیفه انسانی-سیاسی و موقعیت کنونی هزاران نفر در بند و یا در خطر دستگیری ایجاب می‌کند که در خارج از مرزها، برای ایجاد يك جنبش گسترده در دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران، افشای جنایاتی که انجام می‌گیرد و یا در حال انجام است، برای آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی دستگیرشدگان وقایع اخیر و همه زندانیان سیاسی، ارسال هیئت و یا هیئت‌های حقوقی برای بررسی این گونه جنایات‌ها و سازماندهی مقاومت گسترده در برابر رژیم و تشکیل تریبون‌های بین‌المللی برای بررسی جنایت رژیم، اقدامات جدی انجام شود.

وضعیت در خارج از مرزهای ایران:

واقعیت این است که به همت جنبش گسترده و میلیونی مردم در ایران، خون تازه‌ای در رگ‌های ده‌ها هزار ایرانی در خارج از کشور دمیده شده، بار دیگر امید به تغییر داد و سندهای فکری در میان مجامع ایرانی در اقصی نقاط جهان شدت گرفته است. احساس مسئولیت و همدلی با جنبش اعتراضی مردم گسترش یافته است. شوق و ذوق در همه جا، میان مجامع ایرانی به چشم می‌خورد. حرکت‌های کوچک اعتراضی اشکال نوینی به خود گرفته‌اند و در اینجا و آنجا حرکت‌های گسترده‌تری نیز انجام می‌گیرد. جو سیاسی خارج در سی سال گذشته هرگز تا به این حد برای پشتیبانی از مبارزات مردم مناسب نبوده است.

اپوزیسیون مترقی ایران در خارج از کشور که خواهان مناسباتی انسانی، آزاد، و انتخابی است، در لحظه‌های کنونی یک مسئولیت سنگین تاریخی در مقابل خویش دارد. اگر چه این اپوزیسیون در سی و یک سال گذشته، حتی در بدترین شرایط در برابر جنایات رژیم ساکت نبوده است، اما در شرایط حساس کنونی فاقد ارتباطات لازم و ضروری است. سازمان‌های سیاسی نیز که تا دیروز هم و غم شان بسیج توده‌های ایرانی در خارج بود، اگر مردد و یا نظار مگر وضع موجود نباشند، دامنه فعالیت‌هایشان از محدوده‌ی چند بیانیه، اطلاعیه و یا شرکت در این و یا آن آکسیون محلی چندان فراتر نمی‌رود. به عبارت روشن‌تر، پتانسیل چند میلیونی ایرانیان در خارج از کشور کارآئی چندانی ندارد و نمی‌توان از این توان عضیم بالقوه بهره‌ای درخور، به سود اعتلای جنبش آزادی‌خواهانه‌ی مردم در برابر رژیم جمهوری اسلامی گرفت و یک کارزار گسترده جهانی در برابر آن ایجاد نمود.

چه راه حل و یا راه حل‌هایی می‌تواند در خارج از کشور وجود داشته باشد؟

اگر به فعالیت‌هایی که در بسیاری از شهرهای اروپا و آمریکا توسط مجامع، نهادها، افراد و گروه‌های ایرانی در جریان است و کم و بیش هم ما در آن شرکت داریم و یا شرکت داشته‌ایم دقت کنیم، در می‌یابیم که اکثر آنها توسط افرادی با ویژگی‌های خاص (زندانی سیاسی سابق، فعال حقوق بشر، شاعر، نویسنده، هوادار و یا عضو این و آن سازمان سیاسی، پناهنده سیاسی، دانشجو، زن و مرد خانداندار، پیر و جوان، بازنشسته و شاغل ..) سازماندهی و یا پایه‌ریزی شده‌اند. کمبود کار ما فعالان شهری آنجائی مشهود می‌شود که بخواهیم میان این گونه فعالیت‌ها، در سطح گسترده‌تری همگامی بوجود آوریم

ما برای تداوم کار، نیاز به سازماندهی گسترده و افقی در خارج از مرزهای ایران داریم. ما دارای ده‌ها و صدها واحد فعال شهری هستیم و علاوه بر آن با این اقبال روبرو هستیم که هزاران زن و مرد جوان و سالخورده اکنون به صحنه مبارزات اعتراضی در خارج کشور پیوسته‌اند. تعدادی از این نهادها و افراد، سالیان دراز و در بدترین شرایط، برای دفاع از مبارزات مردم فعال بوده‌اند. علاوه بر آن خیل گسترده‌ای هم به ویژه از نسل جوان به صحنه اعتراضی پیوسته است. اینان عناصر تشکیل دهنده‌ی جامعه دمکراتیک و آزاد فردا هستند. تنها باید میان ما- این نهادهای فعال- ارتباط‌های لازم و کافی را فراهم نمود. چنین هسته‌هایی می‌توانند سدی در برابر جنایات جمهوری اسلامی بنا سازند و آتشی شوند بر بیکر آن.

طرح «همگامی» (۶) با تمام کم و کاستی‌هایش قدمی است - اگر چه بس کوچک - به این سو. طبیعی است که چنین طرحی بر مبنای ویژگی‌های مرحله‌ای تهیه شده که می‌تواند به مرور زمان ارتقا یابد. اگر بتوانیم گام‌های خود را هماهنگ و ارتباطات خود را گسترش دهیم؛ اگر بتوانیم بر مبنای ضرورت و نیاز عمل کنیم؛ نه تنها می‌توانیم توانمندیمان را ده چندان کنیم بلکه می‌توانیم هسته‌های اولیه و ضروری برای تحقق دمکراسی شهروندی میان جامعه ایرانیان در خارج از مرزهای کشور را نیز پایه‌ریزی کنیم. مهم‌تر این که، قادر خواهیم شد در سطح بسیار گسترده، با توانی بس عظیم، از مبارزات مردمان در برابر رژیم جمهوری اسلامی پشتیبانی و حتی در اعتلای آن موثر و مفید واقع شویم.

برای این منظور طرح اولیه بیانیه «همگامی» طرح مناسبی است که با آن می‌توان گام‌های اولیه را برداشت. این یک پیشنهاد است و نه دستورالعمل. طرحی است که می‌تواند مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد و اصلاح و تکمیل شود. به هیچ بند آن نباید دل بست. برای ما مهم، یافتن راهی است که ما را به مقصد - که همانا پشتیبانی از مبارزات مردم برای رسیدن به جامعه‌ای دمکراتیک، عدالت‌خواهانه و انسانی و سرنگونی این نظام ضد انسانی و قرون وسطائی، رهنمون کند.

"کانون هستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران- هانوفر" (۷) بر این باور است که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حرکت در جهت سرنگونی آن، نقاط مشترک زیادی در طرح همگامی وجود دارد که می‌توان بر حول آن، فعالیت‌های مشترکی را در دفاع از مبارزات روزمره مردم علیه رژیم و انعکاس آن در سطح افکار عمومی در خارج از ایران سازماندهی کرد. همگامی ما در ماه‌های گذشته نشان داد که نه تنها می‌توان با نشان دادن روحیه تفاهم، وجوه مشترک را گسترش داده، حول نکات مورد اختلاف نظر به گفت‌وگو نشست، بلکه از این طریق می‌توان به شکل‌گیری جو زنده‌ی سیاسی و تحرک مبارزاتی گسترده بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و بقایای رژیم منحوس پادشاهی نیز دامن زد.

چند نکته در مورد طرح پیشنهادی:

تاکید بر اصلاح ناپذیر بودن رژیم و شناخت آن به مثابه مانع اصلی بر سر راه تحقق هرگونه تحول و دگرگونی عمیق اجتماعی در ایران، تاکید درستی است.

برجستگی طرح در این است که حرکت اعتراضی عمومی گسترده مردم (همه با هم در خیابان) را به عنوان یک رهنمود عملی برای کل مبارزات اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور نمی‌بیند و آن را از موقعیت اپوزیسیون و درجه خشونت رژیم استنتاج می‌کند و بر این امر تاکید دارد که اپوزیسیون خارج از کشور موظف است روشن و صریح خواسته‌های خود را مطرح کند.

نقطه‌ی دیگر قوت طرح، حرکت از وجوه مشترک اپوزیسیون مترقی در پشتیبانی از مبارزات مردم و بازتاب آن در سطح افکار عمومی در خارج از مرزهای ایران است. تاکید طرح بر مستقل اندیشی و برابر حقوقی "همگامان"، تاکید بجای است. چرا که از این راه می‌توان به ایجاد فضای دمکراتیک و روحیه‌ی آزاد اندیشی در میان همگامان کمک کرد، دامنه همکاری‌ها را گسترش داد و راه‌های جدید همکاری را تجربه نمود و بر سر تفاوت‌ها به گفتگو پرداخت.

چند نکته در مورد میانی همکاری:

شاید بهتر باشد که این مبانی در مواردی روشن‌تر فرمول‌بندی و نیز دسته‌بندی شوند. به طور مثال:

- **تفویض میانی پیشنهادی:** برابر حقوقی سیاسی و اجتماعی زنان و مردان، (برابر حقوقی زنان و مردان در کلیه زمینه‌های سیاسی و اجتماعی)

جدایی دین از دولت، جدایی دولت و دین

- لغو حجاب اجباری و داشتن آزادی در انتخاب نوع پوشش

- حذف مجازات اعدام، شکنجه و همه‌ی مجازات‌های غیر انسانی از جمله اعدام، شکنجه، فشارهای روحی، ایزوله کردن انسان‌ها و... از قانون جزایی کشور،

- نهادینه کردن آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی، از جمله آزادی اندیشه و بیان، آزادی همایش‌ها، احزاب و رسانه‌های گروهی

- به رسمیت شناسی برابر حقوقی ملی، فرهنگی و باورهای مذهبی و غیر مذهبی،

- به رسمیت شناسی برابر حقوقی گرایش‌های جنسی،

- مبارزه برای آزادی بدون قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی

- تلاش برای ایجاد «کمیسیون حقیقت‌یاب» جهت بررسی دستگیری‌ها، بازجویی‌ها، شکنجه‌ها، وضعیت زندانیان، گمشدگان، قتل‌ها، اعدام‌ها و ترورهای رژیم در داخل و خارج از کشور و پی‌گیری و مجازات عاملین و آمرین آن از طریق مجامع صالح

بین‌المللی

دسته‌بندی خواسته‌ها:

الف- خواسته‌هایی که جنبه‌ی عمومی دارند و برای دستیابی به آنها می‌توان به صورت گسترده با مجامع بین‌المللی همکاری نمود، از پشتیبانی آنان برای تحقق این خواسته‌ها بهره‌جست (بر سر این خواسته‌ها، در مراجعه به مجامع بین‌المللی، تاکید بر خواسته محوری ما "نه به جمهوری اسلامی" نباید امری محوری باشد):

- پشتیبانی از خواست کارگران، زنان و جوانان برای ایجاد تشکلهای مستقل؛

- پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی زنان، کارگران، دانشجویان و خواست‌های صنفی و سیاسی آنان؛

- آزادی بدون قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی؛

- تلاش برای اعزام هیئت و یا هیئت‌های بین‌المللی به منظور بررسی جنایت‌های جمهوری اسلامی و وضعیت حقوق بشر در ایران؛

- مخالفت روشن با ایجاد و گسترش سلاح‌های هسته‌ای و استراتژیک در منطقه و مبارزه برای ممنوعیت و برچیدن این‌گونه سلاح‌ها در سایر نقاط جهان؛

ب- خواسته‌هایی که باید در همیاری و همکاری با دیگر نهادها و تشکلات اپوزیسیون خارج از کشور (از قبیل کانون‌های پناهندگان، زندانیان سیاسی و...) در برنامه‌ی کاری ما قرار گیرند، از قبیل:

- تلاش برای ایجاد «کمیسیون حقیقت‌یاب»؛

- تلاش برای ایجاد کمیسیون علیه فراموشی و ...

- تلاش برای تشکیل تریبون‌های بین‌المللی علیه رژیم و جنایت آن

- همبستگی متقابل بین‌المللی با جنبش‌های سیاسی-اجتماعی مترقی در ایران و سایر کشورهای جهان.

- ج- خواسته‌هایی که در تقابل آشکار با رژیم، جزء اشتراکات حداقل ما برای عبور از جمهوری اسلامی‌اند و باید برای تحقق آن‌ها برنامه‌های درازمدت تدوین کرد(در طرح این خواست‌ها باید به روشنی مطرح نمود که جمهوری اسلامی مانع اصلی ست:
- برابر حقوقی زنان و مردان در کلیه زمینه‌های سیاسی و اجتماعی؛
 - جدایی دین و دولت؛
 - آزادی نوع پوشش؛
 - حذف مجازات‌های غیرانسانی از جمله اعدام، شکنجه، فشارهای روحی، ایزوله کردن انسان‌ها؛
 - آزادی اندیشه و بیان، آزادی همایش‌ها، احزاب و رسانه‌های گروهی آزاد؛
 - به رسمیت شناسی برابر حقوقی ملی، فرهنگی و باورهای مذهبی و غیرمذهبی؛
 - به رسمیت شناسی برابر حقوقی گرایش‌های جنسی؛

یک اشاره:

همگامی‌های ما باید انعکاس بیرونی پیدا کرده، ارتباط‌های ما منظم‌تر شوند. برای این منظور، ایجاد یک سایت اینترنتی مشترک را ضروری می‌دانیم.

کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران - هانوفر

پیوست:

۱- برای آشنائی و خواندن بیانیه همگامی رجوع شود به " فراخوان همگامی، نه به جمهوری اسلامی" در سایت اخبار روز، عصر نو، ندای آزادی و...

۲- در این جا ضروری است پاره‌ای از مفاهیم را که ما در این نوشته بکار برده‌ایم توضیح دهیم. به عبارت روشن‌تر، برداشت خود را از این واژه‌ها بیان کنیم. طبیعی است بین برداشت‌های همی‌ما- نهادهای شهری- نیز در اینجا و آنجا تفاوت‌هایی وجود دارد که گفت و گو در مورد آنها، در این چنین مجامعی امکان پذیر است و باید از چنین امکاناتی برای تدقیق برداشت‌های خود استفاده کنیم، چرا که با آگاهی از نظریات یکدیگر می‌توانیم مشترکات خود را دقیق‌تر و تفاوت‌های نظری را روشن‌تر نموده، همکاری‌ها و همگامی‌مان را با شناخت هر چه بیشتر گسترش دهیم.

۳-واژه همگامی و همگامان:

ما در این نوشته به جای واژه‌ی همراهی و همکاری از واژه‌ی همگامی استفاده کرده‌ایم. ما تصور می‌کنیم که این واژه، منظورمان را بهتر بیان می‌کند. این واژه در فرهنگ گفتاری و نوشتاری سیاسی تا کنون چنین کاربردی نداشته و یا به این منظور مورد استفاده قرار نگرفته است. برای آن که مشکل ساز نباشد، توضیحاتی را در این مورد ضروری می‌بینیم. واژه‌هایی مانند، همراهی و یا هم‌آهنگی، بیان‌کننده‌ی آن محتوایی نیست که مورد نظر ماست، لذا بر بکار گرفتن این واژه تاکید می‌کنیم.

«همگامی» مجموعه اقداماتی است که «گام»های اولیه‌ی آن همزمان در نهادهای محلی میان افراد، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی به صورت فعال برداشته می‌شود. به طور مشخص «کانون همبستگی با مبارزات مردم ایران در شهر هانوفر» از همکاری ۸ نهاد تشکیل شده که هر کدام از آنها به تنهایی بخشی از این فعالیت‌ها را انجام می‌دهند. مشترکا در همکاری با هم، گام‌های محلی برای تحقق اهداف خود بر می‌دارند و در پی آنند که در سطح فرامحلی این گام‌ها را با سایر کانون‌های فعال شهری بردارند. به طور مثال، ما فعالیت در پشتیبانی از مبارزات مردم و در «نه به جمهوری اسلامی» را در یک همگامی فرامحلی با نهادهای فعال دیگر هم‌آهنگ و هم‌آوا می‌کنیم. پس برای ما همگامی، یک اقدام عملی است که از مجموعه‌ای از گام‌های عملی چه در واحد شهری خودمان و چه با واحدهای شهری دیگر به گونه‌ای هم‌آهنگ انجام می‌گیرد. ما مجموعه‌ی این اقدامات مشترک را «همگامی» نام نهاده‌ایم.

۴-واژه‌ی مردم:

ما مردم را جدا از خود و خود را جدا از مردم و یا مبارزات آنان نمی‌بینیم. ما ایرانیان خارج از کشور را «جامعه‌ی ایرانیان در خارج از کشور» دانسته و بین آنان با «جامعه‌ی داخل کشور» قائل به جدایی نیستیم. بین نیازهای این دو نیز اگر چه شرایط آنها یک سان نیست. هم‌خوانی و تشابهات زیادی وجود دارد. به دلیل همین هم خوانی است که جامعه‌ی خارج از کشور می‌تواند بدون ترس از زندان و شکنجه و اعدام، همه خواست‌های جامعه‌ی داخل کشور را مطرح و به گوش جهانیان برساند، درحالی که طرح این خواست‌ها از سوی جامعه‌ی داخل، می‌تواند خطرات زیادی را در پی داشته باشد. بنابراین هر جا که در این نوشته واژه "مردم" بکار برده شود، این دو زیر مجموعه در نظر گرفته شده است.

۵-نظام جمهوری اسلامی:

ما نظام جمهوری اسلامی را به صورت یک کلیت یک‌پارچه می‌بینیم. این کلیت، مانعی است بر سر راه تحقق دموکراسی در ایران. از همین روست که لازمی تحقق دموکراسی در ایران را سرنگونی این نظام می‌دانیم. ما آگاهانه از بکار بردن واژه‌ی «مرگ» در این نوشته خودداری می‌کنیم زیرا بر این باوریم که نیروهای بالنده‌ی جامعه، پیام آوران زندگی هستند. جنبش اعتراضی مترقی مردم ما بشارت دهنده‌ی زندگی است.

مرگ نمی‌خواهد. اما راهی جز سرنگونی نظام جمهوری اسلامی برایش باقی نمانده و از این نظر است که ما لازمه‌ی گذار جامعه به دموکراسی را در سرنگونی این نظام ضد انسانی و قرون وسطایی می‌دانیم.

۶- واژه‌ی آینده‌نگر:

ما در بیانیه همگامی در کنار واژه‌هایی مانند «چپ»، «دمکرات» و «سوسیالیست» از واژه‌ی «آینده‌نگر» نیز استفاده کرده‌ایم. این واژه را به جای واژه‌ی نیروهای «ملی»، «مذهبی»، «روشنفکران دینی»، «دین‌باوران لائیک» و ... در نظر گرفته‌ایم. معتقدیم که این واژه منظور ما را بهتر می‌رساند. اما از آن جایی که گروهی به این نام فعالیت می‌کند و استفاده از این واژه می‌تواند شبهه برانگیز باشد، پیشنهاد می‌کنیم که واژه را از متن بیانیه «همگامی» حذف کنیم.

۷- مختصری در مورد کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران - هانوفر:

«کانون همبستگی... هانوفر» تشکیل شده است از: «تبجا- جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران- هانوفر؛ سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر- هانوفر؛ شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران- هانوفر؛ کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران - هانوفر؛ بخشی از فعالین سیاسی شهر، بخشی از تشکل مستقل و دموکراتیک زنان، مرکز سیاسی فرهنگی ایرانیان شهر هانوفر، روند سوسیالیستی کومله (فراکسیون) هانوفر، کارگاه ایرانیان.

فعالین مجامع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در شهر هانوفر، پس از سال‌ها فعالیت جدا از هم و گه‌گاه در شکل «کمیته»های مختلف، پس از بحث‌های زیاد، مشترکاً در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۷ به این جمع‌بندی رسیدند که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حرکت در جهت سرنگونی آن نقاط مشترک زیادی بین ما وجود دارد که می‌توانیم بر حول آن، فعالیت‌های مشترکی را در دفاع از مبارزات روزمره‌ی مردم علیه رژیم و انعکاس آن در سطح افکار عمومی در خارج از ایران سازماندهی کنیم.

از این راه نه تنها روحیه تفاهم در میان ما گسترش پیدا کرد، بلکه توانستیم حول نکات مورد اختلاف نظر نیز با تفاهم بیشتر به گفت‌وگو بنشینیم و به شکل‌گیری یک جو زنده‌ی سیاسی و پر تحرک مبارزاتی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و بقایای رژیم منحوس سلطنتی نیز دامن بزنیم. آکسیون‌های مشترکی در این مدت به مناسبت بزرگداشت و یادمان زندانیان سیاسی و قربانیان جنایات جمهوری اسلامی؛ مبارزه برای ممنوعیت اعدام، شکنجه، ترور و خفقان سیاسی؛ دفاع از مبارزات مردم، زنان، دانشجویان، کارگران، اقلیت‌های فرهنگی و مذهبی با کیفیت قابل انجام داده‌ایم.

در تحریم انتخابات توانستیم به برگزاری آکسیون مشترک در روز انتخابات در برابر مرکز تروریستی رژیم (سفارت) اقدام کنیم. پس از شکل‌گیری و گسترش مبارزات اعتراضی مردم، کوشش کردیم که تحت نام «کانون» حرکت‌های اعتراضی منظمی را در سطح شهر سازماندهی کنیم. در تمامی این حرکت‌ها بر «نه به جمهوری اسلامی» تاکید داشته‌ایم.

«کانون پشتیبانی و دفاع از مبارزات مردم ایران»، طرح «همگامی» را ال‌ترناتیو جنبش مترقی، دمکراتیک و عدالت‌خواهانه می‌داند و برای اعتدالی آن در خارج از کشور و در پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و «نه به جمهوری اسلامی» دست همکاری به سوی همه‌ی نهادهای شهری دیگر در اروپا و سایر نقاط جهان دراز می‌کند.

کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران - هانوفر

هانوفر - شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۸۸ - ۶ مارس ۲۰۱۰

عالم پیر چگونه جوان خواهد شد؟

Saide Mohammadi Irani

امروز صبح در سایت خودنویس به مطلبی برخوردیم که توجهم را جلب کرد. مرا برد به سالها پیش وقتی جوانتر از امروزم (!) بودم، به... چالشها و دغدغههای اون سالهای خود و هم نسلهای خودم، و قولهایی که به خودم میدادم و آزمون و خطاهای دیروز و امروزم

لذا عین اونرو با اجازه شکم گندهها و سروران خودنویس (اگر چه آنان به چشم نگارنده بیشتر دل گنده هستند تا شکم گنده) آوردم اینجا تا با هم راجع به آن یه گپ حسابی بزنیم بلکه گره‌های از گره‌های ما جونها (!) باز شود... و فردا نگیم مگه کسی حرفای مارو به گوش نشست که ما امروز مال نسل جدید رو بنشینیم و طرحی نو در اندازیم؟

عالم پیر چگونه جوان خواهد شد؟

فروردین ۱۳۸۹ نیک آهنگ کوثر

مدتی است که با بچه‌های خودنویس داریم در باره جوانان بحث میکنیم. مهمترین مساله ما این است که روزی که جوان بودیم، غر می زدیم که این مردهای گنده‌های کچل و شکم گنده به فکر جوانان نیستند، مادران هم فقط از جوانی بر بادرفته خود مینالند. اما بدون تعارف، کدامیک از ما شکم گنده‌ها به جای توجه به کار و زندگی خودمان، به وضعیت جوانترها توجه کرده‌ایم؟ نیازهایشان؟ خواسته‌هایشان؟ حتی همان چیزهایی که خودمان وقتی جوان بودیم طلب میکردیم را هم نمیتوانیم تحمل کنیم اگر به روی خودمان بیاورند! نسل اندر نسل، داریم گند میزنیم به روزگار نسلهای بعدی، آنها هم همین روند را تکرار میکنند. قبول ندارید؟ از چند نفر از دوستان جوانتر خودنویسی خواستهایم در باره جوانان هم بنویسند. این خواهش را هم میخواهیم از شما بکنیم. ببینید نیاز جوانترها چیست؟ عشق است؟ عاطفه است؟ بازی کامپیوتری است؟ مد لباس است؟ ادکلن است؟ فلان آلبوم موسیقی زیر زمینی است... ممکن است خیال کنید حرف زدن از مسائل جنسی و مشکلات جنسی خارج از قاعده است. نه! اتفاقاً میخواهیم در این باره بحث کنیم، اما میشود مودبانه هم نوشت و اسیر «سه کاف مقدس» هم نبود.

چرا همه درد دل‌های ما در فضای وبلاگی در باره محمود احمدینژاد است؟ چرا در باره سید علی خامنه‌ای است؟ دلم میخواست دکتر خزعلی در باب مشکلات جنسی در خانواده‌های روحانیون و ساکنان نزدیک حرم می‌نوشت. چه اشکالی دارد؟ دلم میخواست حامد قدوسی در باره سیاست مالی نداشتن دانشجویان در دوران خوابگاه می‌نوشت... دلم میخواست هر کدام از ما به یاد گذشتت‌هایمان می‌افتادیم و یادمان می‌افتاد که چه چیزی کم داشتیم، و حالا ببینیم نسل جوان فعلی چه چیزی کم دارد... و اینکه چه کاری می‌توانیم برای این نسل بکنیم نمیتوانیم کتمان کنیم که هر چهار سال یک بار، سیاستمداری سال خورده را نماد جوانان معرفی میکنند و از جوانترها هم انتظار دارند پشت سرش بایستند. از رای اولیها با هزار و یک خالی بندی می‌خواهند که برای نجات آینده‌شان، پیرمردی را که در میان مشاوران درجه یکش، جوانترین فرد ۴۰-۵۰ ساله است انتخاب کنند.

چرا به این نمی‌اندیشیم که وقتی بیشتر از ۶۵٪ جامعه ما زیر ۳۰ سال سن دارند، باید سیاستها و برنامهها را متناسب با این بخش جامعه هم هماهنگ کرد! به رویاهای این گروه توجه کرد، نیازها را دور نینداخت و ارج نهاد

اچرا ما نمیتوانیم حرف جوانترها را بشنویم؟ گمانم وقتی پدر یا مادر می‌شویم، گوشه‌ایمان کر میشود! خودمان را هم به کوری می‌زنیم یک نکته! چند تا از پدرها همراه پسرانشان به سینما می‌روند؟ به کنسرت راک می‌روند؟ به فرهنگسرا می‌روند؟ اصلا چند در صد حاضرند برنامه خودشان را با برنامه فرزندان‌شان هماهنگ کنند؟ رستوران یا ساندویچفروشیای بروند که فرزند می‌طلبد؟ از آن بدتر! بنشینند فیلمهای جوانپسندی را ببینند که منتخب فرزندان‌شان است؟ وقتی فرزند سیدی فلان گروه جوانپسند را می‌گذارند، اخم و تخم نکنند؟ هزار تا مساله دیگر اوجود دارد که همهمان فراموش میکنیم

اگاهی خیال میکنیم برای رفع تکلیف باید کارهایی بکنیم. فرزندانمان را در فلان کلاس موسیقی ثبت نام کنیم... تازه اگر وسعمان برسد اما انتظارهایی هم لایذ از جوانترها داریم؟ درکمان کنند؟ دلشان به حالمان بسوزد؟ یادشان نرود که حرمت بزرگترها را نگاه دارند؟ یا فقط به حرف ما توجه کنند و از تجربه کردن بپرهیزند؟

همه‌اش دارم به ادولکنی که در سال سوم دبیرستان از پدرم هدیه گرفتم فکر میکنم که مال پیرمردها بود... چرا باید ادولکن ۴۷۱۱ می‌زدم؟ چرا «بورآنوم»؟ مگر ادولتهای آن زمان چه اشکالی داشتند؟ چرا نباید جین پاچه لوله تفنگی پوشید؟ چرا... حالا نتیجه اخلاقی سختگیری پدر را می‌خواهید بدانید؟ عقده ادولکن پیدا کرده‌ام! ۲۰-۳۰ تا شیشه دارم، باز هم می‌خواهم بگیرم! خب اگر محدودیتهای تحمیلی آن زمان نبود، آیا امروز حتی در همین مورد مسخره متعادلتر نبودم؟

هر کدام از ما پا به سنگدشتهای شکم گنده و کچل شده، یا اضافه وزندهای معتاد رنگ کردن مو هزار و یک بحث ناگفته داریم. انگار اِدوست نداریم از عرش اعلا پایین بیاییم و برای جوانترها بنویسیم و با آنان وارد گفتگو شویم

شما را نمیدانم، اما خودم را دارم و ادار میکنم به یاد بیاورم ۲۰ سال پیش به چه چیزی فکر میکردم؟ همان زمانی که خجالت میکشیدم با دخترهای دانشکده حرف بزنم، همان زمانی که خیال میکردم با پیپ کشیدن در دانشکده میتوانم توجه فلان دختر گروه زیستشناسی را جلب کنم. یا فلان شوخی بیمزه سر کلاس مشترک با بچههای شیمی و ریاضی و زیست حتما سیل شماره تلفن‌ها را روانه میکند... امیدوار بودم آنها قدم اول را بردارند! آخر اگر پدرم بلد بود چه کار کند، لابد به من هم یاد داده بود، اما مگر در خانواده مذهبی ما میشد چنین مسالهای را طرح کرد؟

گاهی تاسف میخورم که چرا بیست سال دیرتر یا زودتر به دنیا نیامده‌ام! اما مگر اثری هم دارد؟
...بیشتر در این باره حرف بزنیم

: اینجانب پای این نوشته

دست مریزاد

جامعه جوان ایران سوراخ بزرگی دارد از این جنس... جوانتر که بودم با خودم عهد کردم که اگر روزی مادر شدم به مامان و بابام نشون میدم مامان و بابایی که من می‌خواستم چی بود و چوری (با اینکه مامان و بابایی به اندازه کافی روشن و انعطاف پذیر داشتم. مشکل ما از شرایط آشفته و متناقض حاصل از انقلاب ایران نشأت می‌گرفت)... که هیچوقت پیر نمیشم و ادای بزرگترهای جدی رو هم در نمی‌ارم، با فرزندم هم... جوانی میکنم،

امروز مادر شده‌ام... باید بگم که تا تونستم روی حرفم ایستاده‌ام و سعیام رو میکنم و دارم با دخترم بجگی میکنم تا فردا جوانی کنیم و... خدا رو چه دیدی، شاید هنگام عاشقیت او، فیل منم یاد هندستون کند!!! اما به نکته را متوجه شده‌ام شایسته تامل و آن اینکه وقتی خودت جوانی نکرده باشی، بلد نیستی با فرزندت هم جوانی کنی و نقابهای اکتسابی اجتماعی اونقدر خوب لای چرخت میندازن که گاه‌ها خسته میشی و دست از تلاش میکشی... و میشی یه والد کلیشهای که خودت ازش بدت میومد

باری، با اجازه شکم گندهای خودنویس این مطلب رو در دیوار فیسبوک خودم می‌گذارم تا مخاطبین جوان همیشه حاضر در محفل فیسبوکی با... شکم گندهای امروزی و جوون پسند نسل معاصر ایاق بشن و دامن دلنوشتههای جوانان گسترده تر شود (درضمن با بدو بدو کردن همراه جونها شکمی هم نیمه‌ونه برامون که حرف پشتمون در بیارن! من امتحان کردم، جواب میده)

سپاس

جوون دیروز و امروز و به امید خدا فردا!!! آرزو بر ما عیب نیست

